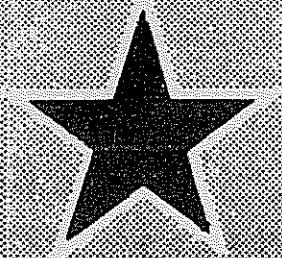


سازمان پیگیر در راه آزادی طبقه کارگر



مجموعه مقالات

درباره

سازمان چریکهای فدائی خلق

اردیبهشت ۵۹

- مجموعه مقالات دربارهٔ سازمان چریکهای فدائی خلق :
- ۱ - نقدی بر پیش‌سوی مبارزه ایدئولوژیک فاس و وحدت
جنبش کمونیستی (۱) صفحه ۹
 - ۲ - شیوه برخورد پیرولتری با خرده‌بورژوازی ؟ - صفحه ۷۵
 - ۳ - سازمان چریکهای فدائی خلق و مسئله قدرت سیاسی
حاکم صفحه ۱۲۱
 - ۴ - سیاست انتخاباتی سازمان چریکهای فدائی خلق
جلوه‌ای از انحراف رویزیونیستی صفحه ۱۶۵
 - ۵ - جنبش نوین کمونیستی ایران و سازمان چریکهای فدائی
خلق صفحه ۲۲۹
 - ۶ - بیتی صدرازدیدگاه ح.ف.خ - صفحه ۲۶۱

نقدی بر

پیش‌پسوی مبارزه ایدئولوژیک

ضامن وحدت جنبش کمونیستی

✽ چاپ اول فروردین ۱۳۵۸

✽ چاپ دوم فروردین ۱۳۵۸

۸

اخیرا جزوه‌ای بنام "پیش‌سوی مبارزه ایدئولوژیک، ضامن وحدت جنبش کمونیستی" از سوی سازمان چریکهای فدائی خلق انتشار یافته است، که ظاهرا در خدمت پاسخگویی به ابهامات و سئوال‌ات بیشماری که تا کنون و بویژه بعد از قیام شکوهمند بهمن ماه، از جوانب گوناگون نسبت به مواضع و دیدگاه‌های این رفقا مطرح بود، قرار گرفته است. اما علیرغم اینکه، مواضع، بینش و شیوه‌های برخورد نهفته در این جزوه همچون دانه‌های تسبیحی، به رشته مواضع، دیدگاه‌ها و شیوه‌های برخورد این رفقا در طی دوره گذشته، پیوند می‌خورند، معذالک مواضع سیاسی و ایدئولوژیک جدید سازمان چ.ف.خ. همچنان در پرده ابهام باقی مانده و پاسخی بدان داده نمی‌شود.

نیروهای راستین م.ل.، مشتاقانه در انتظار آن بودند (انتظاری که همچنان وجود دارد)، تا سازمان چ.ف.خ. با تکیه بر پشتوانه انقلابی مبارزات خود، با درس‌آموزی از تجربه بیش از ۸ سال حاکمیت یک خط مشی انحرافی بر سازمان خود و بخشهای دیگری از جنبش انقلابی و کمونیستی میهن مان و بالاخره با کاربرد آموزشها و اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم، که در طی این سالها از سوی مبارزان چریک و بویژه این سازمان، بدست فراموشی سپرده شده بود، به برخورد انقلابی و بنیانی با اندیشه و عمل رادیکال خرده بورژوازی خود از یک سو و شوائب و نشانه‌های لیبرالی و راست‌گرایانه موجود در مواضع سیاسی ایدئولوژیک این "سازمان" بنشینند و بدین ترتیب پایه‌های جبهه واقعی پرولتاریا و نمایندگان سیاسی آنرا قوام بخشد.

اما جزوه اخیر و نیز مواضع سیاسی دیگری که این رفقا پس از قیام بهمن ماه در سطح جامعه اتخاذ کرده‌اند، متأسفانه بر تردیدهای ما نسبت به چشم انداز حرکت آینده این "سازمان" در جهت نفسی و طرد مواضع غیر توده‌ای و همچنین لیبرالی آن، و قرار گرفتن در یک خط مشی و سیاست کمونیستی می‌افزاید.

مواضع مکتون در این جزوه، حاکی از آن است که رهبری این سازمان قصد ندارد که با یک انتقاد بنیانی و سازنده به گذشته انحرافی سازمان چ.ف.خ. بر بحران ایدئولوژیک - سیاسی موجود در این سازمان، از یک موضع کمونیستی غلبه نماید.

این "جزوه" کوشیده است تا بنحونا سالم و در عین حال ساده‌اندیشانه‌ای با تکیه بر یک موقعیت استثنائی که شرایط قیام مسلحانه و قدرت انطباقی این سازمان با این شرایط از یک سو و قاطعیت و تحریک قابل تحسین آن از سوی دیگر فراهم نموده بود، به لایوشانی ماهیت تمام آن انحرافات که بیش از ۸ سال براندیشه و عمل جدا از توده‌های این سازمان سایه انداخته است، بپردازد.

این موضع توجه‌گرایانه، به‌علاوه تمام آن برخوردهای غیر اصولی و تحریف‌آمیزی که این سازمان، چه نسبت به گذشته سیاسی خود - و به‌ویژه "شش‌ماه" اخیر - و چه نسبت به نیروهای م.ل. معتقد به مشی توده‌ای - انقلابی و به‌ویژه سازمان ما اتخاذ نموده است، در مجموع خود، بی‌مانگر شکل‌گیری یک سیستم فکری و عملی نوینی است که در یک رابطه منطقی درونی با کلیه مواضع انحرافی گذشته این سازمان "بوئهدرطی" دو سال اخیر، قرار می‌گیرد. و اگر این مجموعه مواضع در کنار برخی نقطه نظرات لیبرالی و راست روانه این رفقا در برخورد به برنامه حداقل پرولتاریا و شعار مرحله‌ای آن در انقلاب حاضر و نیز هسته‌های رشد‌یابنده رویزیونیستی موجود در مواضع ایدئولوژیک این سازمان قرار گیرد، نمیتواند موجبات تأسف و تألم نیروهای راستین جنبش کمونیستی و انقلابی میهنان و هشیاری و قاطعیت بیشتر آنها در مبارزه بسا این انحرافات را فراهم نگرداند.

رفقای فدائی، خواسته یا ناخواسته، قدم در راهی گذاشته اند که در انتهای آن جز مرداب رویزیونیسم و اپورتونیسم، سر منزل دیگری قرار ندارد. اما این سازمان هنوز در ابتدای راه است، هنوز فرصت های بسیاری برای جلوگیری از این پیش روی و بازگشت براه واقعی مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر وجود دارد، هرآینه اگر این سازمان بخود آید، و بر حرکت شتاب آلود خود بسمت انحراف بیشتر، نظاره کند و با یک برخورد انقلابی و قاطع و از موضع کمونیستی، دامان خویش را از این انحرافات بزداید و با این حرکت نوین انقلابی خود نیروهای م.ل. را مسرور و دلشاد گرداند. چراکه در اینجا سخن بر سر سرنوشت سیاسی این فرد یا آنفرد، این گروه و یا آن گروه کوچک نیست، سخن بر سر بخش عظیمی از جنبش کمونیستی میهن مان است، که در گرداب انحرافات غیر پرولتری و ضد مارکسیستی گرفتار آمده است. و سرنوشت سیاسی آینده آن میتواند نقش بس مهمی و تعیین کننده ای بر سرنوشت کل جنبش انقلابی و کمونیستی ما باقی گذارد. اما آنچه که در عهده این "نقد" قرار دارد، بررسی کامل و همه جانبه تمام نقطه نظرات و عملکردهای این سازمان، در پهنه های گوناگون سیاسی - ایدئولوژیک و تئوریک نمی باشد بلکه وظیفه آن بطور عمده پرداختن به آن مسائلی است که این رفقا در جزوه مذکور مطرح نموده اند و در مرکز آن مسئله "قیام" و برخورد برخاسته نیروهای سیاسی م.ل. و منجمله سازمان چ.ف.خ. با آن قرار دارد.

با این وصف ما در ابتدا و قبل از پرداختن به محور اصلی بحث و همچنین بخاطر روشن شدن بیشتر زمینه این بحث، به رئوس اساسی آن انحرافات که تا کنون در اندیشه و عمل و مواضع سیاسی این سازمان تجلی آشکار داشته است، بطور مختصر اشاره خواهیم کرد.

و بالاخره توضیح این نکته ضرورت دارد که باید میان، ایستادگی انتقادات، و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی

اکنونومیستی و بخصوص رویزیونیستی ، صورت میگیرد ، مرزبندی نمود
و خط فاصل روشنی میان آنها کشید .

اکنونومیستها میکوشند در پشت این انتقادات به توجیه مواضع
اکنونومیستی و پاسفییستی خود به پردازند ، و رویزیونیستها ، ایسین
دشمنان طبقاتی پرولتاریا در جاه مارکسیسم ، بدون شک میکوشند ،
از طرح این انتقادات بنفع گرایشات پاسفییستی و ضد انقلابی خمسود
سود جویند . آنها خواهند کوشید تا با تکیه بر انتقادات و انحراف
فات موجود در جنبش کمونئیستی و انقلابی زمینه را برای رخنه و نفوذ
ایدئولوژی بورژوازی خود هموار سازند .

بهمین لحاظ نباید بدانان فرصت داد . باید مبارزه با انحراف
فات درونی جنبش کمونئیستی و انقلابی را به مبارزه‌ای پر دامنه و وسیع
بر علیه رویزیونیسم ، در همه اشکال آن ، که هم اکنون با تمام قامت
در برابر رشد مارکسیسم ، لنینیسم و جنبش کمونئیستی قرار گرفته است ،
تبدیل نمود و چنین است که میتوان زهرخند رویزیونیستها را بسسه
نمره‌های خشم آگین و غضب آلود ناشی از یأس و زبونی آنان تبدیل
کرد . و هم از این رو کوشش ما این بوده است که این مبارزه را بسسه
مبارزه‌ای بر علیه رویزیونیسم و هشدار ی بر خطرات ناشی از نفوذ
آن در جنبش کمونئیستی مبدل نمائیم .



در يك نگاه کلی و گذرا به مواضع و نقطه نظرات سازمان چ. ف. خ. محورهای اساسی انحرافات موجود در اندیشه و عمل این سازمان را میتوان چنین تراز بندی نمود :

۱- اعتقاد به مشی چریکی

بمثابه یک مشی رادیکال خرده بورژوازی و جدا از نوده

مهمترین ویژگی این مشی عبارت است از مخدوش کردن وظائف اساسی و عاجل روشنفکران انقلابی طبقه کارگر ، نسبت به این طبقه و توده های خلق و جایگزینی آنچنان وظائفی که هیچ گونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم نداشته و پیش از آنکه از درون نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر و توده های خلق برخاسته باشد ، نتیجه " خشم و غضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی است که نمیتوانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی خود را با نهضت کارگری در يك واحد کل بهم پیوند دهند ، " (چه باید کرد)

این مشی ، که بیش از ۸ سال بر جنبش انقلابی و کمونیستی ما حاکمیت داشته و هم اکنون نیز اندیشه و بینش پایه ای آن بر بخش بزرگی از همین جنبش و در رأس آن سازمان چ. ف. خ. حاکمیت دارد ، کمونیستهارا از اصلی ترین وظائف خود نسبت به طبقه کارگر که همانا پیوند ارگانیک سیاسی - تشکیلاتی با مبارزه موجود این طبقه و کوشش در جهت ارتقاء و تکامل انقلابی آن بر اساس اصول و هدف - های مارکسیسم - لنینیسم است ، باز میدارد . این مشی مانع از آن می شود که کمونیستها بتوانند رابطه درونی استواری با مبارزات طبقه کارگر ایجاد نمایند . و آن را از يك طبقه " در خود " به يك طبقه " برای خود " تبدیل کنند ، و آنرا به راهی اندازند که بتواند این

انقلاب را در مسیر پیروزی واقعی، یعنی مسیری که به استقرار دیکتا-
توری دموکراتیک خلق می انجامد، پیش برد.

انجام این وظائف مطابق تمام اصول و قواعد اساسی مارکسیسم -
لنینیسم، مستلزم پیوند و رابطه مستحکم میان روشنفکران انقلابی -
م. ل. و طبقه کارگر از طریق کار مستمر سیاسی - تشکیلاتی در درون
این طبقه، کوشش برای پیوند تئوری انقلابی با جنبش خود بخودی
طبقه کارگر و کوشش در جهت تشکیل حزب رزمنده این طبقه در جریان
این پیوند یابی و... میباشد.

اما مشی چریکی با برگزیدن راه " عملیات مسلحانه " جد از توده
بر تمام این وظائف اساسی و عاجل پرده افکند و براهی رفت که طبقه
کارگر را همچنان در خود و بحال خود رها کرد. و زمینه را بسرای
نفوذ و سلطه انواع ایدئولوژی های غیر پرولتری و بورژوائی فراهم نمود.
واضح است که این عملیات که اساسا دارای خصلت تهییجی بود،
نمی توانست از موضعی کمونیستی به نیازها و وظائف فوق الذکر
پاسخ دهد؛ این عملیات نمیتوانست مسئله رهبری و هژمونی پرو-
لتاریا در انقلاب دموکراتیک را حل نماید. ایسن عملیات نمی توانست
پاسخی به تربیت و تشکل سیاسی - تشکیلاتی طبقه کارگر بر اساس
آموزشهای مارکسیستی - لنینیستی بدهد. و این عجز و ناتوانی را
نه تنها اصول و آموزشهای اساسی مارکسیسم - لنینیسم سالهاست به
طور شگرفی نمایان ساخته است، بلکه تجربیات دردآلود همین ۸
سال تجربه جنبش نوین انقلابی میهنمان به بارزترین وجهی آنها به
مایش گذاشته است.

استنباط این مشی از قهر مسلحانه، از تدارک مبارزه مسلحانه،
در اساس با یک استنباط توده ای و پرولتری از این مقولات تفاوت دارد
از همین راه این مشی حتی نمیتواند مدافع راستین مبارزه قهرآمیز
و تبلیغ آن بزرگ توده ها باشد. چرا که تلاش آن اینست که در شرایطی
که توده ها خود در تجربه مبارزاتیشان به ضرورت سرنگونی قهرآمیز

رژیم حاکم نرسیده‌اند، با توسل به وسائل مصنوعی عملیات مسلحانه، جد از توده آنها را براه قهرآمیز بکشاند. و در چنین شرایطی است که توده‌ها همچنان که تجربه نیز نشان داده است جز نظاره بر اعمال قهرمانانده آنها و حداکثر اظهار همبستگی معنوی با این انقلابیون وارسته، عکس‌العمل دیگری نشان نخواهند داد.

اگر توده‌ها در جریان تجربه و زندگی مبارزاتی خود، و در جریان رشد و عمیق شدن تضادها و بحرانهای اجتماعی، به ضرورت اعمال قهر و توسل به شیوه‌های قهرآمیز مبارزه برای سرنگونی رژیم حاکم پی نبرده باشند، این وظیفه کمونیست‌هاست که با بکاربردن تلاش و فعالیت مستمر در جهت آموزش سیاسی و تربیت و تشکل توده‌ها، آنها را بتدریج و در جریان حرکت طبقاتی خود به ضرورت انقلاب، بضرورت سرنگونی قهرآمیز سیستم حاکم و استقرار یک نظم نوین اجتماعی متقاعد سازند.

و زمانیکه رشد مبارزات طبقاتی و افزایش بحرانهای اجتماعی، که به همراه آن آگاهی سیاسی و طبقاتی توده‌ها و بویژه طبقه کارگر متأثر از عملکرد سیاسی نیروهای آگاه، آنها را بضرورت توسل به اشکال قهرآمیز مبارزه واقف ساخت، آنگاه مسئله ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه، ضرورت تسلیح توده‌ها، ضرورت بکارگرفتن انرژی فعال و انقلابی آنها در جهت سرنگونی رژیم پوسیده و در حال انهدام حاکم به وظیفه عاجل و اساسی عنصر آگاه و بویژه کمونیست‌ها بدل میگردد. این تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای در اساس با تدارکی که مشسی چریکی بدان معتقد است و چریکهای فدائی خلق به نادرست کوشیده اند مرز میان این دو را مخدوش نمایند تفاوت دارد که ما در سطوح آینده بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

ظاهراً به نظر میرسد که این مشی پس از تحول اخیر و سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه و برقراری شرایط نوین حاکمیت سیاسی، علت وجودی خود را از دست داده باشد. اما از بین رفتن علت وجودی عملیات مسلحانه جدا از توده به هیچ وجه به معنای از بین رفتن کامل

بیش و تفکر جدا از توده‌ای که پایه و اساس این مشی و عملیات مسلحانه چریکی بوده است، نخواهد بود. برخورد انتقادی به عملیات مسلحانه چریکی اگر همراه با برخورد بنیانی با کل ایدئولوژی رادیکال خرده بورژوازی و جدا از توده این مشی نباشد، نمی‌تواند انچنان که باید اندیشه و عمل کمونیستی را جایگزین آن نماید و ضرورتاً با ایجاد التقاط در آن، زمینه را برای عملکرد مجدد این مشی و ایدئولوژی اما این بار در شکل دیگر باز خواهد گذاشت. ما نمی‌دانیم که سازمان چ.ف.خ. هم اکنون چه موضعی در برابر این مشی و انحرفات گذشته خود در این زمینه دارد. اما آنچه که از درون مواضع کنونی در این جزوه و یا شواهد پراکنده دیگر برمیآید، متأسفانه چنین روح انتقادی و کمونیستی در برخورد با خط مشی چریکی را نشان نمیدهد و بالعکس وجود یک روحیه و برخورد توجیه‌گرایانه و فرمیستی با خط مشی چریکی و فرار از بارانحرافات ناشی از آن است که بطور برجسته‌ای خود را می‌نمایاند.



۲ - عدم مرزبندی قاطع با رویزیونیسم مدرن

وگرایش به راست در این زمینه

سازمانهای چریکی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم از همان ابتدای شکل گیری خود با ویژگی مرزبندی قاطع با رویزیونیسم مدرن و عاملان داخلی آن ها مشخص میشدند .

رفیق احمد زاده بعنوان یکی از بنیان گذاران این جریان در آثار خود بروشنی در برابر این جریان ضد انقلابی موضع گرفته و بطور قاطع با آن مرزبندی کرده است . اما سازمان چریکهای فدائی خلق در ادامه حرکت خود پس از به شهادت رسیدن رهبران اولیه آن به تدریج از این موضع انقلابی ایدئولوژیک خود عدول کرده و بتدریج نطفه های رشد یابنده ای از گرایشات رویزیونیستی در ایدئولوژی و عملکرد سیاسی آن شکل گرفت . تجلی اولیه این عدم قاطعیت در برابر رویزیونیسم ، از سال ۵۳ و با موضع انحرافی این سازمان در برابر حزب توده در جزوه " اعدام انقلابی شهریاری " آغاز میگردد و در ادامه حرکت خود بهمان میزان که این سازمان از نظرات انقلابی

(*) - رفقای فدائی در این کتاب موضع خود را در برابر حزب توده چنین بیان میکنند :

" آیا سیاست ما و سایر مارکسیست - لنینیست های صدیق در مقابل اینان چه باید باشد ؟ روشن است که اگر آنان شکل خود را بسایر محتوای خود همگون سازند ، تابلوی " حزب توده " را که دیگر به

رفیق احمد زاده فاصله گرفته و بنقطه نظرات لیبرالی - آنارشیستی - رفیق جزنی که یکی از ویژگی های آن موضع بنفایت انحرافی و سازشکارانه آن در برابر رویزیونیسم جهانی است ، نزدیک میشود . این گرایش براساس تجلی آشکارتری میباشد .

جدائی جریان رویزیونیستی و اپورتونیستی گروه منشعب از ایمن سازمان و پیوستن کامل آن به دار و دسته حزب توده ، و عدم قاطعیت انقلابی "سازمان" در برابر این انحراف و فقدان يك مبارزه ایدئولوژیک درونی سالم و قاطع در برابر آن، در ادامه منطقی رشد این گرایشات در درون سازمان چ . ف . خ . قرار میگیرد . بعلاوه اینکه این سازمان بهیچ وجه خود را ملزم به موضع گیری قاطع در برابر این جریان و افشای مواضع و نظرات حزب توده ای آن، پس از انشعاب ، نمی بیند و تنها کنون نیز ما هیچ تحلیل قابل اتکا از علل این انشعاب و ریشه یابی زمینه های آن در درون تشکل آنها از طرف این سازمان روبرو نکرده ایم . بدینشکل و براساس نظرات رفیق جزنی از سوی رفقای فدائی ، حرکت پس - روانه و روبقهقرای آنان را از مواضع ایدئولوژیک قاطع گذشته خود در برابر رویزیونیسم، سرعت بیشتری میبخشد . و زمینه سقوط خطرناک این سازمان را به دوره گرایشات رویزیونیستی بطور فزاینده ای فراهم میسازد و

بیخ پیوسته است بدور اندازند و عناصر صدیق دور و بر خود را که علاقمند به کار انقلابی هستند رها کنند و آنگاه خود بعنوان يك سازمان روشنفکری ضد رژیم به سهم خویش به مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما از طریق افشای رژیم و اربابان امپریالیستش و کمابیش ترویج شناخت علمی در میان نیروهای از خلق (حتی روشنفکران خارج از کشور) بوسیله ترجمه و تالیف کتاب و مجله و غیره کمک کنند بی شک مورد حمایت ما قرار خواهند گرفت . " (صفحه ۷۸ کتاب " اعدام انقلاب - بی شهریاری " سازمان چریکهای فدائی خلق)

این سازمان را در معرض لغزش به دامان رویزیونیسم و عدول کامل از مواضع انقلابی خود قرار میدهد .

و بالاخره آخرین مواضع این سازمان در برابر رویزیونیسم جهانی و موضع آن در برابر شوروی ، و سوسیالیستی دانستن آن ، آخرین نمود های رشد جوانه های این گرایش را درون سازمان چریکهای فدائی خلق و خطرات در غلتیدن کامل این سازمان را به ورطه اپورتونیسم و رویزیونیسم و قطع رابطه با تمام سوابق انقلابی و درخشان گذشته و بنیان گذاران این سازمان ، بروشنی نشان میدهد .

این يك واقعیت است که اگر مرزبندی با رویزیونیسم بمشابه یکی از مهمترین دشمنان مارکسیسم لنینیسم از موضع کمونیستی و پرولتاریائی صورت نگیرد ، همواره خطر لغزش به آغوش این جریان وجود خواهد داشت . در اینجا هرگونه موضع بینابینی و یا عدم موضع گیری در مقابل چینیسم انحراف عظیمی در جنبش کمونیستی عملاً در خدمت رشد آن قرار گرفته و بنابراین نوعی حمایت از آن محسوب میشود .

خرده بورژوازی و ادیکال ، بنابر ماهیت طبقاتی خود ، میان پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است و همواره در کشش متناقض درونی ، این جریان را در راهی پیوستن به این یا آن قطب طبقاتی قرار میدهد .

جریانات وابسته به مشی چریکی نیز بنا بر ماهیت خرده بورژوازی خود نمیتوانند از دائره عملکرد این قانون برکنار باشند . مشی چریکی اگرچه در زمینه ایدئولوژی با رویزیونیسم جهانی بمشابه يك ایدئولوژی و تفکر بورژوازی و ضد انقلابی مرزبندی نمود ، ولی از آنجا که این موضع گیری و مرزبندی نه از موضع پرولتاریائی و مارکسیستی لنینیستی - که بطور کامل در برابر رویزیونیسم قرار میگیرد - بلکه از يك موضع خرده بورژوازی ، غیبر علمی و غیر مارکسیستی صورت می گرفت ، نمی توانست از يك بنیاد مستحکم و استوار برخوردار باشد .

اما به اعتبار اینکه ، این جریان خرده بورژوازی در حرکت خود به کدام قطب بگراید ، به قطب بورژوازی یا پرولتاریا ، این موضع گیری می -

تواند دستخوش حالات کوناگون گردد. اگر این جریان بتواند با درک انحرافات خود، با برخورد سازنده و انقلابی با خود، آلايش خرده - بورژوازی را از دامان خود بزداید و بر مبنای استوار مارکسیسم - لنینیسم قرار گیرد، این موضع ایدئولوژیک تیز می‌تواند به سمت یک موضع پرولتاریائی متمایل شود. در غیر این صورت، پیوستن این جریان به جریانهای بورژوا لیبرالی و رویزیونیستی، امری حتمی و ناکزیر می‌باشد. و این تجزیه به سمت دو قطب مضار، همواره و به اعتبار ماهیت طبقاتی خرده‌بورژوازی که خود پیوسته در معرض تجزیه به دو - قطب پایداری اجتماعی قرار دارد، به یک امر قانونمند و اجتناب ناپذیر تبدیل خواهد شد. سازمان چ.ف.خ. نشان داد که تاکنون نتوانسته است قدم در راه اول بگذارد (اگرچه بنظر میرسد که در درون این سازمان جریانهای متفاوتی منجمله یک جریان سالم و رشد یابنده انقلابی و پرولتری، وجود داشته باشد) و حرکت شتاب آمیزی را در مسیردوم آغاز کرده است. اما مسلماً این هنوز آغاز راه است. هنوز فرصتهای بسیاری برای بازگشت و قرار گرفتن در راه اول و جلوگیری از سقوط بدامان اپورتونیسم و رویزیونیسم وجود دارد، و کاملاً هم وجود دارد، که تحقق آن مستلزم صداقت انقلابی در برخورد با انحرافات گذشته و پیش برد یک مبارزه ایدئولوژیک سالم و اصولی در جهت طرد اندیشه و عمل انحرافی گذشته از سوی این سازمان می‌باشد.



۳- ارزیابی لیبرالی از مرحله انقلاب و شعار مرحله‌ای

شعار استراتژیک " نبرد با دیکتاتوری شاه "

یک شعار تسلیم طلبانه و رفرمیستی

" ما یعنی حزب پرولتاریا باید این برانداختن را عملی سازیم ، بسر - انداختن واقعی فقط با استقرار جمهوری دموکراتیک است . این - جمهوری را باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل ، نه تنها با حکومت مطلقه ، بلکه با بورژوازی هم ، هنگامیکه تلاش خواهد نمود (و حتما هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد ، مبارزه خواهیم کرد " (د و تاکتیک)

پذیرش نقطه نظرات رفیق جزئی از سوی سازمان چ . ف . خ . و جا - یگزینی آن بجای نظرات رفیق احمد زاده اگر در زمینه خط مشی تاکتیکی گامی بسوی پیچیده تر کردن مشی چریکی و انطباق آن با شرایط سیاسی در حال تکوین جامعه محسوب میشد ، در زمینه برنامه سیاسی عبارت بود از گرایش و برداشتن گامی به سمت شعارهای بورژوالیبرال و عقب نشینی از مواضع انقلابی و دموکراتیک گذشته این سازمان .

این انحراف در برنامه سیاسی بصورت طرح شعار است - نبرد با دیکتاتوری شاه " و جان نشین کردن آن بجای شعار " مبارزه با رژیم سرمایه داری و وابسته به امپریالیسم " متجلی گردید ، که بسر اساس آن مبارزه با دیکتاتوری شاه بعنوان شعار عمده خلق در مرحله انقلاب دموکراتیک مورد پذیرش قرار میگرفت . مطابق این شعار " مبارزه با امپریالیسم و کل سیستم اساسا باید از کانال مبارزه با دیکتاتوری شاه " (پیام دانشجوی شماره ۳) بگذرد .

این شعار با مثله کردن شعار مرحله‌ای انقلاب، با خالی کردن مضمون و محتوای ضد امپریالیستی انقلاب با سرپوش‌گذاشتن بر ارتباط لاینفک و ارگانیک دیکتاتوری شاه با سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم عملاً در خدمت تبلیغ و اشاعه شعارها و نظرات بورژوازی لیبرال در انقلاب دموکراتیک قرار میگیرد.

این شعار با سکوت‌گذاشتن مضمون طبقاتی دیکتاتوری شاه، سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را از آماج حملات انقلابی توده‌ها دور کرده و بدان اجازه میدهد تا در اشکال "معقول‌تر" سیاسی به حاکمیت ستمگرانه و انگلی خود ادامه دهد. بیجهت نبود که رفقای فدائی‌ها و بارها اصرار داشتند که سلطه امپریالیسم را در ایران کمرنگ جلوه دهند و معتقد شوند که امپریالیسم دشمن مشخص و ملموس خلق ما نبوده و آنچه برای آنها قابل لمس و شناسایی است دیکتاتوری لجام‌گسیخته شاه است. (سرمقاله نبرد خلق شماره ۷ - نقل به معنی -)

طرح این شعار و تبلیغ و ترویج حول آن توده‌ها را از دست یابی به ماهیت طبقاتی دشمنان مرحله‌ای خود، از شناخت مکانیسم تضاد - های اجتماعی و رابطه طبقات با یکدیگر، از شناخت نقش امپریالیسم در ایران و رابطه آن با سیستم سرمایه‌داری وابسته باز داشته و راه را برای نفوذ شعارها و تئوری‌های سازشکارانه و تسلیم طلبانه بورژوازی در انقلاب و کشاندن چارزه انقلابی توده‌ها به راهی که مورد تمایل بورژوازی لیبرال است، باز میگذارد.

این شعار با سرپوش‌گذاشتن بر هدف عاجل چارزه انقلابی توده که همانا سرنگونی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و جایگزینی دیکتاتوری طبقات انقلابی جامعه بجای آن است، از موضع دموکراتیسم انقلابی به موضع لیبرالیسم بورژوازی لیبرال سقوط میکند.

دررنمای تحقق این شعار، جزاین نبود که حداکثر دیکتاتوری شاه یعنی دیکتاتوری بورژوازی بورکرات وابسته به دیکتاتوری کل بورژوازی

وازی و حداقل ، به حاکمیت بخشهای مفلوب و واقع بین تر ، بورژوازی وابسته تبدیل گردد .

با این حساب دیگر چندان غیر طبیعی نخواهد بود که سازمان چریکهای فدائی خلق ، طرح شعار " جمهوری دموکراتیک خلق " و " پیش بسوی رهبری طبقه کارگر " را که شرط اساسی واجتناب ناپذیر تحقق جمهوری دموکراتیک خلق است شعارهای " پیش رس " و " نیمه آنارشیستی " ارزیابی کند . (به نقل از جزوه " . . . باز هم درباره وظائف اساسی از انتشارات سازمان چ . ف . خ .) و درست بهمان استدالات به اصطلاح تئوریک توسل جوید ، که دارو دسته کمیته مرکزی در نفی شعارهای انقلابی پرولتاریا و توجیه شعارهای ضد انقلابی و تسلیم طلبانه خود در پوشش شعار " مبارزه با دیکتاتوری " و " جبهه واحد ضد دیکتاتوری " بدان دست می یازید نه . نقطه مشترک این تحریریه تئوریک استناد به نقل قول زیر لنین و تعمیم نابجا و نادرست آن بر مسئله خاص مورد نظر قرار دارد :

" . . . فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دموکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند ، فقط خوش بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوههای اجرای آن تا چه اندازه کم است . ولی ، ما یقین داریم که آزادی طبقه کارگر فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد ، بدون آگاهی و تشکل توده ها ، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی ، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در میان باشد

اگر کارگران در موقع خود از ما بپرسند چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجرا نمائیم ، ما در پاسخ متذکر خواهیم شد توده های مردم که دارای تمایلات دموکراتیک هستند هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند ، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا مشکل نشد است . صدها هزار کارگر را در تمام روسیه مشکل کنید ببینیم! حسن -

نظر نسبت به برنامه‌های خود را در بین میلیون‌ها کارگر تعمیم دهید
بهینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پرسرو
صدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نوزید، آنوقت فوراً خواهید دید
که عملی کردن این شکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است
به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دموکراتیک. (لنین - دوتاکیک
سوسیال دموکراسی)

همانطور که می‌بینیم لنین این گفته را در باب اختلاف خود با
کسانی که "جنبه بورژوازی تحول دموکراتیک" را از نظر دور داشته
و مرحله و شعار انقلاب سوسیالیستی را برجای مرحله و شعار انقلاب
دموکراتیک می‌نشانند، اظهار داشته است. این افراد خواهان
اجرای برنامه حداکثر پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی، قبل از
تحقق برنامه حداقل یعنی انجام انقلاب دموکراتیک و برقراری
جمهوری دموکراتیک، بودند. بر همین اساس، لنین کسانی را که
خواهان اجرای چنین برنامه "پیش‌رسی" بودند مورد انتقاد قرار
داده و آنها را "آنارشیست" خطاب میکرد. اما اکنون رفقای فدا-
ئی (درست همانند دارودسته خائن کمیته مرکزی) و (برای دیک "استد-
لالات" مشابه دارودسته کمیته مرکزی، در نفی شعار جمهوری دموکراتیک
اتیک خلق و جا زدن شعار تسلیم طلبانه و فرمیستی "مبارزه با
دیکتاتوری شاه" به جای آن، به مقاله‌ای که این دارودسته بر جزوه
منتشره از سوی بخش منسحب از سازمان مجاهدین خلق در اسفند
ماه ۵۶ در نشریه شماره ۱۱ بسوی حزب خود درج کرده بود مراجعه
کنید.)

با تحریف این نظریه لنین، آن را در خدمت، پاره، پاره کردن
مرحله انقلاب دموکراتیک و تقسیم آن به چند مرحله "فرعی تر" قرار
داده‌اند. آنها کوشیده‌اند تا برنامه حداقل پرولتاریا را انقلاب دموکراتیک
که هیچ شعار کثرتی را جز جمهوری دموکراتیک خلق، در بر نمیگیرد،
به نادرست بجای برنامه حداکثر پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی

نشانند تا بتوانند از گد رگه آن با مثله کردن مرحله انقلاب دموکرا-
تیک و برنامه حداقل پرولتاریا بر شعارهای تسلیم طلبانه بورژوازی آکس-
خود در دام آن گرفتار آمده اند جاه مارکسیستی بیوشانند و سپس بر
کسانیکه چنین "چپروی" هائی میکنند و گویا هوای پیاده کردن برنامه
حداکثرا در سردارند بتازند :

"... اینان خیال میکنند که هژمونی پرولتاریا با قرارداد ان شعار
جمهوری دموکراتیک توده‌ای در دستور روز و دادن شعارهای "زند ه
باد رهبری طبقه کارگر" و یا "پیش بسوی رهبری طبقه کارگر" در
صوف مردم تأمین خواهد شد! در صورتیکه در دستور روز قرار
گرفتن شعار استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای خود منوط به وجود
آوردن امکان واقعی اعمال رهبری طبقه کارگر یعنی تحقق شرکت مستقل
پرولتاریا در جنبش خلق است (آیا پرورش سیاسی طبقه کارگر برای
تأمین شرکت مستقل آن در جنبش خلق با تبلیغ و ترویج کدام شعار
و کدام برنامه سیاسی حداقل قابل حصول است ، شعار جمهوری دموکراتیک
خلق یا شعارهای بورژوازی تسلیم طلب و سازشکار از قبیل "نبرد باد یکتا-
توری" و ...) . نتیجه قطعی و طبیعی طرح و تبلیغ این
شعارهای پیش رس در جنبش توده‌ای نظربه میزان آمادگی ، توان و
سازمان یافتگی نیروهای ذخیره آن حداکثر منفرد شدن و جدا افتا-
دن طراحان این شعارها از پروسه رشد جنبش خلق و حداقل هرز رفتن
نیروها با تکرار توخالی شعارهاست . این عمل قطعاً به زیان تفکر
پرولتاریا و احراز هویت واقعا مستقل در جنبش خلق و تأمین هژمونی
او تمام خواهد شد . رفیق لنین در سال ۱۹۰۵ در پاسخ به عناصر-
ی که با تفکر نیمه آنارشیستی خود ، خواستار اجرای برنامه حداکثر
یعنی بدست آوردن قدرت جهت انجام انقلاب سوسیالیستی بودند
میگفت : ... (نقل قول لنین که در صفحه ۱۷ آمده است) ..."

"جزوه بازم در باره وظائف اساسی ..."

(جملات داخل پرانتز از ماست)

این جملات که خود به اندازه کافی روشنگر آشفته فکریهای لیبرالی نویسندگان جزوه میباشد توضیح بیشتری را طلب نمی کند . اما گوشه لنین درست در پاسخ به این آشفته فکری ها نوشت :

"... وقتی که در قطعنامه تاکتیکی ، که وظائف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین می نماید ، از شعار مبارزه برای جمهوری (دموکراتیک) اثری نیست ، در اینصورت قبول برنامه های که در آن تمویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود ، از طرف آنها چه فایده دارد ، در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی "آسوا باژونیه" یا خط مشی بورژوازی مشروطه طلب است که دعوت به مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میدانند ولی در باره حکومت انقلابی موقت وجه پوری (دموکراتیک) مال اندیشانه سکوت اختیار می نماید ! برای اینکه بتوان انقلاب را به جلوسوق داد ، یعنی از آن حدیکه بورژوازی سلطنت طلب آن را سوق میدهد ، تجاوز کرد باید شعارهایی را که "نا پیگیری" دموکراسی بورژوازی را خنثی می نماید ، بطور فعال مطرح کرد . ، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد . این شعارها در لحظه فعلی فقط دوتا است .

۱- حکومت انقلابی موقت ، ۲- جمهوری ..."

(لنین - دوتاکتیک) (جملات داخل پرانتز از ماست)

اگر سازمان چریکهای فدائی خلق با خط مشی رادیکال خرده - بورژوازی خود در گذشته ، بانفی وظیفه تربیت سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر از طریق کار آگاهگرانه در میان این طبقه و جایگزین کردن عمليا مسلحانه جدا از توده بجای آن ، بانفی ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر و... عملا راه را برای هژمونی و تسلط بورژوازی بر این طبقه باز میگذاشت ، اینبار این سازمان با طرح شعار استراتژیک "نبرد با دیکتاتوری شاه" ، بانفی ضرورت تبلیغ و ترویج برنامه حداقل پرولتاریا ، یعنی "جمهوری دموکراتیک خلق" ورهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک و "پیش رس" و "آنا رشیستی" دانستن طرح آن عنان

انقلاب را بدست بورژوازی سازشکار و تسلیم طلب سپرده و طبقه کارگر را از موضع رهبری انقلاب به موضع "دستیاری" بورژوازی تنزل داده است .

سازمان چ.ف.خ. به این هم اکتفا نمی کند و چندی بعد با طرح شعار "خلاقانه" "حاکمیت خلق" و جانشین کردن آن بجای شعار جمهوری دموکراتیک خلق "قافیه را تکمیل می نماید . این شعار پرابهام و "عموم خلقی" با نفی ضرورت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب بورژوا دموکراتیک عملاً به نفی انقلاب دموکراتیک نوین می انجامد و اگرچه خود ماهیتاً یک شعار "خرد-بورژوائی" را تداعی میکند ، اما در خدمت شعارها و تئوریهای بورژوازی لیبرال قرار گرفته و راه تسلط آن را بر انقلاب باز میگذارد .



با این مقدمات اکنون بپردازیم به مضمون و محتوای جزوه "هارزه ایدئولوژیک" سازمان چ.ف.خ. و نقطه نظراتی که در بطن آن نهفته است .

این جزوه ظاهراً نتیجه غلبه یک جریان بر جریانهای دیگر، پس از یک دوره هارزه و پس از گذراندن یک بحران سیاسی-ایدئولوژیک در درون این سازمان میباشد . جریان غالب که نوشته مذکور بیان مواضع آن است مدعی است که پس از یک دوره هارزه با جریانهای انحرافی دیگر توانسته است، بر بحران مذکور غلبه کند .

اما نحوه برخورد رفقای نویسنده جزوه ، با بحرانی که گریبانگیر این سازمان بوده و نحوه پاسخی که رفقای رهبری این سازمان به این بحران و هارزه ایدئولوژیک درونی آن داده اند ، خود مسائلی را

مطرح میکنند که پرداختن بدان میتواند ما را به درک ماهیت آن انحرافات که از گذشته تاحال، همچنان بر پیشانی این سازمان نقش بسته است، رهنمون سازد.

رفقای نویسنده این جزوه کوشیده‌اند تا به چارزه با "جریانهای انحرافی" درونی این سازمان از یک سو و "جریانهای انحرافی" درون جنبش کمونیستی از سوی دیگر برخورد کنند. اما از آنجا که این "برخاستن" نه از یک موضع ارتدکسال کمونیستی، نه از موضع منافع و نیازهای واقعی جنبش کمونیستی، بلکه، از موضع خرده بورژوازی و منافع و مصالح تنگ نظرانه و خود محورینانه این سازمان صورت گرفته است؛ نه تنها نتوانسته‌اند به ارزیابی دقیق و همه جانبه‌ای از انحرافات که چه در درون این سازمان و چه در بیرون جنبش کمونیستی و نیروها و تشکلهای م.ل، واقعا موجود بوده است، دست یابد بلکه بدتر از آن بنحو ناسالم و در عین حال ساده لوحانه‌ای کوشیده‌اند تا پرده ساتری بر واقعیات روشن انحرافات موجود در اندیشه و عمل گذشته و حال این سازمان فروکشند.

مسئله را از جوانب گوناگون مورد بررسی قرار میدهم:



۱- مبارزه ایدئولوژیک

و چریک‌های فدایی خلق :

" برای روسیه تاریخ بدست آوردن مارکسیسم بعنوان یگانه تئوری صحیح انقلابی ، واقعا سیر مصائب بود ، بدین معنی که آنرا به بهای نیم قرن شکنجه و قربانیهای بیسابقه ، قهرمانی انقلابی بی نظیر ، انرژی تصورناپذیر و تفحص فداکارانه ، علم آموزی و آموزش در عمل ، دلسردی و نومیدی ، واریسی و مقایسه با تجربه اروپا ، تحصیل نمود از طرف دیگر بلشویسم برای پایه‌خارائی تئوریک پدید آمد "

(لنین ، بیماری کودکی " چپ روی در کمونیسم ") .

تاریخ پیدایش مارکسیسم-لنینیسم همواره با نبرد پیگیر، سخت و مداوم با انواع تئوریها و انحرافات گونه‌گون که پیوسته در جریان حرکت تکاملی آن بمشابه مقاومتهای ناگزیر بورژوازی در برابر رشد پروولتاریا و پیشرفت مبارزه طبقاتی آن ، عمل میکرد، همراه بوده است . پیشرفت مبارزه تاریخی پروولتاریا با بورژوازی و امپریالیسم ، بدون مبارزه قاطع و سازش‌ناپذیر ایدئولوژیک با اپورتونیسم و رویزیونیسم ، بسمت مشابه ایدئولوژیهای بورژوائی ، هرگز نمی‌توانسته امکانپذیر باشد .

بدین ترتیب مبارزه ایدئولوژیک ، بعنوان جزء تجزیه‌ناپذیر مبارزه طبقاتی پروولتاریا همواره بصورت اهرمی در دست پروولتاریا و سازمان رزمنده نماینده آن و در خدمت بازگشائی راه مبارزه انقلابی این طبقه در نابودی سرمایه‌داری و امپریالیسم ، قرار داشته است .

هر جنبش انقلابی پروولتاریائی اگر در کنار خود ، یک مبارزه قاطع و بنیانی ایدئولوژیک با تمام مظاهر و تجلیات تئوریک و ایدئولوژیک بورژوازی در درون این جنبش بوسیله نیروهای راستین م. ل را به همراه نداشته باشد ، نمیتواند پروولتاریا را که از هر سودمعرض نفوذ و رخنه انواع ایدئولوژیها و گرایشات بورژوائی و خرده‌بورژوائی تولیدکنندگان

خردی است که " پیوسته به صفوف پرولتاریا، پرتاب میشوند "، در امر مبارزه سترگش در جهت نابودی ارتجاع و امپریالیسم و سرنگونی حاکمیت سرمایه رهنمون سازد .

شاید بیش از این توضیح در مورد اهمیت و نقش " مبارزه ایدئولوژیک - یك " و ضرورت استمرار و ادامه کاری آن در هر شرایط و در هر مرحله از مبارزه انقلابی پرولتاریا " و نمایندگان سیاسی آن در هر جنبش انقلابی " بدلیل روشن بودن حقایق و احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم در این زمینه و وجود تجربیات گرانمای چندین و چند ساله پرولتاریا در مبارزه رهائی بخش خود، ضروری بنظر نرسد، اما وقتی با استنباطات انحرافی و غیرپرولتری نویسنده گان جزوه " مبارزه ایدئولوژیک از این مقوله مواجه می شویم، نمی توان بسادگی از روی این امر حیاتی و ضروری مرحله کنونی جنبش انقلابی ما گذر نمود .

نگاهی گذرا به چهره کنونی جنبش کارگری و کمونیستی، از یک سو و مجموعه شرایط نوینی که بر اثر تحولات سیاسی جاری بوجود آمده است از سوی دیگر میتواند نقش و اهمیت " مبارزه ایدئولوژیک " و ضرورت پافشاری بر آنرا از سوی کمونیستها با برجستگی تمام به نمایش بگذارد: تفرقه و تشتت موجود در میان کمونیستها، از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی، عدم پیوند و رابطه درونی استوار و محکم میان م. ل. ه. و طبقه کارگر، فراهم شدن فضای مساعد، برای رشد و گسترش انواع ایدئولوژیهای بورژوازی و خرد بورژوازی و در راس همه آنها، رویزیونیسم مدرن بویژه نوع " حزب توده ای " آن، همه و همه حکایت از ضرورت بدل توجه کامل م. ل. ها به امر مبارزه ایدئولوژیک، در جریان مبارزه اجتماعی خود دارد .

اکنون امر وحدت کمونیستها، امر پیوند با طبقه کارگر و آمیزش آگاهی سوسیالیستی با مبارزه خود بخودی آن و بالاخره امر شرکت در مبارزه انقلابی و موکراتیک مطابق تمام تجربیات پیشین جنبش های انقلابی نمی تواند از امر مبارزه ایدئولوژیک با نظریات و تئوریهای

انحرافی غیر پرولتری و ضد مارکسیستی که بمثابة سدی در برابر تحقیق و وظایف فوق عمل می‌کند، جدا باشد .

اما رفقای نویسنده جزوه علیرغم توجهی که ظاهراً به مبارزه ایدئولوژیک نموده‌اند، از آنجا که يك حرکت اساساً توجیهی انجام داده‌اند و کوشش‌شان بر این بوده است که راهی برای فرار از انتقاد از خود صادقانه نبیابند نتیجتاً نتوانسته‌اند به يك درك انقلابی و درست از مبارزه ایدئولوژیک دست یابند .

وقتی رفقای نویسنده، مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات گذشته را تنها به ضرورت " تعیین تکلیف با گذشته " و " نقد جامع آثار منتشره از طرف سازمان در سالهای قبل " و " تصفیه و پاکسازی پیرایه‌های غیر مارکسیستی و غیر پرولتری از تئوری و پراتیک سازمان " (جملات داخل گیومه از جزوه " مبارزه ایدئولوژیک " نقل شده است) محدود می‌کنند و تلویحاً این نظر را بدست می‌دهند که گویا خود بخود و بدون هیچ‌گونه مبارزه بین دومی و دو تفکر در درون آنها " سازمان به اندیشه نوینی دست یافته است و جریان جدیدی از طریق مبارزه و طرد و نفی جریان حاکم برگزیده متولد نشده و ایدئولوژی و بینش " سازمان " دچار تحول بنیادین نگشته است، آنگاه این تصور هم پیش می‌آید که مبارزه ایدئولوژیک از نظر رفقا عبارت است از صرفاً تدوین و جمع‌بندی یکسری انتقادات که به گذشته دارند و بر پایه این تصور طبیعی هم هست که انجام این " وظایف " را با وظایف مهمتری که همانا شرکت در قیام و تدارك آن است، در مغایرت دیده و آنرا به‌زمانی دیگر - پس از قیام - موکول نمایند .

وقتی که رفقای نویسنده " جزوه " معتقدند که با انحرافات اساسی و بنیادی گذشته میتوان برخورد نکرد و در عین حال در جنبش رو به اعتلاء توده‌ای " نقش بیشتر و موثرتر " ، بدست آورد و " برخورد به موقع و فعال با مسائل مبارزه و انقلاب " ❀ نمود ، ناگزیر جز این

❀ جملات داخل گیومه از جزوه " مبارزه ایدئولوژیک . . . " نقل شده است .

نمی‌توان تصور نمود که اولاً این رفقا از درك همه‌جانبه از انحرافات موجود در اندیشه و عمل جدا از توده خود در گذشته عاجزند و تاثیرات آنرا بر تمامی زمینه‌های فعالیت انقلابی آن و منجمله شرکت در مبارزه توده‌ای نمی‌بینند. ثانیاً، مبارزه ایدئولوژیک را صرفاً به يك سری بحث‌های روشنفکرانه در "خانه‌های درسته" محدود می‌کنند و آنرا از درون مایه اساسی مارکسیستی-لنینیستی خود، که همانا به مبارزه ایدئولوژیک از زاویه‌ای می‌نگرد که به کلی از زاویه نگرش رفقای نویسنده "جزوه" متمایز است، تهی می‌کند. ثالثاً، بنابرست معتقدانند که بدون مبارزه با انحرافات گذشته و زدودن آن از دامن فعالیت‌های انقلابی سازمان، نمیتوان "در مبارزه روبه‌اعتلای توده‌ای" از موضعی پرولتاریائی و کمونیستی، آنچنان که در جهت منافع دراز مدت این طبقه باشد شرکت جست.

این برخورد به مبارزه ایدئولوژیک را چه چیزی جز يك کوشش توجیه‌گرایانه در جهت لاپوشانی انتقادات گذشته "سازمان" میتوان نام گذاشت. ما از رفقا سؤال می‌کنیم که اگر در این "سازمان" يك مبارزه ایدئولوژیک انقلابی صورت گرفته و از طریق مبارزه بین دو مشی و دو وایدئولوژی، سازمان به تحول نوینی دست یافته است، بنابراین چرا هیچ‌گونه، اشاره‌ای به خصوصیات، مشخصات و بینش جریان جدید از یکطرف و محورهای انتقادات شما به جریان حاکم گذشته از طرف دیگر نمی‌شود، و برعکس در اولین نقطه حرکت انتقادی خویش بجای انتقاد صادقانه از خود به دیگران هجوم آورده و آنان را زیر حملات و تاربان‌های "انتقاد" های شدار و غلاظ قرار داده‌اید؟ آیا نفس حرکت، خود نشان نمی‌دهد که برآستی رفقای فدائی نه-توانسته‌اند به يك تحول بینشی دست یافته و خود را از آن تفکر و ایدئولوژی خود محورینانه و غیرتوده‌ای مشی چریکی برهانند؟ آیا برآستی برای خواننده این سؤال‌پیش نمی‌آید که چگونه و چرا ایس رفقا در حالیکه مدعیند به انتقادات گذشته خویش دست یافته‌اند،

در اولین حرکت خود ، پیش از يك انتقاد از خود صادقانه ، برد یگران تازیده اند . واقعا چرا ؟

واما بعد : دیگر اینکه چگونه میتوان پذیرفت که رفقا بدون يك برخورد قاطع با انحرافات گذشته که مسلما نمی تواند از درك واقعی این انحرافات جدا باشد ، بتوانند به وظائف و فعالیت های آتی خویش از موضعی پرولتری و کمونیستی پاسخ گویند ؟ مسئله بر سر تدوین و طرح انتقادات در سطح جنبش نیست که انجام آن طبعا باید در رابطه با بسیاری از الوویت ها و مجموعه وظائف این سازمان مورد ملاحظه قرار گیرد . اما سخن اصلی بر سر تحول بینش و درك واقعی انتقادات و رسیدن به يك ایدئولوژی واقعا توده ای است . درك و بینش که اگر محصول يك مبارزه ایدئولوژیک سالم و همه جانبه در درون این سازمان نباشد ، در واقع نمیتوان گفت که يك تحول انقلابی و بنیادی صورت نگرفته است . و متأسفانه اولین حرکت انتقادی این رفقا ، نه تنها چنین تحول ، بینش و درك درگرون شده ای را نشان نمیدهد ، بلکه متأسفانه دقیقا ادامه همان بینش و شیوه های گذشته را در ذهن متبادر میکند .

واما بعد ، رفقا با ارائه يك تصویر نادرست و غیر اصولی از مبارزه ایدئولوژیک ، آنرا از مضمون و محتوای واقعی و انقلابی آن تهی می سازند . این رفقا معتقدند که گویا " مبارزه ایدئولوژیک " میتواند جدا از پروسه پیوند با طبقه کارگر و کار سیاسی تشکیلاتی در میان آنان ، جدا از شرکت در انقلاب و مبارزه انقلابی ، بطور واقعی صورت گیرد و یا بالعکس امر شرکت در مبارزه طبقه کارگر و پیوند یابی با آن امر شرکت در مبارزه دموکراتیک و انقلابی ، میتواند جدا از بینش - برد مبارزه ایدئولوژیک سالم و همه جانبه با جلوه های گوناگون آن انحرافات غیر پرولتری و ضد مارکسیستی ، تحقق یابد . این را شاید رفقا به صراحت نگفته باشند ، اما آنجا که با بر شمردن مجموعه وظائف سه گانه ای که قبل از قیام در برابر سازمان آنها قرار گرفته بود ، خود

را ملزم به برگزیدن و نیرو گدازد بر سر یکی از آنها می دانسته‌اند ،
انگاه این استنباط غیر مارکسیستی و این گزینش در جهت تجربه مکانیکی
و عطف سه گانه فوی ، بروشنی به نمایش گذاشته میشود .

رفقای نویسنده " حروه " میگویند که سازمان آنها در مقام پاسخگو-
ئی به " اتهام " بی توجهی به مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش کمو-
نیستی . . . بر آن شده است که نیروهای پارزمانی را میبایست
روی یکی از سه وظیفه ذیل متمرکز نماید : " ۱- بسیج تشکیلاتی برای
پیگیری مبارزه ایدئولوژیک و تعیین تکلیف با گدشته و . . . ۲ - بسیج
کاررها و امکانات هواداران برای پیشبرد کار در میان طبقه کارگر . . .
۳ - بسیج همه کاررها و امکانات هواداران و بکارگیری همه اشکان
مبارزاتی برای شرکت هرچه فعالتر در جنبش روزه اعتلای توده‌ای و . . .
بر خورد به موقع و فعال با مسائل مبارزه و انقلاب . . . (" مبارزه
ایدئولوژیک " صفحه ۳ و ۴) و بالاخره این رفقا تصمیم میگیرند که
از میان این سه وظیفه بدون ارتباط با هم با رها کردن دو وظیفه
اول ، راه سوم را در پیش گیرند و تمام توان سیاسی و سازمانی خود
را در جهت تحقق آن متمرکز نمایند . !

مارکسیست - لنینیستها يك لحظه نمی توانند تصور کنند که
شرکت در امر مبارزه انقلابی و جنبش توده‌ای می تواند جدا از شرکت
انها در مبارزه طبقه کارگر و پیوند استوار و محکم میان خود و این
طبقه ، جدا از مبارزه ایدئولوژیک قاطع با تمام انحرافات جاری در سطح
جنبش انقلابی و کارگری و کمونیستی ، بویژه آن انحرافات که گریانگیر
خود آن نیرو و تشکل بوده است ، معنای واقعی خود را باز یابد
هر گام شرکت در مبارزه انقلابی ماگرازمواضع و منافع پرولتاریا در این
انقلاب صورت نگیرد ، در نهایت جز در غلطیدن به دامان يك ایدئو-
ژولوژی و بینش " تمام خلقی " و خرده بورژوازی چیز دیگری نمیتواند
باشد .

همچنین شرکت کمونیستها در انقلاب دمکراتیک و مبارزه توده ای
اگر بر پایه يك بینش طبقاتی و از زاویه منافع ، خواسته‌ها و برنامه

پرولتاریا صورت نگیرد، که این خود همواره و در همه حال يك كسار مستمر سیاسی - تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و کارآگاه‌گرا نه‌تبلیفی و ترویجی حول شمارهای تاکتیکی و برنامه‌های انقلاب در میان این طبقه و کوشش در جهت کشف ندن طبقه کارگر به این مبارزه انقلابی و دموکراتیک را ایجاب میکند، جز ارائه يك استنباط غیر پرولتری و تمام خلقی از شرکت در مبارزه دموکراتیک، استنباطی که برخاسته از همان بینش و ایدئولوژی جدا از توده و عموم خلقی مشی چریکی است، چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ همان التقاطی که رفقای فدائی را دچار تناقض نموده است: تناقض میان کار در میان طبقه کارگر و شرکت در انقلاب.

رفقای فدائی اصرار دارند که کار سیاسی - تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و نگرش طبقاتی به مبارزه پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را در مقابل شرکت در مبارزه انقلابی و دموکراتیک قرار دهند. این نگرش بدانجا میرسد که این رفقا هرگونه برخورد طبقاتی به امر شرکت در انقلاب را معادل اکونومیسم دانسته و با ارائه همان بینشی که اکونومیستها از کار در میان طبقه کارگر ارائه میدهند و ظاهراً برای تبری جستن از این بینش، خود بشکل دیگری پرولتاریا را بحال خود رها کرده و به دامان بورژوازی می‌اندازند. به این مسئله در بررسی قیام باز خواهیم گشت.

و اما برخورد رفقای فدائی با کسانی که آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند جالب‌تر است.

این رفقا ابائی ندارند که در پناه آتش شلیک اتهامات و انتقادات خود به عناصر ناشناخته، و حمله به نظرات احیاناً نادرست آنها * سنگر گرفته و با مخدوش کردن مرز میان موضوعات

* ما در اینجا به حملات و تهاجمات یکجانبه و نابرابری که نویسندگان جزوه، به انتقادات موهوم عناصر موهوم تر "زندانی" و یا

صحيح و ناصحيح گرييان خویش را از يك برخوردارى با مسائل و واقعيات رهائی بخشند . آنها در پوشش حمله به آن کسانی که گویا به مردم میگفتند که " چون دچار تناقضات ایدئولوژیک شده اند متأسفانه فعلا نمی توانند برای آنها کاری بکنند و میل دارند که مردم را در زیر رگبارها و گلوله ها رها کنند و در خانه هایشان به درازگویی بنشینند . " و متقابلاً سازمان را از " شرکت هرچه فعالیت در جنبش رو به اعتلای توده های " منع کرده و پیشنهاد نشستن در "جانه" و پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک را به آنها میدهند به نفعی و خدشه دار کردن آن استنباط کمونیستی و پرولتری از مبارزه ایدئولوژیک که همواره آنرا بعنوان يك وظیفه جدا ناشدنی و لا ینفک از سایر وظائف عملی کمو - نیستها میدانند ، پرداخته اند . آنها با ارائه يك استنباط غیر مارکسیستی ، از تئوری و مبارزه ایدئولوژیک و ارائه تلقی جدلهای رو -

" خارجه نشین " ایراد کرده اند ، کاری نداریم . ما نمیدانیم که واقعا این رفقا چه انتقاداتی را به آنها طرح کرده اند ، اما وقتی که سیر برخورداری های غیر سیاسی ، تحریف آمیز ، مفروضانه ، ناسالم و پرخاشجویانه این رفقا را به نیروهای دیگر م . ل و بویژه به سازمان ما ، - نه تنها در این " جزوه " بلکه همچنین در مطبوعات گذشته این سازمان (نگاه کنید به برخورد های معامله گرایانه این رفقا در " جزوه " وظایف اساسی ... " ، با انحرافات گذشته سازمان ما و بویژه موضع ما در برابر نیروهای مذهبی - که از جانب خود ما در اساس مورد انتقاد قرار گرفته بودند - و باز هم نگاه کنید ، به برخورداری های دون کیشوت وار و تحریف آمیزی که این رفقا با نقطه نظرات سیاسی ما - البته بدون آنکه حتی هیچ نامی از ما برده باشند - در جزوه " بازهم درباره وظایف اساسی ... " کرده اند) بطور دقیق مورد ارزیابی قرار میدهم ، نمی توانیم ، نسبت به حقانیت گفته های نویسندگان این جزوه در مورد " نظرات " و " انتقادات " و " پیشنهادات " این افراد به " سازمان " چ . ف . خ . دچار تردید و ناباوری نشویم .

شنفکرانه و آکاد میستی از آنها و سپس با منتصب کردن این تلقی به افراد مزبور کوشیده اند تا برای همیشه گریبان خود را از مقولات تئوری و مبارزه ایدئولوژیک به معنای واقع آن رهائی بخشند. و به تقدیس آن "پراتیکی" بپردازند که سالهاست مدعیان مشی چریکی، بدان توسل جسته اند، "پراتیکی" که ماهیت آن در عمل جزیک سلسله اقدامات و عملیات منفرد و جدا از توده چیزی نبوده است. به عبارت دیگر اگر پرده کلمات و عبارات زیبا و فریبنده را به کناری بزنیم بد رستی میتوان در پس آن دودهای غلیظی که این رفقای "عمل زده" و بی اعتنا به "تئوری" بپا کرده اند، مایه های جا افتاده "آن استنباطات نیمه آناارشیستی - نیمه نارود نیکی پراتسین محدود نگری که تئوری را سدی در برابر حرکت غلیبان یافته و پرتب و تاب تمایلات آتشین خویش می بیند، مشاهده کرد.

اما این تمام مسئله نیست، موضوع را از زاویه دیگری نیز میتوان مورد برخورد قرار داد.

همانطور که گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک جزء لاینفک مبارزه طبقاتی پرولتاریا و کمونیستهاست. اما اگر درست است که این "مبارزه" زما-نی میتواند. واقعا کمونیستی و پرولتری باشد که از نیازهای واقعی جنبش کارگری و کمونیستی برخاسته باشد، آنوقت معتقد میشویم که این "مبارزه" در هر زمان و در هر مقطعی از جریان مبارزه انقلابی بنا به آنکه چه شرایط و مختصات بر جنبش کارگری و کمونیستی حاکم باشد. مضمون و محتوای آن، بر اساس همان شرایط و نیازها معین میگردد. به عبارت دیگر مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری و کمونیستی، همواره باید ناظر بر آن انحرافات عمده ای باشد که این جنبش ها را از درون و بیش از تمام انحرافات دیگر در معرض مخاطره قرار میدهد. و مبارزه با انحرافات فرعی و غیر عمده دیگر میبایست حول مبارزه با این انحرافات عمده و اساسی، و در رابطه تنگاتنگ با آن، انجام گیرد. نگاهی گذرا به شرایط نوین سیاسی و اجتماعی، شرایطی که از زمان

شکل گیری بحران سیاسی اقتصادی درون جامعه و تزلزل و فروپاشی -
 شیدگی درونی رژیم حاکم از یکسو و رشد مبارزه طبقاتی و آمدن
 گروهها و نیروهای گوناگون اجتماعی به میدان مبارزه از سوی دیگر
 آغاز شده و تاکنون ادامه دارد، میتواند یأسانی چهره آن انحراف اس-
 سی ای را که هم اکنون بیش از تمام انحرافات دیگر، جنبش کارگری
 و کمونیستی ما را مورد تهدید جدی قرار میدهد، نمایان سازد. این
 شرایط منجر به آن شد که ما ریخته‌دار و دسته‌مزدور و رویزیونیست
 " کمیته مرکزی " بر اثر گرمای جنبش توده‌ای و اعتلای انقلابی جامعه، به
 تدریج از کنج لانه اپورتونیسم و رویزیونیسم به حرکت درآمده و با دهان
 باز و نیش‌های آماده به " استقبال " مبارزه انقلابی خلق و بویژه
 جنبش کارگری و کمونیستی ما بشتابد .

این رشد و پاگیری فزاینده جریان رویزیونیستی ، بخصوص پس از قیام
 و با فراهم شدن زمینه لیبرالی رشد و گسترش نیروهای سیاسی گوناگون
 شتاب بیشتری بخود گرفته است . این واقعیت اگر در کنار : اول
 ضعف و تشتت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی نیروهای م - ل ثانی :
 پشتوانه عظیم مادی و ایدئولوژیک این جریان رویزیونیستی در سطح
 جهانی و ثالثا : وجود زمینه‌های جذب و حل جریانات رادیکال خرده-
 بورژوازی (نگاه کنید به مواضع اخیر سازمان چریک‌های فدایی خلق در
 قبال رویزیونیسم و حزب توده) ، در نظر گرفته شود ، آنگاه براحتسی
 میزان آن خطراتی که هم اکنون از سوی رویزیونیسم بطور کلی و عاملان
 داخلی آنها ، نسبت به جنبش کارگری ، کمونیستی و حتی انقلابی میهن
 - مان واقعا وجود دارد ، احساس نمود . بویژه اینکه این رویزیونیسم
 هم اکنون فقط در انحصار نوع خروشچفی قرار نداشته و پیدایش
 رویزیونیسم نه‌ای نوع " چینی " در عرصه جهانی و وجود دستیاران
 پیدا و پنهان آنان در صفوف جنبش کمونیستی ، بر دامنه انواع و اشکال
 گوناگون این رویزیونیسم بطور دهشتباری افزوده است .

بنابراین رویزیونیسم در حال حاضر ، با حضور فعال خود در ج-
 معه و در جنبش کارگری و کمونیستی ما تبدیل به انحراف عمده‌ای شده

است که وظیفه بسیج تمام نیروها را جهت برآوردن يك مبارزه آید. لویک فعال و همه جانبه با آن، برعهده تمام نیروهای راستین - ل که خواهان زدودن و پالایش جنبش کارگری و کمونیستی از پیرایه‌های انحرافی - رویزیونیستی - میباشند، قرار داده است.

هم اکنون مبارزه آید لویک، اگر فارغ از این جهت گیری و جدا از این مضمون و محتوای اصولی باشد، اگر مبارزه با انحرافات دیگر از زاویه مبارزه با این انحراف عمده، ضد مارکسیستی - لنینیستی مورد نظر قرار نگیرد، راه را برای نفوذ این انحراف، و نفوذ آید لویک ی بورژوائی در جنبش کارگری و کمونیستی براحتی باز میگذارد.

امروز مبارزه با تمامی انحرافات رادیکال خربورژوائی (از جمله مشی چریکی) ، بدلیل رابطه درونی ناگزیری که میان این انحراف و جریانهای وابسته بدان با انحرافات رشد یابنده رویزیونیستی ایجاد شده است، میسر نخواهد شد، بویژه آنکه مواضع ساتتریستی و لیبرالی رفیق جزئی که مدت‌هاست سازمان چ - ف خ بر آن پای می فشارد و تربیت آید لویکی که این مواضع در "سازمان" بوجود آورده است، بستر خطرناکی ایجاد کرده است که نیروهای صادق و ناآگاه را به سمت رویزیونیسم می کشاند.

همچنین امروز مبارزه با اکونومیسم، به ضایع جلوه‌ای از سیاست بورژوازی در جنبش کارگری و کمونیستی، اگر در چهارچوب مبارزه با رویزیونیسم و کوشش برای نابودی پایه‌های آید لویک - سیاسی آن در این جنبش‌ها، مورد توجه قرار نگیرد، به مبارزه‌ای بدون ثمر و بی‌بهره خواهد شد.

امروز هرگونه مبارزه در راه دست یابی به يك آید لویک و تئوری واقعا انقلابی، و استحکام پایه‌های آید لویک جنبش کمونیستی و کارگری، اگر از مجرای مرزبندی قاطع و بدون گذشت با رویزیونیسم و مبارزه در جهت افشای همه جانبه آن، صورت نگیرد، دست یابی به تئوری و آید لویک انقلابی مطلقا میسر نخواهد بود.

امروز وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل ستاد رزمنده پرولتاریا جز از طریق يك مبارزه واقعی و پرتوان ایدئولوژیک با رویزیونیسم و افشای و طرد آن از صفوف جنبش کمونیستی و کارگری بدون تردید، امکانپذیر نخواهد بود. و بالاخره امروز و با قطعیت بیشتری نسبت به گذشته "مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با رویزیونیسم" به امری بیهوده و بی-معنا بدل خواهد شد (نقل به معنی از لنین)

اما علیرغم تمام این واقعیات، نویسندگان جزوه "پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک" که مدعیند در آغاز راه يك مبارزه ایدئولوژیک در جهت "زدودن پیرایه‌های غیرمارکسیستی" از دامن جنبش کمونیستی و تأمین امر وحدت جنبش کمونیستی هستند، از تکیه بر چنین جهت و مضمونی، در مبارزه ایدئولوژیک خود فارغ میباشند، آنها نه تنها نتوانسته اند مرزهای ایدئولوژیک خود را با رویزیونیسم به روشنی ترسیم نمایند (اگر معتقدند که چنین مرزی وجود دارد)، امری که در اولین گام برای "مبارزه ایدئولوژیک" با دیگر انحرافات جاری در جنبش کمونیستی و کارگری مطلقاً الزامی و ناگزیر است، بلکه مضمون و محتوای "مبارزه ایدئولوژیک" آنها نیز بکلی فاقد درونما و یا حداقل چشم اندازیک مبارزه پیگیر و همه جانبه با این انحراف عمده جنبش کمونیستی و کارگری می‌باشد. هم از این روست که بروشنی میبینیم مثلاً مبارزه این رفقا با "انحرافات" اکونومیستی واقعا موجود در میان نیروهای م-ل که در جریان قیام بطور برجسته‌ای نمایان شدند (به این موضع در دستور آینده خواهیم پرداخت)، نیز فاقد یکجانبه صحیح و اصولی و فاقد يك بنیاد مستحکم تئوریک و ایدئولوژیک می‌باشد. و به همین سبب نیز خط مبارزه ایدئولوژیک کسه رفقای نویسنده دنبال کرده‌اند، از آنجا که فاقد يك جهت و سوی روشن و کمونیستی است، در نهایت، جز پراکنده‌گویی‌های بی‌شمار و جز کلی‌گویی‌ها و جمله‌پردازی‌های کلیشه‌ای، و جز برخوردهای لیبرالی و رفرمیستی با انتقادات و انحرافات موجود در اندیشه و عمل این سازمان و ...

شمره دیگری نداشته است و همینطور نتوانسته است که از يك موضوع اصولی و استوار به انتقاد جدی از گذشته بپردازند .

این " غفلت " رفقای فدائی از مرزبندی دقیق با رویزیونیسم و قرار ندادن پایه‌های مبارزه ایدئولوژیک خویش بر بنیاد يك مبارزه قاطع همه جانبه با آن ، صلا وقتی در کنار آن " صراحت " قابل تحسین در اعلام مواضع سازشکارانه و راست گرایانه این سازمان نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی و سوسیالیستی خواندن این کشور غارتگر و تجاوزکار ، و محدود کردن دامنه انتقادات خود به " برخی گرایشات رویزیونیستی در سیاست های خارجی این کشور " (❀) مورد نظر قرار گیرد ، بخشی مشاهده میشود که این " غفلت " نه تنها يك امر " اتفاقی " و مقدلوزیک نبوده است ، بلکه دقیقاً انعکاس رشد يك سیستم فکری و ایدئولوژیکی جدید در این سازمان و رهبری آن میباشد ، که نطفه‌های آن از مدت‌ها پیش بتدریج در این سازمان بسته شده بود . و عملکرد خود را در تمامی پهنه های ایدئولوژیک - سیاسی آن ، بروشنی به نمایش گذاشته است .

❀ - به نقل از مصاحبه‌های اخیر نمایندگان این سازمان با خبرنگار -
ران مطبوعات و جراید کشور .

۲- ماهیت بحران ایدئولوژیک - سیاسی

سازمان چریکهای فدایی خلق

و نحوه برخورد رفقای نویسنده "جزوه" با آن

تفسیر و تحولاتیکه در طی دوره اخیر در ایران صورت گرفت ، باعث برهم خوردن معادلات و مناسبات اجتماعی و طبقاتی جامعه و ایجاد شرایط نوینی که بکلی با اوضاع اجتماعی گذشته تفاوت داشت ، گردید .

این امر ، بعلاوه تغییراتی که در سطح جنبش جهانی کمونیستی تکوین یافته و با ایجاد شکاف در میان آن ؛ جریانهای ایدئولوژیک نوینی پای به عرصه وجود گذاشته بودند ، منجر به پیدایش شرایط جدیدی گشت که کمونیستهارا برای راهگشائی امر مبارزه و پیش برد فعالیت های انقلابی خود ، ملزم به یک برخورد دقیق و همه جانبه به آن و پایه گذاری یک خط مشی صحیح انقلابی ، بر اساس تغییرات عینی و ذهنی فوق می نمود .

لیکن نیروهای انقلابی م - ل که بطور کامل از جریان رویزیونیستی جهانی و عاملان داخلی آنها گسسته بودند ، نتوانستند آن پاسخ لازمی را که جوابگوی چنین نیازهایی باشد ، ارائه دهند . این نیروهای جوان و مبارز ، در صدد نبودند تا خلایق را که بدلیل اپورتونیسم و رفر - میسم چندین ساله " حزب توده " و نهایتا در غلطیدن آن بدامان رویزیونیسم مدرن ، بر جنبش کمونیستی حاکم کرده بود ، با کوشش و توان انقلابی خود جبران کنند ، پرچم فرو افتاده مارکسیسم - لنینیسم را بر فراز لاشه های متعفن و پوسیده ، این جریان ضد انقلابی برافرازند و سنت های پرافتخار " حزب کمونیست ایران " را که سالها بدست فراموشی سپرده شده بود ، بیدار نمایند . اما در این میان علیرغم شور انقلابی و ایمان خلل ناپذیر خود ، راه را بدرستی باز نشناختند و

به بیراهه رفتند - مجموعه شرایط و زمینه‌های عینی و ذهنی موجود ، بخش‌گالی از این نیروهای جوان جنبش کمونیستی را به سمت يك گرایش "چپ" به سمت خط‌مشی چریکی جدا از توده سوق داد . این مشی علیرغم انقلابی‌گریش ، بنابر خصوصیات ایدئولوژیک و سیاسی آن ، هم-چنان که تجربیات چندین ساله عملکردش نشان داد ، بهیچ‌رو در پی گره‌گشائی تئوریک و سیاسی ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی و یا - فتن‌پاسخ در خوری برای آنها نبود و نمی‌توانست باشد .

مضمون و اشکال خاص مبارزه نیروهای چریکی ، ملزومات و نیازمند-یهای خاصی را ایجاب میکرد که بکلی جدا از ملزومات و نیازهای جنبش کارگری و کمونیستی بود .

نیازهایی که سازمانهای بسته چریکی ، با بافت روشنفکری و خرده-بنیورژوائی جدا از توده خود می‌آفرید از نظر عملی و نظری پاسخی را می‌طلبید ، که بکلی با پاسخ يك سازمان و نیروی کمونیستی ، که نه از نیازمند یهای يك سازمان بسته روشنفکری بلکه از نیازمند یهای مبارزه اجتماعی و طبقاتی جامعه ، نیازهای رشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا حر-کت می‌کند ، مغایرت داشت . و این خود زمینه بحران و تناقضات درون این مشی و این جریان را یکال خرده‌بنیورژوائی را بتدریج فراهم میکرد . در حقیقت این "بحران" حاصل تضاد میان دو نیاز نظری و عملی بکلی متفاوت ، تضاد میان نیازهای رشد و توسعه جنبش کارگری و کمونیستی و عدم توانائی سیستم‌های بسته چریکی و تشکلهای جدا از توده‌ی روشنفکری در پاسخگویی به این نیازها بود .

طبقاتی‌رشد و گسترش این "بحران" و اثر بخشی آن بر جریان فعالیت انقلابی مبارزه چریکی و به بن بست رساندن این مبارزه امری بود که می‌بایست بتدریج و در طی یک دوره مبارزه اجتماعی ، در برخورد با واقعیات و قانونمند یهای مبارزه طبقاتی صورت گیرد .

اما اگر مشی چریکی در دوره رکود نسبی جامعه و در زمانیکه بحرانها و تضاد های اجتماعی در نهان رشد کرده و تبارز آشکاری نیافته

بودند، در زمانیکه نیروهای " خاموش " جامعه به مبارزه آشکار طبقاتی بر نخاسته و تنها نیروئی که صحنه سیاسی را به جولانگاه مبارزه طبقاتی خود تبدیل کرده بود، بخش‌هایی از خرده بورژوازی انقلابی بویژه روشنفکران بودند، توانست جای پائی در میدان مبارزه سیاسی بیابد، و به ازای نازل و محدود بودن سطح نیازمندیهای رشد جنبش توده- ای و کارگری، در برابر رژیم دیکتاتوری حاکم عرض اندام نماید، مسلماً این معادله در شرایط پیشرفته تر مبارزه اجتماعی نمیتوانست همچنان برقرار بماند.

رشد آگاهی سیاسی توده‌ها و بویژه نیروهائی که توده هوادار و هاله ی زیرین این جریان انقلابی را تشکیل میدادند از یکسو و رشد بیشتر تضادهای اجتماعی، بحرانهای سیاسی- اقتصادی جامعه و گسترش فزاینده مبارزات طبقاتی و بحرکت درآمدن آن اقشار طبقات " خاموش " مردم که نیروی اصلی انقلاب بودند از سوی دیگر و همزمان با آن پیچیده تر شدن و گسترش یافتن تمام مسائل، مشکلات و نیازمندیهایی که رشد جنبش توده‌ای بوجود آورده بود، بتدریج مشی چریکی را در بن بستى از عجز و ناتوانی و شکست تدریجی فرو برده و برداشته " بحران " درونی این جریان می افزود. اما از آنجا که یکی از ویژگی‌های جریانهای چریکی گرایش " عموم خلقی " موجود در آن بود، یعنی جریانهای ایدئولوژیک گوناگون سیاسی بدلیل تعدد از جمله خصلت جد از توده تشکل‌های چریکی و التقاط‌های موجود در تفکر و بینش آنها و نیز عدم برآمد سیاسی و طبقاتی جامعه و ناتوانی آنها از ایجاد یک مرزبندی قاطع و روشن سیاسی با جریانهای ناهمگون، امکان می یافتند که بدون یک مرزبندی روشن و قاطع با یک- دیگر در یک سیستم سیاسی- تشکیلاتی گرد آیند، طبعاً همزمان با رشد بحرانها و تناقضات درونی این " مشی " جریانهای ناهمگون موجود در آن نمی توانستند پاسخ‌های یکسانی به این بحرانها و تناقضات بد- هند.

رشد مبارزه طبقاتی و برآمد آشکار سیاسی در جامعه، ضرورت يك مرزبندی قاطع میان جریانهای گوناگون درون این مشی را ایجاب کرده بود و اجازه نمیداد که تمامی این گرایشات ناهمگون همچنان و بدون استقرار بر منافع و مصالح سیاسی و طبقاتی یکی از نیروهای اجتماعی، که پایه عرصه مبارزه آشکار گذاشته بودند، در کنار یکدیگر و در لاک جدا از توده و روشنفکری خود باقی بمانند.

این ضرورت و ناگزیری مرزبندی میان جریانات گوناگون، در تقارن با رشد بحرانهای درونی مشی چریکی، طبیعتاً آنچنان شرایطی را فراهم میگرد که هر کدام از این نیروها بتوانند به مقتضای بینش و ایدئولوژی طبقاتی خود، در صدد مقابله جوشی و پاسخ بدین بحران بپردازند. و همانطور که واقعیات نیز به روشنی نشان داد، در مجموع سه جریان متفاوت با مختصات و سمتگیریهای مشخص سیاسی - ایدئولوژیک به مقابله با این بحران برخاستند و در صدد پاسخگویی به آن برآمدند. بخشی از این جریان با افتادن در ورطه يك گرایش اپورتونیستی راست، از موضعی لیبرالی به این بحر - ان پاسخ داده و با ترك مواضع دمکراتیک و انقلابی مشی چریکی بسه جبهه اپورتونیسم و لیبرالیسم پیوست.

بعنوان مثال اگر این جریان لیبرالی در درون بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، در دوره اوج بحران مشنی چریکی و انعکاس آن در این سازمان (سال ۵۵)، از يك موضع انحلال طلبانه و پاسیفیستی به مقابله با بحرانها و تناقضات درون این مشی بر میخیزد. در همین زمان، این جریان لیبرالی در سازمان چریکهای فدائی خلق، بشکلی دیگر و بصورت يك جریان رویزیونیستی دست به انشعاب میزند و با کندن بخشی از این سازمان، بطور کامل به منجلاب رویزیونیسم و اپورتونیسم در میغلطد.

در واقع این جریان، اگر تا آن زمان بدلائیل فوق توانسته بود بطور خاموش در بطن این مشی لانه گزیند، با رشد بحرانهای درونی جریانهای وابسته به این مشی و هم زمان با آن، با رشد جریانهای لیبرالی

درون جامعه و فراهم شدن زمینه رشد و گسترش آن در عرصه مبارزه سیاسی و تسریع حرکت پولاریزاسیون اجتماعی و سیاسی، میبایست مرزخویش را با دیگر جریانهای موجود در این مشی، بطور قاطع روشن نموده و پاسخی سیاسی و طبقاتی خود را در مقابله با این بحرانها بطور آشکار روشن سازد. بخشهایی از این جریان، که در پراتیک مبارزاتی خود با درک این تناقضات و بحرانها و ریشههای اساسی سیاسی - ایدئولوژیک آنها نائل آمده بودند، توانستند پاسخی مناسبی را چه از نظر عملی و چه نظری به این بحرانها و تناقضات بدهند و با حرکت از یک موضع کمونیستی و با درک واقعیات اجتماعی و مبارزه طبقاتی، به حل و رفع اساس این نارسائیها و تناقضات کمر بستند. و این بحرانرا به نفع منافع پرولتاریائی و به سود مواضع کمونیستی، حل نمایند و در یک مسیر در مجموع درست مارکسیست - لنینیستی قرار گیرند.

این بخشها در حقیقت نمایندگان آن جریانها در درون مشی چریکی بودند که بتدریج خویشتن را با مواضع پرولتاریائی و با نیازمند - یهای مبارزات طبقه کارگر، منطبق کرده و خواهان برخورد از یک موضع ارتدکسال کمونیستی به بحرانهای درونی مشی چریکی بودند. این بخشها بدلیل قدرت انطباق خود با قانونمند یهای مبارزه طبقاتی و نیز بدلیل فراهم شدن زمینههای عینی و ذهنی رشد خود، در مدت کوتاهی توانسته به رشد فزایندهای دست یافته و نیروهای صادق بسیاری از میان روشنفکران انقلابی و توده معتقد به مشی چریکی را بسمت خود جذب نمایند.

اما پاسخ سوم، از سوی آن بخشهایی بود که اگر در مجموع بسه دامان یک گرایش راست اپورتونیستی و لیبرالیستی، سقوط نکردند، اما نتوانستند مبارزه خویش را با نیازهای رشد مبارزه طبقاتی منطبق نمایند و از یک موضع پرولتاریائی و کمونیستی به ضروریات موجود جامعه پاسخ بدهند. این بخش که بطور عمده سازمان چ - ف - خ را در بر میگرفت با نوساناتی به چپ و راست نسبت به گذشته و تغییراتی محدود در سطح برای رهائی از بن بستها و بحرانهای این مشی، در مجموع

بر راستای همان مشی جدا از توده چریکی به حرکت خود ادامه دادند. این تغییرات و تعدیلات محدود (۳٪) میتوانست موقتا از دامنه بحران موجود در این مشی که دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق تنهاسا سازمان عمده وابسته به آن بود، بکاهد. و به آن اجازه دهد که به حرکت خود در صحنه مبارزه سیاسی ادامه دهد.

اما روشن است که این کاهش دامنه بحران يك امر كاملا موقت و محدود بود. حرکت شتاب آلود اعتلای جنبش توده‌ای و کارگری و فشارهای ناشی از افزایش نیازها و مسائل و معضلات این رشد و وظایفی که از این مسیر در پیش پای کمونیستها قرار میگرفت، از یکسو و رشد فزاینده آگاهی توده‌ها و بویژه روشنفکران بر اثر شرایط مساعدی که از نظر اشاعه متون و آثار مارکسیستی - لنینیستی در جامعه فراهم شده بود از سوی دیگر، مجموعا بر دامنه بحران ایدئولوژیک سیاسی این جریان با سیر صعودی شگرفی افزود. و این سازمان را بر سر راهی پیوستن به یکی از دو قطب متضاد بورژوازی و یا پرولتاریا قرارداد. این فشارها در حرکت یکساله اخیر این سازمان، موجبات ورود يك سلسله التقاطها و نظریات و عملکردهای سیاسی این سازمان بسود نظریات و بینش‌های توده‌ای و توجه به مبارزات و جنبش‌های کارگری و کار سیاسی - تشکیلاتی در میان این طبقه گردید. که آثار آن در مطبوعات این سازمان در طی این دوره بوضوح مشهود است. لیکن از آنجا که این التقاطها، بر پایه بینش همان مشی جدا از توده چریکی قرار داشت نتوانست تأثیر چندانی بر این بحران و کاهش دامنه بحران آن باقی گذارد.

(۳٪) - رجوع کنید به انتقاداتی که سازمان چریکهای فدائی خلق در نشریه پیام دانشجوی ۳ در نقد نقطه نظرات رفیق احمدزاده مطرح کرده‌اند و مطابق آن در این نقطه نظرات را "چپ روی" ارزیابی کرده اند.

اما فراهم شدن تدریجی يك موقعیت استثنائی ناشی از رشد شگرف جنبش توده‌ای و سپس حادثه قیام بهمن ماه ، منجر به عدم پیشروی این بحران و خارج شدن رهبران این سازمان از منگنه فشارهای فوق-الذکر ، در يك مرحله كاملا گذرا و موقت ، گردید .

از همان هنگام که رشد انقلاب ، برخورد قهرآمیز میان توده‌ها و ضدانقلاب را اجتناب ناپذیر کرده بود ، از همان هنگام که توده‌ها در جریان حرکت و مبارزه روزمره و در کشاکش نبردهای خونین خود بسا دشمن ، به ناکافی بودن مبارزات مسالمت آمیز و تظاهرات و اعتصابات توده‌ای - سیاسی پی برده و بر ضرورت توسل به قهر و مبارزه مسلحانه توده‌ای ، بطور عملی دست یافت ، از آنجا که از یکسو رهبری جنبش فاقد آن قاطعیت و برندگی انقلابی در تسلیح توده‌ها و آماده کردن آنها برای ارتقاء مبارزهٔ سیاسی شان به سطح مبارزه مسلحانه بود و از سوی دیگر طبقهٔ کارگر از فقدان ستاد و سازمان رزمنده و انقلابی خویش رنج می برد ، و نیروهای واقعی م - ل در اوج تشتت سیاسی - سازمانی و بویژه در برطه يك سلسله گرایشات اکونومیستی و پاسیفیستی قرار داشتند ، نیروهای وابسته به مشی چریکی زمینه‌ای برای عرض اندام و خود نمائی یافتند . به عبارت دیگر مضمون قهرآمیز مبارزه چریکی و تطابق آن با تمایلات مبارزه جویانه ای که در توده‌ها شکل گرفته بود ، در شرایط سازشکاری و عدم قاطعیت رهبری و فقدان يك جریان سالم و قوی مارکسیست - لنینیستی برای تشکل و تسلیح توده‌ها در امر مبارزه تهرآمیز خود ، زمینه‌ای را فراهم کرد که علیرغم خصلت جدا از تودهٔ این مبارزه (در قسمت بعدی این مسئله را بیشتر توضیح خواهیم داد) و عملیات چریکی ، به اعتبار اینکه این عملیات این بار بر حرکت توده‌ای منطبق شده بود ، این مشی بتواند در میان توده‌ها اعتبار و وجهه‌ای سیاسی کسب کند ، این شرائط مساعد ، مجموعاً زمینه‌ای فراهم نمود که تا بحرانها و تناقضات درونی این مشی در این مقطع زمانی دستخوش فراموشی گردد و از بار فشارهائی که از هر سو بر جریانهای وابسته به این مشی وارد می آمد ، کاسته شود .

شروع قیام مسلحانه و شرکت خود بخودی رفقای فدائی در آن، به اعتبار ساخت سازمانی و تشکیلاتی این سازمان از یکسو و قاطعیت و تحرك انقلابی آن از سوی دیگر، به روند کاهش این فشار و بحران و تناقضات درونی شتاب بیشتری بخشید و سازمان چریکهای فدائی خلق را در موقعیتی قرار داد که، بتواند موقتا خویشتن را از بار این بحر-ان و از فشارهای ناشی از این بحران خلاصی بخشد .

اما برای تمام کسانی که " پیروزیهای " موقت " (هر چند هم که عظیم باشد) هوش از سرشان نمی راید ، برای تمام کسانی که مسیر جریانات و واقعیات را از يك موضع واقع بینانه کمونیستی مورد ارزیابی قرار میدهند ، و بالاخره برای آن کسانی که بروشنی بر ماهیت " بحران ایدئولوژیک سیاسی " فوق الذکر ، علیرغم کاهش آن در يك مرحله موقت با مساعدت عوامل خارجی ، آگاهی دارند ، این واقعیت بخوبی روشن است که این بحران میبایست بطور کلیدی و بنیانی مورد برخورد قرار گیرد و رهائی از آن با برخورد های بینابینی و مرضی الطرفین بهیچوجه میسر نخواهد بود .

اما رفقای فدائی ، که این " پیروزی " سترگ را در مقابل خود دیدند ، مایل نیستند که با واقعیات برخوردی واقع بینانه داشته باشند . آنها بدلیل برخورد ساده بینانه با این " پیروزی " ، قادر نیستند ، ماهیت آن " بحرانی " را که خود از آن نام میبرند بدرستی دریابند . شرکت آنها در قیام و پیروزیهای که در این میان نصیب این سازمان (۴۹)

آ (۴۹) - رفقای فدائی بدلیل برخورد های تنگ نظرانه خود ، ثمرات این " موفقیت " را منحصر به سازمان خود نموده اند ، در حالیکه هرآنسان واقع بین و صادقی که دچار تنگ نظری و خود محور بینی نمیشود ، می داند که جنبش کمونیستی نیز از قبل این موفقیت و ثمرات حاصله از آن بخصوص از این نظر که بطور کلی موضع جریان چپ را در برابر جریان راست مذهبی تقویت کرده ، برخورد دار بوده است . اما این موفقیت

شده است، آنها را به ورطه يك سوء استفاده در جهت توجیه و لو ت کردن تمام انتقادات گذشته و مخدوش کردن مرز میان مشی کمونیستی با مشی رادیکال خرده بورژوازی سوق داده است. آنها از ایمن پیروزی، نه بسود منافع دراز مدت پرولتاریا و جنبش کمونیستی از طریق يك برخورد انقلابی با گذشته خود، بلکه به نفع پایداری این انحرافات از طریق توجیه و تطهیر تمام آنها بهره گرفته اند: "هیچ عنصر صادقی نیست که امروز در مقایسه آنچه که سازمان در شش ماهه گذشته پیشبرد و آنچه که دوستان سردرگم ما به او توصیه میکردند، بتواند پراتیک و مواضع ما را اشتباه و انحراف، و نظر آنها را صحیح و برحق تشخیص دهد." (جزوه مبارزه ایدئولوژیک صفحه ۷)

نویسندگان جزوه با محدود کردن دامنه این بحران به شش ماهه گذشته (همان شش ماهی که البته آنها در حال تدارک قیام بوده اند!) و قطع کردن رابطه این "شش ماه" با گذشته آن (همانطور که علاقه دارند که رابطه این "بحران شش ماهه" را با آینده آن نیز قطع کنند!)، پسرده ساتری بر واقعیت درونی این "بحران" و تناقضات بنیانی، فروکشیده اند اما این ایجاد محدودیت مصنوعی "شش ماهه برای" بحران نیز يك امر اتفاقی نیست. رفقای نویسنده، درست آن مقطع زمانی را برای توضیح این بحران انتخاب میکنند که مقارن با ضرورت تحول اشکال مبارزات سیاسی توده ها به اشکال عالیتر یعنی مبارزات مسلحانه

بخصوص زمانی میتواند جنبش کمونیستی را ضرورتی نماید که رفقای فدائی توانسته باشند، با يك برخورد انقلابی با گذشته خود به صفوف راستین آن پیوندند. اما اگر بالعکس، این سازمان - همانطور که سه شواهد نیز نشان میدهد - به سمتی رود که در انتهای آن منجلا ب اپورتونیسیم و رویزیونیسم قرار دارد، بدون شك این موفقیتها و پیروزیها قیابیه عامل ضد خود بدل میگردد که کاملاً بزیان جنبش کمونیستی و به بسود جریان ضد انقلابی رویزیونیستی و اپورتونیستی خواهد بود.

بوده و وظیفه تدارك قیام و مبارزه صلحانه بر عهده کمونیستها قرار داشته است، تا بتوانند با تکیه بر این وظیفه، وظیفه ای که آنها هرگز نتوانستند از يك موضع کمونیستی بدان پاسخ گویند، گریبان خویش را از پاسخگوئی ضروری به حل بنیانی تناقضات و بحرانهای آن مرحله، که نه محدود به آن شش ماه بلکه حاصل يك روند عمومی و ادامه دار از گذشته بوده است، خلاصی بخشند. و از همین رو مشاهده میکنیم، که این بحران سیاسی - ایدئولوژیک "درست در کمرکش روزهای فرا میرسد" که موقعیت انقلابی جامعه در حال شکوفائی بوده است. بحر - ان بدون هویتی که نه گذشته ای دارد و نه آینده ای و اگر چه در ریشه یابی آن مجبور شده اند که به تکانها و "طوفانهای فکری سازنده"، در ذهن آگاهترین و صادقترین نیروهای هوادار خود اشاره کنند، اما در سطور بعد، بلافاصله آن را نتیجه نق زدن ها و اخلاکگریمهای عناصری میدانند که "بصورت عاملی منفی در جریان رشد و گسترش سا - زمان عمل کرده اند" و گویا رفقای صدیق ما را از شوکت جستن در قیام منع میکرده اند.

يك چنین تصور و توجیهی از "بحران" درونی این سازمان طبیعتاً این تصور را هم برای آنها پیش آورده است که جریان قیام و پیروزیهای حاصله از آن برای این سازمان توانسته است تمامی پایه های اساسی و بنیانی این بحران و تناقضات را فروریزد، و جواب دندان شکنی بسه تمام آن روشنفکران "خانه نشین" و "درازگو"ئی بدهد که عامل این "بحران" و فشارهای ناشی از آن بوده اند. در قسمت بعدی، با بازترشدن جنبه های دیگر مواضع نادرست رفقای فدائی، ماهیت این درك از "بحران" و منافعی که در پس آن نهفته است، آشکارتر میگردد.



۳- قیام مسلحانه و چریک‌های فدایی خلق

رشد و حرکت جنبش انقلابی توده‌ها در یکسال گذشته، آنچنان سریع، پرشتاب و بدون وقفه بود که تمام نیروهای سیاسی موجود را

پشت سر گذاشته و لنگ لنگان بدنه‌ال خویش فرا میخواند. و آنگاه که این مبارزه روبه‌اعتلاء با سرعت شگرفی به قیام مسلحانه توده‌ای مبدل گشت، نه تنها رهبران متزلزل و ناپیگیر انقلاب را در حیرت و شگفتی توأم با انزاه و تأسف فروبرد، بلکه نیروها و تشکلهای م - ل را بسه نظاره گران شرمسار و حیرت زده‌ای که این بار هم برای چندمین بار در تاریخ مژه تلخ عقب ماندگی کامل عنصر ذهنی را از عنصر عینی در کام خود می‌چشیدند، تبدیل نمود.

این سرعت شگرف و حرکت برق‌آسا، در بهترین شکل خود فقط امکان داد که برخی از آنها (و شاید همه آنها ؟) بطور خودبخودی و سازمان نیافته در آن شرکت جویند و قبل از آنکه نیروی رهبری کننده و سازمان دهنده این قیام عظیم توده‌ای باشند، در کشاکش امواج خروشان دریای مسلح خلق، همچون قطره کوچکی دستخوش حرکات نمود بخودی این جریان عظیم توفنده گردیدند.

توده‌های مردم در دورهٔ اعتلای انقلابی يك ساله اخیر و در جریان رشد و تکامل مبارزات خویش، اشکال متنوع و بکلی گوناگون را آزمودند. " آنها در خلال یکسال گذشته و بخصوص از همان روز جمعه خونین "

(هفدهم شهریور) که طی آن " دشمن جنگ نابرابری را بر آنها تحمیل و بشکلی وحشیانه تظاهرات سیاسی آنان را بخون کشید، در یافتند که دیگر در برابر سلاح جدید دشمن شیوه‌های مبارزاتی آنها با تمام نقش و اهمیتشان، کارائی لازم را نداشته و بتنهائی کافسی نیستند. توده‌های خلق، در طی همین یکسال گذشته، در عین حال که با اعتصابات و تظاهرات گسترده سیاسی خود، که حداکثر فشار و

زبان ممکن را به ارگانهای سیاسی و اقتصادی دشمن وارد آورند. و او را در زمینه های مختلف و ادار به عقب نشینی هائی گردند. اینرا هم به چشم خود دیدند که دشمن به این سادگیها حاضر به تسلیم نبوده و بخاطر حفظ منافع و مواضع خود و با اتکاء به ابزار سرکوش یعنی ارتش به مقابله سرسختانه با جنبش خواهد پرداخت. آنها بتدریج درمیا - فتند که دیگر نمیتوان با دست خالی و بدون سلاح به استقبال گلوله رفت. آنها خواهان اقدامات جدی تری بودند و از رهبران خسود مصرانه میخواستند تا آنها را مسلح کنند.

در چنین شرایطی، توده های مردم در مقایسه با گذشته، بمیزان بسیار زیادتری بقدرت و توان تاریخی خود و ضعفها و ناتوانیهای دشمن در عرصه مبارزه پی برده و دیگر حاضر نبودند حکومت کنندگان پیشویه گذشته بر آنها حکومت کنند. آنها با روحیه ای پرشور و اراده - ای آهنین نطفه های قدرت توده ای و نظم انقلابی خود را در کنار قدرت دشمن و نظم ضد انقلابی او در مناطق مختلف شهر، ادارات و مؤسسات بوجود آوردند. و در پی تدارك و آمادگی برای دفاع از قدرت و نظم انقلابی خود در برابر قدرت و نظم ضد انقلابی دشمن برآمدند و هما نظور که شاهد بودیم عده - های نیز این اکتفا نکرده و با مجهز شدن به سلاح گرم و سرد و یا هروسيله ای که در اختیار داشتند به مبارزه و جنگ با دشمن برخاستند و حماسه ها آفریدند. . . . (" جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها " صفحه ۱۲)

رشد حیرت آور پتانسیل انقلابی توده ها و گسترش کمی و کیفی مبارزه انقلابی در میان حتی عقب مانده ترین اقشار توده ای از یکسو و مقاومت ضد انقلابی، خشونت بار و سرکوشگرانه رژیم شاه از سوی دیگر، بیانگر ورود جامعه به يك دوره اجتناب ناپذیر جنگ داخلی بود، که در طی آن اشکال مسالمت آمیز مبارزه بطور ناگزیری بسمت اشکال قهرآمیز مبارزه سوق داده میشد. این دوره نشانه برقراری وضعیت انقلابی در جامعه و ضرورت تدارك قیام مسلحانه برای دست زدن به يك تعرض قطعی در لحظه مناسب جهت سرنگونی ضد انقلاب بود.

وجود وضعیت انقلابی در جامعه - و ضرورت تدارك قیام و مبارزه
سلاحانه توده‌ای در این دوره - که باید آنها را از لحظه قیام، یعنی
لحظه‌ای که باید توده‌ها را به نبرد و تعرض قطعی فراخواند، جدا
کرد - بدون شك و ظایف عاجل و بدون گذشتی را بر مجموعه وظایف کمو
- نیستها که در شرایط عادی مبارزه برعهده آنها قرار دارد، میافزود .
این وظایف بویژه، اگر ارزیابی درستی از اشکال مبارزه سلاحاندا ی
که در آینده بد وقوع می‌پیوست زجود میداشت، یعنی کمونیست‌ها بسا
ارزیابی از مجموعه شرایط موجود، شکل قیام را به مثابه تنها
شکل مبارزه قهر آمیز و نتیجه اجتناب ناپذیر رشد اعتصابات و تظاهرات
سیاسی، تشخیص میدادند، چیزی جز تدارك سیاسی و سازمانی و
نظامی قیام سلاحانه توده‌ای نمی‌توانست باشد .

مفهوم این تدارك از نظر سیاسی، چیزی جز تبلیغ و ترویج وسیع
مفهوم و ضرورت قیام سلاحانه و آگاهانیدن توده‌ها از اجتناب‌ناپذیری و
نزدیکی این قیام در پروسه رشد مبارزه توده‌ای نبود. این تدارك بدین
معناست که کمونیست‌ها میبایست توضیح ضرورت عملی قیام سلاحانه را
در مرکز ثقل فعالیت تبلیغی و ترویجی خود قرار دهند. این فعالیت
وسیع تبلیغی و ترویجی باید در خدمت افزایش روحیه رزمی و فداکاری
توده‌ها، در خدمت آمادگی روحی و عملی آنها برای دست زدن بتعرض
قطعی و به آخر رساندن نبرد سلاحانه‌ای که هرآن احتمال بروز و
وقوع آن میرفت باشد. این تدارك از نظر سازمانی، بدین معنا
است که کمونیست‌ها میبایست، بیش از هر زمان دیگر بر امر تشکیلات و
سازماندهی توده‌ها در مبارزه انقلابیشان اصرار ورزند و با جدیت
بیشتری به تحکیم پایه‌های سازمانی خود در میان توده‌ها و در رأس
آنها طبقه کارگر بپردازند. وظایف کمونیست‌ها در دوره آمادگی
موقعیت انقلابی از نظر تدارك تشکیلاتی انقلاب، نه تنها کاسته
نمیگردد، بلکه بمراتب افزایش مییابد. اما این تدارك سازمانی و تشکیلا
- تی یاد و ده‌های عادی فعالیت تشکیلاتی در میان طبقه کارگر بکلی متفاوت
است. این تدارك در عین حال ناظر بر ایجاد ساختمان تشکیلاتی

قیام مسلحانه آینده نیز می‌باشد. و در این جاست که وظیفه تدارك نظامی مطرح می‌شود. تدارك نظامی به معنای فراهم کردن سلاح برای نبرد قطعی، به معنای تسلیح توده‌های آماده نبرد، و آموزش نظامی دسته‌های پیشرو توده‌ای که برای فعالیت نظامی آمادگی تام و تمامی دارند، در زمره وظایف عاجل این دوره قرار می‌گیرد.

مجموعه فوق آن وظایف ویژه‌ای است که، در دوره حاکمیت وضع انقلابی و تدارك قیام برعهده نیروهای انقلابی و رهبران جنبش قرار می‌گیرد.

اما در اینجا بطور قطع باید با این نقطه نظر که توده‌ها را در این دوره به نبردی قطعی و نهایی فرا می‌خواند، مرزبندی نمود، نبردی که اگر جمیع شرایط و عوامل مساعد و لازم برای تحقق آن فراهم نباشد، با سرعت آن را بشکست می‌کشاند. این دوره به معنای آماده کردن توده‌ها برای قیام و به معنای تدارك لحظه قیام می‌باشد، نه دعوت توده‌ها به نبرد و تعرض قطعی برای سرنگونی رژیم سیاسی حاکم. تشخیص لحظه قیام، یعنی لحظه‌ای که دیگر باید با تمام قوا توده‌ها را بنبرد نهایی فراخواند، منوط به ارزیابی دقیق و همه جانبه‌ای از جمیع شرائط موجود در جبهه انقلاب و ضد انقلاب و شرایط و وضعیت نیروهای بین‌المللی، میزان آمادگی توده‌ها و... می‌باشد که مطابقت آن فراخواندن مردم به قیام مسلحانه به امری فوتی و حیاتی بدل می‌گردد.

با این حال، علیرغم تمام اصول و احکام فوق، قیام مسلحانه توده‌ای خارج از اراده رهبران جنبش، و در میان بهت و حیرت کمونیست‌ها بسا یک خیزش همگانی از طرف توده‌هایی که رهبران خود و نیروهای آگاه جامعه را فرسنگها پشت سر گذاشته بودند، آغاز گردید.

قیام مسلحانه توده‌ای در شرایطی بوقوع پیوست، که نیروهای چریک و منجمله چریک‌های فدائی خلق، سرگرم عملیات قهرمانانه منفرد خویش و نیروها و تشکلهای م. ل. در اوج تفرقه و تشتت سیاسی -

سازمانی و در ورطه اکنومیسم و پاسیفیسم و دروگرایی خویش، غوطه می خوردند. صداقت انقلابی حکم میکند که نیروها و تشکل های م. ل و انقلابی، به بررسی آن شرایط و زمینه هائی بنشینند، کسبه موجبات ایجاد این فاصله عظیم میان آنها و جنبش توده ها و عقب ماندگی مفراطی از ارزیابی شرایط انقلابی جامعه، را فراهم ساخت. اما رفقای نویسنده "جزوه" بهیچ روی در صدد چنین کوششی نیستند. آنها که مسحور شرکت خود بخودی خود در قیام مسلحانه توده های شده اند، پیش از آنکه خواهان یافتن اشتباهات و انحرافات خود و انتقاد بیرحمانه و بی گذشت از آن باشند، در صدد تا بسا بهره گیری از این موقعیت استثنائی و "پیروزیهای" ناشی از آن، و نیز با بکارگیری واقعیات قلب شده، حتی الامکان گذشته انحرافی خود را در پس پرده جملات فریبنده و خود ستائی های پر طول و تفصیل بپوشانند.

این فقدان شجاعت و صراحت آنها در برخورد انقلابی به گذشته خود، آنگاه که با تنگ نظری های سازمانی آنها عجين میگردد، مانع از آن میشود که به يك ارزیابی واقعی و صحیح از آن انحرافات اکنومیستی و پاسیفیستی ای که بر بخش های بزرگی از نیروها و تشکل های م. ل حاکمیت داشت، و جریان قیام بطور برجسته ای آنها به نمایش گذاشت، نائل آیند.

در دوره تدارک قیام، کمونیست ها بدلائلی که در زیر بدان اشاره میشود، از جنبش توده های عقب ماندند، که این عقب ماندگی، خود زمینه عدم تحرك سیاسی و شرکت آگاهانه و فعال آنها را در جریان قیام باعث گردیده؛ (الف) : عدم ارزیابی صحیح از شرائط انقلابی جامعه در دوره مورد بحث، یعنی دوره ای که ویژه گی آن آغاز يك مرحله جنگی میان دشمن و خلق، و ناکافی بودن اشکال مسالمت آمیز مبارزه و پیدایش زمینه تحول این اشکال به اشکال قهرآمیز آن در میان توده ها بود. (ب) : عدم تشخیص دقیق و کامل شکل مبارزه مسلحانه

توده‌های بصورت قیام مسلحانه و دراز مدت دیدن این مبارزه، که خود ناشی از فقدان ارزیابی مشخص از اوضاع مشخص ایران و تعمیم الگووار تجربیات جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال با شرایط ویژه ایران بود. (ج): حاکمیت یک گرایش اکونومیستی بر این نیروها در اشکال گوناگون که خود تأثیرات بلاواسطه‌ای در تشدید و عوامل فوق‌الذکر بجای گذاشت.

شایان ذکر است که تنها نیروهای م - ل معتقد به مشی توده‌ای - انقلابی نبودند که در دایره تحلیل فوق بگنجند، بلکه رفقای فدائسی نیز، علیرغم آنکه خود در صدر مقابله جوشی با تمام واقعیات موجود برآمده باشند، در دایره این تحلیل قرار نمیگیرند. با این اختلاف که این بار این ضعف‌های فوق بر زمینه بینش جدا از توده‌های مشی چریکی، که پایه حرکت و عملکرد این "سازمان" بوده است، متجلی شده و ارتباط لاینفکی با این بینش و طرز تفکر پیدا نموده است.

توضیح بیشتر موارد فوق در مورد نیروهای م - ل:

۱- عدم ارزیابی صحیح از شرایط انقلابی جامعه:

در این دوره همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، شرایطی بوجود آمد که مطابق آن، روند رشد و تبدیل اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه یعنی اختصاصات و تظاهرات سیاسی به قیام و مبارزه مسلحانه، اجتناب ناپذیر مینمود. نیروها و تشکلهای موجود، بجز در مواردی معدود (۵٪) از درک

(۵٪) - تا آنجائیکه در حیطه اطلاعات ما قرار دارد، در میان این نیروها، سازمان ما و اتحادیه کمونیست‌ها، اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر در مجموع به ارزیابی صحیح تری از این شرایط دست یافته بودند و در تبلیغات و مطبوعات سازمانی خودشان به توضیح و تشریح این شرایط و ضرورت و اجتناب ناپذیر بودن مبارزه مسلحانه توده‌ای می پرداختند.

این تغییرات نوین به دور مانند . و از همین رو از رک و وظایف نوینی که شرایط جدید برعهده کمونیستها می‌نهاد ، عاجز مانده و در لابلای آن مجموعه وظایفی که همواره و بطور معمول برعهده کمونیستها قرار دارد ، سرگردان بودند . این عقب ماندگی از ارزیابی شرایط ، در عین حال در ارتباط لاینفکی با فقدان رابطه ارگانیک میان این نیروها و توده های خلق از یکسو و مسئله کم بها دادن به نیرو و توان و اثر-ژی فوق العاده توده ای و متقابلا پریها دادن به نیرو و توان دشمن در حال انهدام و تلاشی از سوی دیگر قرار داشت . و این مجموعه باعث میشد که فاصله میان این نیروها و توده های مردم هر روز و هر ساعت ، عمق بیشتری بگیرد .

۲- عدم درک و تشخیصی قیام مسلحانه ، بمثابة شکل ویژه

مبارزه مسلحانه توده ای در شرایط ما :

تعیین شکل مبارزه مسلحانه در هر جامعه به ارزیابی از مجموعه عوامل و شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی ، فرهنگی ، جغرافیایی و . . . خاصی که در آن جامعه وجود دارد منوط می باشد . تقریبا کلیه نیروهای م. ل موجود ، از تعیین شکل صحیح این مبارزه غافل ماندند و یا حداکثر ، آن را در کنار اشکال دیگر مبارزه مورد نظر قرار میدادند . در مورد شرایط جامعه خودمان ، میزان تمرکز جمعیت در شهرها به نسبت روستاها و وجود شهرهای پر جمعیت در آن (نسبت به کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال) ، تمرکز مبارزه ، در شهرها و فعال نبودن روستائیان در این مبارزه ، گستردگی مبارزه در سطح مردم ، نفوذ و قدرت بسیج کنندگی رهبری جنبش و نقش مذهب در این میان ، عوامل تاریخی و فرهنگی (مثلا وجود سنت های مذهبی در مورد قیام . . .) ، ضعف مفرط رژیم و فروپاشیدگی نظم درونی ارتش ، . . . همه و همه عوامل و شرایطی بود . . . که ارزیابی درست از آنها میتواندست نیروهای م. ل را در

تشخیص صحیح شکل این مبارزه ، یعنی قیام مسلحانه به معنای يك حمله ناگهانی وسریع از سوی انبوه وسیعی از مردم در يك زمان کوتاه ، رهنمون سازد .

۳- حاکمیت گرایش اگنومیستی در تفکر و عملکرد نیروهای مارکسیستی-لنینیستی

این گرایش بطور غالبی در اکثر نیروهای م.ل.م موجود (و هم چنین خود رفقای فدائی !) در اشکال و سطوح گوناگون قابل مشاهده بود ، و در اشکال گوناگون خود را بروز میداد : کم بها دادن به جنبش توده‌ای ، توجه یکجانبه به مبارزه طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مجموعه جنبش توده‌ای و انقلابی ، ندیدن پتانسیل بالقوه موجود در این طبقه ، و ارزیابی اغراق آمیز از عقب ماندگی انقلابی آن از خرد.ه.ب.و.وازی ، منوط کردن مبارزه مسلحانه به ارتباط با طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست ❁ و قرار دادن این وظیفه در مقابل هم ، حرکت نکردن از جنبش توده‌ای و موقعیت اجتماعی در تعیین شکل مبارزه

(❁) - بعنوان مثال این نقطه نظر را بطور برجسته میتوان در کتاب " انقلاب دموکراتیک و رهبری پرولتاریا " نوشته " مبارزین آزادی طبقه " کارگر " مشاهده کرد ، که در آن با اعلامیه " هسته های مسلح خلق " سازمان ما برخورد انتقادی کرده اند . این رفقا طرح " هسته های مسلح خلق " را در رابطه با تحول شکل مبارزاتی توده‌ها ، و ضرورت تبلیغ و ترویج آن در میان مردم راه عملی " آنارشیستی " ارزیابی کرده و آنرا در تضاد با ضرورت " تشکیل حزب " و " شرکت متشکل و مستقل طبقه " کارگر " در جنبش دموکراتیک تشخیص داده اند .

" اماکسیکه در در گفتار هزار بار بر ضرورت " تشکیل حزب کمونیست " و " شرکت مستقل و متشکل طبقه کارگر " در جنبش دموکراتیک و " قرار گرفتن در رأس آن " تأکید کند ، اما در عمل فراموش نماید و به تبلیغ ❁

و وابسته کردن این امر به ضعف‌ها و نارسائی‌های موجود در میان جنبش کمونیستی و خود آن تشکل (*) . . . همه و همه اشکال عمده و در عین حال رایجی از گرایش اکونومیستی موجود در نیروها و تشکل‌های م. ل بود و می‌باشد .

تشکیل "هسته‌های" پراکنده، غیرهماهنگ و "استفاده وسیع از بمب‌های دستی، فابریک و دست ساز بپردازد، در شرایطی که پرولتاریا فاقد حزب مستقل و سیاسی خویش است، در شرایطی که مارکسیست - لنینیست‌ها تنها ارتباط بسیار جزئی با پرولتاریا دارند و در شرایطی که هیچ سازمانی وجود ندارد که قادر به سازماندهی و هدایت مبارزات توده‌ها باشد، این شخص مارکسیست - لنینیست نیست، بلکه آنارشویست است .

ما امید داریم "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه" کارگر "بزودی موضع نادرستی را که در این اعلامیه اتخاذ کرده‌است، تصحیح کند و به صف مارکسیست - لنینیست‌ها بازگردد . " (!)
(انقلاب دموکراتیک و رهبری پرولتاریا، مبارزین راه آزادی طبقه کارگر)
(صفحه آخر)

(*) - . . . سیل خروشان جنبش توده‌ای و عدم قاطعیت رهبران آن برای دست زدن به مبارزه قهرآمیز و قطعی با ارتش و نهادهای سرمایه‌داری وابسته، م. ل‌ها را سخت بخود می‌آورد که شاید آینده جنبش وابسته به اقدام و فعالیت جدی آنهاست . همین اندیشه و نگرانی بود که سازمان "پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" و پاره دیگر را به آنجا میکشاند که مسئله قهر را در دستور روز بگذارند و خود را آماده جنگ مسلحانه نمایند . غافل از آنکه اینها توانائی راه انداختن يك اعتصاب را هم بزور داشته چه رسد به اینکه توده‌ها را در جهت مبارزه قهرآمیز، بسیج و هدایت کنند .
(وضعیت سیاسی آینده، شماره ۱، رزمندگان آزادی طبقه کارگر)

اما برخورد رفقای نویسنده " جزوه مبارزه ایدئولوژیک " به مسائل فوق -
 الذکر ، بصورت دیگری است ، این رفقا مبارزه ایدئولوژیک را نه در خد
 - مت پالایش بنیادین اندیشه ها و عملکردهای انحرافی ناشی از مشی
 چریکی این سازمان ، بلکه در خدمت توجیه انحرافات گذشته و برخورد
 مرضی الطرفین با انتقادات و اشتباهات سازمان خود ، از طریق مخدو -
 ش کردن مرز میان استنباط و تلقی مارکسیستی - لنینیستی از مفولات
 قیام و تدارک مبارزه مسلحانه و استنباط و برداشت چریکی از آنها و از
 طریق تحریف حقایق و حملات غیر اصولی و پرخاشجویانه به جریانست
 سالم و بالندهای که چه در درون این سازمان و چه در درون جنبش
 کمونیستی در حال شکل گیری هستند ، بکار گرفته اند . و بدلیل همین
 حرکت ناسالم ، نتوانسته اند برخورد واقع بینانه و انتقادی سالمی نسبت
 به گرایشات انحرافی واقعا موجود در میان نیروهای انقلابی م . ل
 داشته باشند و با دست یابی به یک ارزیابی صحیح ، همه جانبه سازنده
 از این انحرافات گامی در جهت استحکام و یکپارچگی ایدئولوژیک
 جنبش کمونیستی و نهایتا گامی در راه وحدت جنبش کمونیستی بردارند .
 این رفقا مدعیند که :

اولا : ارزیابی درستی از شرایط موجود ، در دوره شش ماهه ، چه از
 نظر درک آمادگی توده ها برای نبرد نهائی و ضرورت اجتناب ناپذیر
 بودن قهر مسلحانه ، و چه از نظر درک شکل این مبارزه ، بصورت قیام
 مسلحانه داشته اند و دلیل این امر را موفقیت شان
 در شرکت و حضور فعال در این قیام می پندارند : " . . . هیچ عنصر
 صادقی نیست که امروز در مقایسه با آنچه سازمان در شش ماهه گذشته

این هم نمونه دیگری از وجود این گرایش اکونومیستی در اندیشه
 و عمل نیروهای م . ل . احتیاجی به توضیح بیشتر نیست ، عمل قهرمانا
 - نه خود توده ها در قیام بهمن ماه ، نادرستی این نقطه نظر ، جدا
 از توده و اکونومیستی را بروشنی به نمایش گذاشت .

بیشتر بود و آنچه دستاوردستان سرد رگم‌ها با توصیه می‌کردند نتواند پراتیک، و مو-
 اضع ما را اشتباه و انحراف، و نظر آنها را صحیح و برحق تشخیص دهد.
 ما فکر می‌کنیم امروز باید تشخیص ما از موضوع وظایف ما در پروسه قیام
 برای همه آنانکه قضاوتشان تابع گرایشهای تنگ‌نظرانه خرد هبورژوازی
 و پیش‌داوری‌های مفرضانه نیست، دیگر مسئله‌ای حل‌شده باشد... ()
 (جزوه " مبارزه ایدئولوژیک " صفحه ۷)

ثانیا، براساس این ارزیابی درست از مضمون حرکت مبارزاتی توده
 ها و شکل مبارزه مسلحانه بصورت قیام، در دوره شش ماهه مذکور، در
 حال تدارک این قیام بوده و بهمین دلیل اصولا نمی‌توانسته‌اند به‌کار
 سیاسی-تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و ارتباط‌گیری با این طبقه، و
 همچنین برآنها انداختن جریان مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان
 خود، بپردازند. (رفقای نویسندگان در تمام طول نوشته بر اثبات این
 امر اصرار ورزید مانند .)

حال ببینیم که این مسائل مورد ادعای رفقای نویسندگان تا چه حد
 با واقعیات تطابقت میکند :

مادر سطور پیشین توضیح دادیم که، ارزیابی درست از شرایط
 میبایست ما را به درک این امر واقف سازد که در شرایط عینی مبارزه
 تغییر کیفی حاصل شده و مبارزه توده‌ها، ضرورت دستیابی به اشکال
 عالی تری از مبارزه را طلب میکند و این ضرورت چیزی جز ناگزیری تبدیل
 تظاهرات و اعتصابات خیابانی به مبارزه مسلحانه نمیتوانست باشد. سازمان ما
 درک خود را از این شرایط نوین، که سیر جریان بد رستی بر آن صحنه
 گذاشت، چنین بیان میکند: "... از آنجا که مبارزه قهرمانانه شما
 استوار و مصمم نابودی قطعی رژیم خودکامه و سرسپرده شاه را نشانده
 رفته است و مبارزات شما هر چه بیشتر اعتلا یافته، روز به روز اشکال
 عالیتری بخود میگیرد و هرگونه سازشکاری و تسلیم طلبی را از صفوف خود-
 پیش‌ترد نموده‌است. بنابراین در این مرحله، جنگ خلق و مبارزه
 مسلحانه توده‌ها با دشمن غدار و خونخوار، اجتناب ناپذیر شده و

انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی میهن ما ، وارد مرحله تاز های از حیات خود شده است . صفت مشخصه این مرحله را جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل میدهد . . . " (نقل از اعلامیه هسته‌های مسلح خلق)

برخی نیروهای دیگر م. ل. که از معدود نیروهائی بودند که به درک این شرایط نائل آمدند چنین نوشتند : " . . . جامعه امروز در یک شرایط کاملا انقلابی است . . . شهدای جمعه خونین و قتل عام دانشگاه با خون خود نوشتند : " تنها ره رهایی جنگ مسلحانه است . " و این امروز دیگر یک شعار محض نیست ، امروز دیگر به مرحله عمل در آوردن این شعار فرارسیده است . امروز و همین امروز ، روز مسلح گردیدن خلق و طرح عملی قهر انقلابی در برابر ارتجاع در مانده و ورشکسته حاکم است طرح عملی مبارزه مسلحانه امروز یک ضرورت فوری است . . . " (حقیقت شماره ۲۳ آبانماه ۵۷ اتحادیه کمونیست های ایران)

این ارزیابی از جامعه یعنی برقراری یک شرایط نوین ، با ویژه‌گی " جنگ مسلحانه " واجتناب ناپذیر بودن این جنگ ، در ارتباط لاینفکی با نحوه نگرش به بحران همه جانبه سیاسی - اقتصادی جامعه قرار داشت . براساس این تحلیل ، اعتقاد ما (برخلاف نظر آن کسانی که برخوردی دگماتیک و جزمی ، به تئوری انقلاب دموکراتیک نوین داشته و مطابق آن ، امکان تحقق هیچگونه تحولی را بدون شرکت پرولتاریا و رهبری آن در انقلاب امکان پذیر نمی دانستند ،) این بود ، که بحران فزاینده ای که گریبانگیر رژیم شده است ضرورت یک تحول را به هر شکل - اجتناب ناپذیر ساخته است ، این بحران نشانه آن بود که رژیم گذشته دیگر نمی توانست نظم گذشته خویش را حتی با عقب نشینی هائی در چهارچوب آن ، مجددا مستقر سازد . و این تحول ، در شرایطی که پرولتاریا آمادگی به ثمر رساندن آن را ندارد ، ضرورتا بدست خرده بورژوازی و یا بورژوازی لیبرال صورت می گیرد . این درک از ضرورت تحول وقتی در کنار ماهیت بغایت فاشیستی و ارتجاعی رژیم حاکم وابسته

از یکسو و نیز از پتانسیل 'حبابی' توده‌ها از سوی دیگر قرار می‌گرفت الزاما این واقعیت را رسم می‌نمود که این تحول جز از طریق یک مبارزه مسلحانه قرب الوقوع امکان پذیر نمی‌توانست باشد. مبارزه مسلحانه‌ای که دیگر نه بطور کلی و بشکل درک قانونمند از مبارزه طبقه‌تی، بلکه بطور مشخص و به مثابه نتیجه اجتناب ناپذیر و فوری تحول اشکال مبارزاتی توده‌ها در دستور قرار می‌گرفت. و همین امر، ماباهه ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه از نظر سیاسی، سازمانی و نظامی رهنمود می‌ساخت، اما در توضیح این مسئله که چرا ما علیرغم این ارزیابی نسبتاً درست از شرایط موجود و درک ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه نتوانستیم به نسبت مجموع توان، نیرو و امکاناتمان از نظر عملی در این جهت گام برداریم و شرکت مان در قیام شکل کاملاً خود بخودی و سازمان نایافته بخود گرفت، ما این عوامل را موثر میدانیم: اول: درازمدت دیدن مبارزه مسلحانه توده‌ها و نداشتن یک ارزیابی درست از شکل این مبارزه که بصورت قیام تجلی یافت،

این درک نادرست، از طرفی ناشی از برخورد دگماتیک با تئوری ضرورت رهبری پرولتاریا بر مبارزه مسلحانه توده‌های جهت تأمین پیروزی قطعی انقلاب و از طرف دیگر (عامل عمده) ناشی از کج‌ها دادن بیمیزان و سطح پتانسیل انقلابی توده‌ها و آمادگی بیش از حد آنها برای مبارزه قهرآمیز و همچنین پربها دادن بیش از حد به قدرت رژیم حاکم بود. دوم: مسائل و مشکلات درونی که انرژی بیش از حدی از مجموعه نیروی سازمانی را بخود مشغول کرده بود، به عبارت دیگر مرکزیت سازمان نتوانست آن تعادل منطقی‌ای را که در این دوره متحول میان کار درون تشکیلاتی و فعالیت خارجی منطبق با ضرورت‌های جنبش، الزامی بود، بوجود آورد و نیروی سازمان را بر اساس این تعادل منطقی سازماندهی نماید. سوم: متأثر شدن از فشار اکونومیستی که چه از درون و از سوی بخشی از نیروهای سازمان و چه از بیرون، از طرف نیروها و تشکلهای م.ل، بر سازمان ما وارد می‌آمد. این فشار حاصل یک برخورد بغایت اکونومیستی با اعلامیه‌های هسته‌های مسلح خلق سازمان" (صرف نظر از نواقص و

و انتقادات وارد به آن)، از طرف نیروهای موجود بود. این برخوردها که با فریادهای "آنا ریشیم" در سازمان و "بازگشت به مشی چریکی" ... در میآمیخت، بهر حال به اعتبار وجود رگه‌هایی از همین گرایشات در سازمان ما توانست تأثیرات بازدارنده‌ای بر جای گذارد.

این مجموعه عوامل منجر به آن شد که قیام شکوهمند خلق در میان بهت و حیرت، (و بیش از آن در میان بهت و حیرت دیگر نیروهای م. ل.) بوقوع پیوندد و ناآمادگی و سازمان نایافتگی سازمانی، ما را از شرکت فعال، سازمان یافته و آگاهانه در این قیام با وضوح تمام به نمایش بگذارد اما علیرغم این ناآمادگی و سازمان نایافتگی برخلاف ادعاهای دروغین و تحریف آمیز نویسندگان جزوه "مبارزه ایدئولوژیک ...". با شروع قیام سازمان ما با تمام نیروی خود، در آن شرکت جست و میدان مبارزه خود را در آن روزهای شکوهمند به میان خیابانها، باریکادها و پارسنگرهای خونین مردم تبدیل کرد. اما رفقای نویسنده جزوه "مبارزه ایدئولوژیک ...". متأسفانه بطرز نادرستی کوشید هاند تا واقعیات را لوپت نمایند.

آنها از آنجا که از یک برخورد سیاسی، انتقادی و سازنده عاجزند، بناچار راه تحریف را انتخاب میکنند. آنها بدون هیچ گونه فاکت و دلیل قانع کننده‌ای، در لحظه قیام ما را در حال تحصن در کارخانه‌ها مشاهده کردند و ما در برابر این تحریف آشکار سخن دیگری نمی‌گوئیم، چه اگر که آنها این سخن را از زبان برخورد انتقادی ما به آن معدود رفقای دانشجویی که در روزهای قیام، کارگران را در حصار "تحصن" اسیر کرده بودند نشنیده‌اند، لافا، آن را از زبان رفیق رابط ما قبل از انتشار این جزوه و درست در رابطه با همین مسئله، بطور روشن شنیده‌اند!

حال اگر این تحلیل از برخورد به موقعیت "شش ماهه" گذشته و نیز استنباط مارکسیستی از فرق میان این دوره یعنی آمادگی موقعیت عینی مبارزه مسلحانه با لحظه قیام را (که در قسمت قبلی توضیح دادیم) و وظایفی را که این شرایط بر دوش کمونیست‌ها قرار میدهد در نظر داشته باشیم سپس سری به مدارک و مطبوعات سازمان چ.ف.خ. در این

دوره " شش ماهه" بز نیم، خواهیم دید که چگونه این رفقا درک خود را از این موقعیت بنا درست تحریف کرده اند یا تفحص در میان این مدارک هیچ نشانی از یک چنین ارزیابی صحیحی مشاهده نمی کنیم، بلکه بالعکس وقتی به رهنمودها و وظایفی که این سازمان در پیش پای نیروهای م. ل. و هواداران خود می گذارد، توجه میکنیم، می بینیم که، نشانه این سازمان از یک چنین درکواستنباطی کاملا بدور بوده است، بلکه به تکرار آن وظایف عامی که همواره برعهده کمونیستها قرار دارد و مبارزان چریک سالهاست که از آن غفلت نموده اند، بسنده کرده اند. وظایف عامی، که پذیرش آن هم، ناشی از آن فشارهایی بود که چه از درون و چه از بیرون بر این سازمان وارد میشد. در میان این مدارک " هیچ نشانی از آن " وظایف ویژه ای " که در دوره تدارک قیام در پیش پای کمونیست ها قرار می گیرد، وجود ندارد.

رفقای نویسنده " جزوه مبارزه ایدئولوژیک" می نویسند: " آنها که در شش ماهه گذشته فدائیان را متهم میکردند که در حرف کار سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و ترویج آگاهی طبقاتی را میزدیرند ولی در عمل به این کار بحد کافی بهائی نمیدهند، واقعا از درک این حقیقت عاجز بودند که در پروسه قیام، تحکیم پیوند با طبقه کارگر، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه تشکیلاتی، نه صرفا " از طریق کار صنفی - سیاسی درون طبقه کارگر، نه از طریق تماس فردی و مستقیم با یکی دو سمپات کارگر، بلکه عمدتا از طریق شرکت هرچه وسیعتر و فعالتر در انقلاب صورت خواهد گرفت و چنانکه دیدیم چنین شد. . . . " (ص ۱۵، جزوه "مبارزه ایدئولوژیک")

ما در اینجا از استنباط رفقا از "کار سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و ترویج آگاهی طبقاتی" در دوره فعالیت مبارزاتی آنها و اینکه تا چه حد این استنباط از یک درک مارکسیستی - لنینیستی از ایس وظایف بدور است سخنی به میان نمی آوریم. فقط به بخش دوم گفته آنها که مدعیند در " پروسه قیام"، تحکیم پیوند با طبقه کارگر را، " چه در زمینه سیاسی و چه تشکیلاتی، نه صرفا از طریق کار صنفی - سیاسی

در درون طبقه کارگر بلکه عمدتاً از طریق شرکت هر چه وسیعتر و هر چه فعالتر در انقلاب به پیشبرد هاند ، مورد توجه قرار داده و با توجه به مدارک خود این رفقا در همین دوره صحت و سقم آن را مورد ارزیابی قرار میدهم :

این رفقا در شش ماهه مزبور یعنی در شرایطی که تبلیغ و ترویج قیام مسلحانه ، در میان توده‌ها و بویژه طبقه کارگر ، در مرکز ثقل فعالیت سیاسی و تبلیغی کمونیست‌ها قرار داشت ، رهنمودهای زیر را به توده‌های مردم (کارگران ، دانشجویان ، معلمان و . . .) میدادند :

" . . . کارگران باید بدانند ، که فقط در پرتو اتحاد و در جریان يك مبارزه مشترك و دراز مدت بر علیه دشمن مشترك و در راه آرمانی - اهداف مشترك است " که پیروزی خلق زحمتکش ایران امکانپذیر میگردد . "

" در این راه باید از تمام شکلهای مبارزه مانند : اعتصابات صنفی ، اعتراضات سیاسی ، پخش اعلامیه " پخش اخبار و مبارزات مردم ، و پخش آثار انقلابی " و . . . استفاده نمود و در عین حال کارگران همواره باید با مطالعه و آموزش کتابها ، جزوه‌ها و اعلامیه - " های انقلابی سواد و معلومات سیاسی خود را بالا ببرند . . . " (نبرد خلق و بیهوده کارگران شماره ۳ ص ۷)

همانطور که میبینیم به جز همان برخوردهای کلی و همیشگی تبلیغ و ترویج قهر مسلحانه ، بعنوان تنها عامل درهم شکننده رژیم و تامین کننده پیروزی انقلاب ، ما با هیچ رهنمود و تاکتیک عملی مشخصی از نظر تدارک مبارزه نظامی ، در میان انبوه تاکتیک‌ها و رهنمودهای پیشنهادی مبارزه صالمت آمیز روبرو نیستیم .

" . . . سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، . . . " معتقد است که محفلها و گروههای انقلابی بسته به "

"امکانات خود میتوانند از اشکال مبارزاتی زیرین در"
 "خدمت استراتژی عمومی انقلاب ایران بهره گیرند :"
 "۱- تشکیل محفل‌های روشنفکری - کارگری ، ۲- شرکت
 "در تظاهرات توده‌ای ، ۳- تشکیل سلول‌های انتشار-"
 "اتی ، ۴- تشکیل هسته‌های دانشجویی ۵- تشکیل"
 "هسته‌های سیاسی- صنفی"
 (اعلامیه دانشجویی سازمان چریک‌های فدائی خلق ۱۶۰ آبان‌ماه ۵۷)

"... سازمان چریک‌های فدائی خلق با درودهای"
 "فراوان به معلمین و محصلین مبارز... از آنها"
 "دعوت می‌نماید که : ۱- با تشکیل جلسات آموزش"
 "سیاسی و بحث روی مسائل انقلاب، آگاهی دانش"
 "آموزان را ارتقاء داده... ۲- معلمین و دانش-"
 "آموزان میتوانند از این جلسات جهت مشخص"
 "نمودن اشکال شرکت در مبارزات مردم... بصورت"
 "رفتن به کارخانه‌ها و سایر مؤسسات، در تحکیم"
 "پیوند نیروهای انقلابی خلق بکوشند. ۳- با"
 "تشکیل کمیته‌های مشترک معلمین و محصلین، در"
 "مدارس و دبیرستانها، جهت اعمال اراده توده‌ای در"
 "اداره امور آنها توسط خود بکوشند. ۴- از آنجا"
 "که معلمین و محصلین دو رکن اساسی آموزشی اند،"
 "کانونهای معلمین و محصلین باید در تعیین شرایط"
 "کار و سیاست‌های آموزشی نقش درجه اول بعهده"
 "داشته و بر سببیت شناخته شوند."
 (اعلامیه معلمان و دانش‌آموزان مبارز - دیماه ۵۷)

"... ما در حالیکه اعتقاد داریم رژیم وابسته به"
 "امپریالیسم شاه را تنها با توسل به جنگ مسلحانه"

"میتوان نابود کرد، (طرح ضرورت کلی قهر مسلحانه)
 " و تنها راه آزادی مردم را دست بردن به سلاح و "
 " حمایت مادی و معنوی از سازمانهای پیشاهنگ "
 " مسلح میدانیم و جهت تحقق این امر به مبارزه مسلحانه "
 " - نه ادامه میدهیم. در شرایط کنونی، دفاع از "
 " اعتصاب و تحریم همگانی و مبارزه با هرگونه همکاری "
 " با دولت نظامی را مؤثرترین وسیله جهت مقابله با "
 " توطئه‌های رژیم و ساقط نمودن دولت نظامی میدانیم "
 " نیم و از تمام مردم میخواهیم با دفاع از اعتصاب و "
 " تحریم همگانی به جنبش آزادی بخش خلقهای میهن "
 " - مان یاری رسانند. " (پیرانتزوتآکیدات ازماست)

(اعلامیه، ازاعتصاب و تحریم همگانی دفاع کنیم مورخ ۹/۲)

این است تمام آن رهنمودها و تاکتیک‌های مشخصی که این سازمان در پیش پای توده‌های مردم و طبقه کارگر و هواداران خود و در انشجویان میگذازد. ما در آنها با هیچ رهنمودی که حاکی از درك آنها از وظایف ضروری در شرایط قیام و دوره تدارك قیام که مطابق آن تبلیغ و ترویج ایده قیام، با تاکتیک‌های عملی مشخص، میبایست در مرکز ثقل فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی کمونیست‌ها قرار گیرد، رویه‌رو نیستیم. رفقای فدائی خود بهتر میدانند که در شرایط قیام (که به گفته خودشان از "شش ماه" پیش از قیام آغاز گشته بود) باید بیشتر از هر چیز به " بسیج افکار و بسیج سیاسی توده‌ها و تبلیغ و ترویج جنگ مسلحانه بر علیه رژیم شاه و ارتش " پرداخت، آنهم نه بطور کلی بلکه بطور مشخص و با ارائه تاکتیک عملی توده‌ای، و توده‌ها را متقاعد کرد، که مبارزه هم اکنون باید به باریک‌دها و سنگرها انتقال یابد. اما این رفقا نه تنها صرفاً در چارچوب ارائه همان تاکتیک‌های صنفی و سیاسی که توده‌ها مدت‌ها بوده‌اند ناکافی بودند آن‌پی برده‌بودند، توقف کرده‌بودند، بلکه دريك چنین شرایطی کوشیدند تا توده‌ها را حول

محور شعارهای عقبمانده و "اکنونمیستی" بسیج نمایند: "اگر سال گذشته دانشجویان با شعار عمومی حفظ فعالیت‌های صنفی به مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه پرداختند (آیا واقعا چنین بوده است؟!) امسال می‌توان شعار عمومی "اخراج گارد" از دانشگاه را مطرح نمود. . . ؟! بسیار خوب، شعار "اخراج گارد" در زمانیکه توده‌های دانشجو به همراه توده‌های مردم در خیابانها شعار سرنگونی رژیم را فریاد می‌زدند! این است مفهوم تدارک سیاسی قیام در دوره شش ماهه‌ای که رفقاً سرگرم به انجام رساندن آن بودند: تدارک قیام با شعار "اخراج گارد"!؟

بی‌جهت نیست که در اواسط دیماه (یکماه قبل از قیام و ن ماه بعد از آغاز فعالیت تدارکاتی رفقای فدائی برای قیام!)، این رفقاً در اعلامیه‌ای که اتفاقاً مربوط به یکی از عملیات نظامی آنهاست، در حالیکه خود سرگرم عملیات "محیر العقول و قهرمانانه" خود هستند و در حالیکه گویا در "تدارک" قیام سلاحخانه توده‌ای بوده‌اند. به هم میهنان مبارز "رهنمودهای زیر را میدهند": در شرایط موجود که دولت نظامی، در کار توطئه‌گری و سرکوب همه جانبه مبارزات مردم برآمده است، ما از تمام کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و دانشجویان و محصلین. . . میخواهیم ادامه تحریم و اعتصاب همگانی و حمایت مادی و معنوی از سازمانهای مسلح پیشتاز، مبارزه رهایی‌بخش خلقهایمان را یاری بخشند. . . " (اعلامیه قرارگاه شماره ۲) .

بسیار خوب این است مفهوم برخورد کمونیستی به تدارک قیام، و پرداختن به آن "وظایف ویژه‌ای"، که علاوه بر وظایف عادی روزمره بر روش کمونیستها قرار میگیرد: ما مبارزه سلاحخانه را انجام میدهیم، به مراکز و نیروهای دشمن جمله سلاحخانه میریم، پاسبانان و مزدوران - رژیم را ترور میکنیم، به گشتی‌های پلیس نارنجک پرتاب میکنیم. . . و شما "هم میهن مبارز" بکار خود مشغول باشید، به "تحریم و اعتصاب همگانی" خود ادامه دهید و در ضمن به "حمایت مادی و معنوی از سازمانهای مسلح پیشتاز" بپردازید!

بمتر از این نمی‌توان آن‌ها را جدا از توده چریکی سازمانی را که از تشخیص اختلاف میان پاسخ مارکسیستی - لنینیستی به ضرورت‌های سیاسی - سازمانی و نظامی‌ای که دوره تدارک قیام مسلحانه، در دوره آمادگی توده‌ها برای توسل به مبارزه مسلحانه، مطرح می‌گردد، و آن عملیات جدا از توده، ترور و انفجاری که محور و مرکز فعالیت یک سازمان چریکی را تشکیل داده است، عاجز است، به نمایش گذاشت.

و اما بعد، نگاهی به بیلان عملکردهای سیاسی - نظامی این سازمان، می‌تواند ما را به درک ماهیت آن فعالیت‌هایی که این رفقان به زعم خودشان برای "تدارک قیام" انجام می‌دهند، هدایت نماید. در حالیکه توده‌ها بیش از هر زمان برای دست زدن به قیام قریب الوقوعی که خود پیش از رهبران خود و پیش از مدعیان پیش‌آهنگی خود به طور غریزی به ناگزیری آن پی برده بودند، "به تشکیلات" احتیاج داشتند، در حالیکه آنها می‌طلبیدند تا "پیش‌آهنگان"شان با تمرکز فعالیت تبلیغی و ترویجی خود، حول توضیح ناگزیری قیام، بیش از پیش غرایز کور آنها را به وجدان آگاه تبدیل نمایند. رفقای چریک ما در ورطه فعالیت‌های خرده‌کارانه چریکی خود، در گرداب عملیات تهییجی، انفجار مراکز سیاسی - نظامی رژیم، ترور پاسبانها، افسران و شهربانی و . . . غرق شده بودند. عملیاتی که نه تنها پاسخگوی ضروریات و نیازها و رشد جنبش توده‌ای نبود، و نه تنها تأثیری در ارتقاء و رشد مبارزه توده‌ها نداشت، بلکه بالعکس با گرفتن ابتکار عمل از آنها و ایجاد مانع بر سر راه رشد خلاقیت توده‌ها تأثیرات زیانمندی بر آن باقی می‌گذاشت (❀).

(❀) - در اینجا به هیچ وجه سخن بر سر نفی عملیات مسلحانه و ترور در شرایط جنگی و پروسه قیام نیست. اما این عملیات از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی تفاوت کیفی با عملیات فوق‌الذکر دارد. کمو ❀

و در همان حال ، یعنی ضمن انجام فعالیت های نظامی منفردانه خود ، توده ها را به انجام تاکتیک های سلامت آمیز و عقب مانده ای فرا میخواند ، که رشد مبارزه بطرز شگرفی ، بر ناکافی بودن آنها آگاهی داده بود . و در اینجا سنت که میبینیم ، آن دو تفکر ظاهرا متضاد چر-یکی و اکونومیستی ، در یک نقطه با یکدیگر تماس حاصل کرده و بر هم منطبق میشوند ! اکونومیست ها به مبارزه مسلحانه و جنبش خلق پاسخی نمیدهند ، چرا که سرگرم فعالیت های خرده کارانه اکونومیستی خویش در میان طبقه کارگرند و میان شرایط قیام و شرایط عادی مبارزه فرقی نمیگذارند و از این زاویه خلق را به حال خود رها میکنند . و چریکهای ما سرگرم فعالیت های " هیجان انگیز " تروریستی خود هستند و میکوشند تا حتی الامکان عملیات جانا نهتری را انجام دهند ، و هیچ وجه در صد حرکت از نیازهای جنبش خلق ، که آگاهی بخشی و سازما-ندهی و تسلیح را از او طلب میکند ، نیستند . و از این زاویه خلق را به حال خود رها میکنند . وجه اشتراك شان نیز این است که هر دو از " خود " حرکت میکنند ، و هیچکدام مبنای حرکت و مبارزاتشان را و - قعیت عینی مبارزات توده ای و شرایط عینی موجود قرار نمیدهند .

نیستها در چنین شرایطی " ترورهای توده ای " را سازمان داده ، و آن را در تاکتیک های خود بحساب میآورند ، اما این " ترورها " اولاً ، فقط مختص شرایط انقلابی و دوره جنگ است ، ثانیاً به عنوان محور فعالیت کمونیستها قرار نمیگیرد و کمونیستها آن را به مثابه محور عمده فعالیت و مبارزه توده ها تبلیغ نمیکنند ، ثالثاً ، آنها را " تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلابی " نموده و امکان سوء تعبیر " اوشانه " (بخوان : آنارشیستی) از این جنگ پارتیزانی را بر طرف وریشه آن را بیرحمانه قطع میکنند . از همین رو این " ترور توده ای " با " ترور روشنفکرانی " که این عملیات را محور فعالیت خود قرار داده اند بکلی فرق می کند . (جملات داخل گیومه از لنین می باشد)

چریک‌های مادر این دوره بجز تکرار همان شعارهای خسته‌کننده همیشگی خود در مورد مبارزه مسلحانه و ضرورت آن، بجز دعوت توده‌ها به "هواداری مادی و معنوی" از سازمانهای چریکی (که شعار همیشگی آنهاست) هیچ سخنی از ضرورت عمل قیام توده‌های به‌میان‌نیامورند. و این خود نشانه بارزی از این مسئله بود که آنان همچنان به وظایف همیشگی و عادی خود - البته با همان استنباط چریکی - مشغول بوده‌اند. آنها هم - چنان که در هیچ زمانی، از مبارزه توده‌ها و از ضروریات رشد مبارزه آنها حرکت نکرده‌اند، و اصولاً این چنین حرکت و مبنائی در چارچوب بینش جدا از توده‌ی آنها معنا و مفهومی نداشته، در این زمان نیز مبارزه آنها ناظر بر هیچ ضرورتی از مبارزه توده‌ها و نیازهای رشد آن نبوده و با فاصله عمیقی نسبت به این نیازها به حرکت خود ادامه میدادند. بنظر میرسد که دیگر برای رفقای فدائی به قدر کافی روشن شده باشد که شرکت موفقیت‌آمیز آنها در قیام بهمن ماه کاملاً خودبخودی و لحظه‌ای بوده و امکان این شرکت فعال نه به دلیل ارزیابی درست آنها از شرایط "شش ماه" گذشته، نه به دلیل "دارک پروسه قیام" و انجام وظایف واقعی خود، در جهت تدارک قیام و نه به دلیل اینکه توانسته بودند، "تئوریهایی مجرد را با شرایط مشخص موجود، یا لحظه‌ها و امکانات، با سطح مبارزاتی توده‌ها و حالات و کیفیات حاکم بر مبارزات آنها، با همه تعادلهای موجود..." (ص ۹، همانجا) بپیوندند.

خیر، پیش‌کشیدن این داعیه‌ها، عملی صادقانه و انقلابی نیست، تمام فاکتورها و واقعیات بر این جمله پردازیهایی غیر واقعی خط بطلان میکشد. آن عواملی که توانست در تحرك سیاسی و نظامی این رفقای چریک در قیام، مؤثر افتد، ساخت سازمانی و تشکیلاتی و آمادگی نظامی این رفقا که به اعتبار خط مشی عمومی آنها، ساختی نظامی و چریکی بود از یکسو و قاطعیت انقلابی و تحرك نظامی قابل تحسین آنها از سوی دیگر بود. عدم توجه به این امر جز تحریف واقعیات و سرپوش‌گذاشتن بر تمام حقایق موجود که چون آفتاب می‌درخشد، چیز دیگری نمیتواند باشد.

صداقت انقلابی حکم میکند که شجاعانه به طرح اشتباهات و انحرافات خود بپردازیم و قاطعانه با آنها، مبارزه برخیزیم، جنبه‌های مثبت و قابل اتکاء اندیشه و عملمان را رشد و تقویت بخشیم و جنبه‌های منفی و نادرست آن را به زیر مهمیز انتقاد کشیم.

صداقت انقلابی حکم میکند که مبارزه ایدئولوژیک را در خدمت دست یافتن به یک ایدئولوژی انقلابی پرولتری قرار دهیم. اگر ما نتوانیم اهرم مبارزه ایدئولوژیک را در خدمت پالایش انحرافات اساسی از اندیشه و عمل خویش بکار بندیم، هرگز نخواهیم توانست از آن به عنوان وسیله‌ای برای زدودن انحرافات جنبش کمونیستی، برای استحکام بخشیدن به مبانی ایدئولوژیک این جنبش، نهایتاً تحقق بخشیدن به وحدت صفوف آن سود جوئیم.

پیش‌سوی مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات درون جنبش کمونیستی!
پیش‌سوی پیوند با طبقه کارگر!
پیش‌سوی ایجاد حزب طبقه کارگر!



نقدی بر مواضع چریک‌های
فدائی خلق در مورد طبقات
و نیروهای غیرپرولتاری

شیوه برخورد پرولتاری با
خرده‌بورژوازی؟

"مسئله روش برخورد سوسیال دموکراسی (کمونیستی) به احزاب بورژوازی یکی از مسائل "عام" یا "تئوریک" بشمار می رود. یعنی از آن مسائلی است که مستقیماً بهیچ وظیفه مشخصی که در لحظه معین در مقابل حزب قرار می گیرد، مربوط نمیشود..."

(لنین: شیوه برخورد به احزاب بورژوازی)

۱- کمونیستها و احزاب بورژوازی

در تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی مسئله نحوه برخورد به احزاب بورژوازی یکی از سرچشمه‌های عمده اختلاف میان جناح‌های مختلف جنبش کمونیستی، جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی پرولتری و از عمده‌ترین موارد مرزبندی کمونیستها با اپورتونیسم و ریزیونیسم است .

"منشأ حقیقی شایده تمام اختلافات و مطمئناً تمام اختلافات اساسی همه اختلاف‌نظرهای موجود در مسائل مربوط به سیاست‌های عملی پرولتاریا در انقلاب روسیه، اختلافی بود که در برآورد ما از شیوه برخورد به احزاب غیر پرولتری وجود داشت ." (لنین - شیوه برخورد به احزاب بورژوازی) برای اپورتونیستها این مسئله ایست در حوزه پراتیک نه یک مسئله "عام" و "تئوریک" حال آنکه برای کمونیستها ، خیانت پیشگی بورژوازی لیبرال و تزلزل خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک از اصول "عام" بشمار می‌آید .

"مسئله روش برخورد سوسیال دمکراسی به احزاب بورژوازی - فی یکی از مسائل "عام" یا "تئوریک" بشمار می‌رود . یعنی از آن مسائلی است که مستقیماً به هیچ وظیفه مشخصی که در لحظه معینی در مقابل حزب قرار می‌گیرد ، مربوط نمیشود . . . جناح اپورتونیست حزب ما ، مانند اپورتونیستهای سایر احزاب سوسیال دمکرات از یک

دستورکار "اداری" یا "عملی" پشتیبانی و دفاع می نمودند. آنان از مسائل کلی و عام می‌ریدند و از بسادگی می‌بردند که در تحلیل نهائی تنها سیاستهای کلی و مبتنی بر اصول هستند که سیاستهای واقعی و عملی را تشکیل می‌دهند. فراموش می‌کردند که اگر کسی بدون آنکه قبلاً مسائل عام را حل کرده باشد درگیر حل مسائل جزئی گردد، ناگزیر و در هر قدم بدون آنکه خود تشخیص دهد، با آن مسائل عام برخورد خواهد نمود، سیاستهای کلی که هر بار ربه آنها برخورد کرد داشته باشد محکوم به بدترین نوع نوسانها و بی‌اصولیه‌هاست. (لنین - شیوه برخورد به احزاب بورژوازی)

کمونیستهای پیگیرانه خیا نتکاری ناگزیر بورژوازی لیبرال در انقلاب دمکراتیک را برای توده‌ها افشا کرده و فریبکاری وی را عقیم می‌نمایند. کمونیستهای نا پیگیری و تزلزل خرده بورژوازی مبارزه کرده و در عین اینکه تمامی طبقاتی پرولتاریا و مالکین جزء و سایر تولید را نشان می‌دهند، میکوشند آنها را از نفوذ لیبرالها خارج نموده و بسه پشتیبانی از موضع پرولتاریا بکشانند. تنها چنین سیاست پیگیری، پرولتاریا را از زاده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک به نیروی رهبری کننده این انقلاب تبدیل خواهد کرد.

در مورد احزاب چپ خرده بورژوازی، وظیفه کمونیستهای این است که هرمانتیسیم اقتصادی و شبه سوسیالیستی و همچنین اتوپی موجود در افکار و ایده‌آلهای خرده بورژوازی شهری و دهقانان را که مبتنی بر تساوی و برابری طلبی در زمینسه تولید کالائی است، برای پرولتاریا توضیح داده و تمامی طبقاتی پرولتاریا را از ادیکالتترین اقشار خرده بورژوازی توضیح دهند. در هنگام مبرآ مدجنش توده‌ای، گرچه پرولتاریا

با خرده بورژوازی دمکرات علیه استبداد و لیبرالیسم خیانت-
پیشه اشتراک عمل خواهد داشت، ولی کمونیستها در سازش
و همکاری با احزاب غیرپرولتری هیچگاه امتیازات ایدئولوژیک
یک نداده و هرگونه انحرافی از برنامۀ و تاکتیک پرولتری را
قاطعانه رد می کنند. کمونیستها هیچگاه ایده رهبری را
فرا موش نخواهند کرد.

"رها کردن ایده رهبری و قیام نه‌ترین نوع رفرمیسم
است." (لنین)

کمونیستها در هرگونه سازش و عمل مشترک با نمایندگان
طبقات غیرپرولتری، آنی از توضیح ماهیت واقعی و موقتی
این وحدت، ماهیت این احزاب و منافع طبقاتی ای که
نمایندگی میکنند، برای پرولتاریا غفلت نخواهند کرد و در
مقابل هرگونه تزلزل و سازش احزاب و نمایندگان خرده-
بورژوازی دمکرات با لیبرالیسم، سازشکاری و تزلزل آنها
را برای توده‌ها افشا کرده و آنها را برای پشتیبانی از موضع
پرولتاریا و خارج ساختن از نفوذ بورژوازی لیبرال تحت
فشار قرار خواهند داد و به توده‌ها نشان خواهند داد که تنها
دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا است که نه تنها از منافع ایمن
طبقه بلکه از خواستهای دمکراتیک کلیه طبقات خلق دفاع
خواهد کرد. کمونیستها شعور طبقاتی پرولتاریا را پرورش
داده و استقلال سیاسی واقعی وی را در مقابل کلیه طبقات
غیرپرولتری تأمین می نمایند. بدون پیگیری چنین سیاستی
هرگز نمیتوان از استقلال عمل پرولتاریا حتی سخنی هم‌بمیان
آورد.

"... اگر پرولتاریا از این گرایش لیبرالیسم (کوشش او
برای متوقف کردن انقلاب) بی‌خبر باشد، اگر پرولتاریا
بروظیفه‌اش که درگیر شدن در مبارزه مستقیم علیه
لیبرالیسم است آگاه نباشد، اگر برای رهایی دهقانان

دمکرات از نفوذ لیبرالیسم مبارزه نکند، آن وقت سیاست
— های پرولتاریائی الواقع مستقل نیست. — (لنین)

۲- کمونیستها و احزاب روبروئیستی

تا ریخ جنبش کارگری همیشه شا هدرخنده انواع اپورتونیزم
از نوع برنشتینی، کائوتسکیستی و... در جنبش پرولتری بوده
است. در زمان ما با غلبه رویزیونیسم خروشچفی بر حزب و
دولت شوروی و تبدیل شوروی بیک دولت سوسیال امپریالیستی
و نیز غلبه رویزیونیستها ی نوپا و ارتجاعیون سه جهانی بر
دستگاه رهبری حزب و دولت چین، رخنه رویزیونیسم در جنبش
بین المللی کمونیستی ابعاد عمیقتری یافته و
جنبش پرولتاریا را در مقابل مسائل خطیری قرار داده است.
امروزه، شوروی بیک قدرت امپریالیست و توسعه طلب تبدیل
گردیده که در رقابت با قدرتها ی امپریالیستی غربی بیک
سلاح خاص خود نیز مجهز است و آن ردای "سوسیالیستی" است که
دقیقا برای اندام امپریالیسم نوظهور برش یافته و آنرا می-
پوشاند. سوسیال امپریالیستها با طرح گذار مسالمت آمیز
انقلاب رانفی کرده و قدرت نظامی و اقتصادی شوروی را عامل
عمده در گذار کشورها به سوی لیسم قلمداد میکنند. آنان نغمه
شوم "راه رشد غیر سرمایه داری" را ساز کرده و آنرا تطبیق خلاق
ما رکیسیم — لنینیسم با شرایط کنونی کشورها ی وابسته جا
مزنند. بموجب این تزارتجاعی در کشورها ی وابسته، احزاب

کمونئیست با یدازایده رهبری انقلاب دمکراتیک صرفنظرکنند و رهبری رابه نمایندگان بورژوازی که نگرشی " فوق طبقاتی" دارند و اگذا رکرده و تسلیم و دنباله روبربورژوازی گردند. برطبق این تزارتجایعی و ضدپرولتری جناح چپ بورژوازی به کمک حزب واحد و ارتش میتواند کشوررا از رشد سرمایه داری معمولی (درمداروابستگی به قدرتهای موسوم امپریالیستی غرب) به راه رشد غیر سرمایه داری (که چیزی جز دولتی کردن بخشی از اقتصا دینفع کل طبقه سرمایه دار نیست) سوق دهد. و صالینه عا مل عمده درچنین تحولی قدرت اقتصادی و نظامی شوروی است. این رهبران "ما فـوق طبقاتی" تنها با ایجاد روابط وسیع بازرگانی، سیاسی و نظامی و استفاده از "کمکهای" شوروی است که میتوانند در"راه رشد غیر سرمایه داری" گام بردارند و لاغیر! زیرپوش همین تز سوسیال امپریالیستی است که ما امروزه از طرفی شاهنشاهی پشتمانی شوروی از انواع رژیمهای میلیتاریستی و ضد خلقی و آراستن این رژیمها با ظاهر فریبنده "غیر سرمایه داری" بوده و از طرف دیگر شاهدا ستثمان رزحمتکشان این کشورها و غارت منافع آنها توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و بورژوازی "خودی" هستیم.

رویزونیستهای سه جهانی چین نیز تحت پوشش مبارزه با سوسیال امپریالیسم به تمام معنی به ما رکسیسم-لنینیسم پشت کرده و هرگونه سازشی را با ارتجاعیترین رژیمها تجویز کرده و انقلاب و مبارزه طبقاتی را به طاق نسیان گرفته اند. رویزونیستهای چینی که میخواهند درخیانتکاری بسط پرولتاریا و خلقها گوی سبقت از سوسیال امپریالیستهای شوروی ببرایند، امپریالیستهای اروپائی را متحد خلقها قلمداد کرده و امپریالیسم آمریکا را بی خطرتر از امپریالیسم شوروی معرفی می کنند. رویزونیستهای سه جهانی خیانت-

کارانه به سازش و توطئه چینی علیه انقلاب در سراسر جهان مشغول بوده و به زائده‌ها امپریالیسم آمریکا تبدیل گشته‌اند .
رویزیونیستهای سه‌جانبی فرق ما هوی با سوسیال امپریالیست - های شوروی نداشته و رهبری کنونی چین بر آنست که با برنامه‌های توسعه طلبانه اقتصادی و نظامی تا پایان قرن ، چین را بیک قدرت عمده سوسیال امپریالیستی تبدیل کند و در این راه از هیچ‌گونه زدوبند و سازشی با امپریالیسم آمریکا ابا ندارد .

در کشور ما "حزب توده" مشخص ترین جریان رویزیونیستی مدرن و نماینده سوسیال امپریالیسم شوروی است . علاوه بر این ، جریان رویزیونیستی مدرن در درون حزب دمکرات کردستان علیرغم غیر "مارکسیست" دانستن خود و ادعای "دمکرات" بودنش دارای نفوذ و عملکردی رزومشخصی است . "سازمان انقلابی" و "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" و ... نماینده رویزیونیسم نوع سه‌جانبی است . و لسی بر ما است که پایگاه اجتماعی و نیروی عینی این جریانات را توضیح داده و سیاست کمونیستها را در مقابل آنها روشن نمائیم . در رابطه با این دو جریان ضدپرولتری ما میمان رهبری خیانتکار و قدرت طلب و توده‌ها و ادان آگاه و فریب خورده دنیا لهرو آنها ، فرق اساسی قائل هستیم . با مبارزه پیگیر علیه این سازمانهای ضدپرولتری و مبارزه با سیاستها و نظرات ضد مارکسیستی - لنینیستی حاکم بر آنها است که توده‌ها و ادان آگاه تحت نفوذ نظرات آنها بمفوف نیروهای انقلابی خواهند پیوست .

نمایندگان بورژوازی در رهبری "حزب توده" تحت پوشش مارکسیسم - لنینیسم میکوشند با رخنه در جنبش پرولتاریا جنبش توده‌ای را به انحراف کشانده و نیروی توده‌ها را وسیله نیل به قدرت قرار دهند . آنها با سیاستهای پراگماتیستی و

خائنه خوديه انواع زدوبندها با هيئت حاكمه و ارتجاع
 خرده بورژوازی دست زده و ميكوشند با مشاطه گری بورژوازی
 پرولتاریا را بزانده بورژوازی تبديل كنند. اينان فرصت -
 طلبانه تنها بدنبال فرصتهاي برای آنچه ان تحولات
 احتمالي هستند كه زمينه را برای تصرف دولتي توسط آنها
 (به روسيله شده و معمولا "انقلابيهاي كاخ") فراهم كنند.
 "سوسيا لیسیم" آنها ن هیچگونه قرا بتي با سوسيا لیسیم پرولتاریا
 ندارد و تمام هدف آنها و تلاششان برای تصرف قدرت اینست كه
 طبق تز "راه رشد غیر سرمایه داری" کشور را به "كمك" شوروی به
 سوی "سوسيا لیسیم" (بخوان و وابستگی به سوسيا ل امپریالیسم)
 ببرند. رویزیونیستهای سه جها نی نیز تحت پوشش عمدگی خطر
 سوسيا ل امپریالیسم به انواع توطئه های ردیلانه بر علیه
 انقلاب دست زده و عملا نقش یک دارودسته خدمتگزار ونوکسر
 امپریالیسم و بورژوازی را بخود اختصاص داده اند. این جریانات
 رویزیونیستی تحت پوشش "ماركسیسم - لنینیسم" با تبلیغ
 سازش طبقا تی ونفی انقلاب خائنه در جهت انحراف جنبش
 زحمتكشان و تبديل آن به زانده بورژوازی و سوسيا ل -
 امپریالیسم تلاش میکنند. از اینرو ستون پنجم بورژوازی و
 سوسيا ل امپریالیسم در جنبش پرولتاریا هستند. این جریانات
 رویزیونیستی صفا عضا و هواداران خود را از طیفی از خرده بورژوا -
 زی مرفه بوروکرات، روشنفکران لیبرال و عناصر سرمایه دار "طرفدار
 طبقه كارگر" (از نوع حزب توده ای آن) و اربستوکراسی كارگری
 و اقلیتی از كارگران نا آگاه بهره میگیرند. امروزه ما شاهد نفوذ
 سوسيا ل امپریالیسم و رویزیونیسم سه جها نی بر رهبری بخشی
 جنبش توده ای و پرولتری در سطح جها نی هستیم. موضوع
 کمونیستها در قبال این جریانات رویزیونیستی، بویژه آنها
 كه در جنبش توده ای و پرولتری رخنه کرده اند چه باید باشد؟
 ۱ - مبارزه با امپریالیسم و مبارزه در راه سوسيا لیسیم از

مبارزه با اپورتونیسم جدائی ناپذیر است. این یک قانون عام "و" تئوریک است و همچنانکه نقل قول لنین در ابتدای مقاله نشان میدهد،

"اگر کسی بدون آنکه مسائل عام را حل کرده باشد درگیر حل مسائل جزئی گردد، ناگزیر و در هر قدم بدون آنکه خود تشخیص بدهد با آن مسائل عام برخورد خواهد نمود. سیاست - های کسی که هر با ربه آنها برخورد کرده باشد محکوم به بدترین نوع نوانها و بی اصولی هاست."

۲ - مبارزه با رویزیونیسم زکاتال مبارزه با امپریالیسم میگذرد. مبارزه با رویزیونیسم جدا از مبارزه ضد امپریالیستی تنها سقوط در مرداب تئوری رویزیونیستی سه جهان و سازش با ارتجاع و امپریالیسم است. کمونیستها با دید بنحو خستگی ناپذیری خیانت پیشگی رویزیونیستها را افشا کرده و ردای فریب وریای "سوسیالیستی" را از پیکر ما هیت بورژوازی آنان از هم بیدرند. ما هیت ضد خلقی و وابستگی محتوم آنان را به سوسیالیسم امپریالیسم و سازش با امپریالیستهای غربی به اعضا و هواداران آنها و نیز توده ها نشان دهند. ما از این دیدعا میان وسطی که در مبارزه علیه این جریانات رویزیونیستی با اطلاق "وابستگی" و حتی "جاسوس" سوسیالیسم امپریالیسم نامیدن رهبران رویزیونیست گریبان خود را از پسخگوشی به مسائل تئوریک و عملی خلاص میکند، شدیداً پرهیز میکنیم. چنین دیدی نشانها کوتاه بینستی است. این وابستگی در وحله اول و اصولاً طبقا تی و آرمانی است. بهما نگونه میگوئیم سرنوشت محتوم بورژوازی لیبرال خیانت به انقلاب و سازش با ارتجاع و امپریالیسم است. رویزیونیستهای خائن به توده ها نیز که پوشش "سوسیالیستی" را بروی ما هیت ضد پرولتری خود کشیده اند، برای کسب قدرت و حفظ خود در برابر قدرتها ی امپریالیستی راهی جز سازش با

امپریالیسم و وابستگی به سوسیال امپریالیسم ندارند.

۳- چریکهای فدایی خلق و احزاب بورژوازی

نظا هر نا پایداری ایدئولوژیک خرده بورژوازی

از آنجا که سازمان چریکهای فدایی خلق، تاکنون طی یک مبارزه ایدئولوژیک جدی از موضع پرولتری با خط مشی و تفکر خرده بورژوازی چریکی و بویژه هسته لیبرالی موجود در تفکر و مشی رفیق جزنی که بر حرکت گذشته سازمان چ. ف. خ. ا. غالب بود مرزبندی قاطع و روشنی ننموده اند، هم‌اینک علی‌رغم تغییراتی در نظرات و عملکردها، نشان نسبت گذشته، ما شاهد نظا هر نا پایداری ایدئولوژیک خرده بورژوازی در مواضع و سیاستهای س. چ. ف. خ. هستیم.

جلوه‌های این نا پایداری و تنزل ایدئولوژیک در برخورد به قدرت سیاسی، برخورد به جنبش کارگری و محتوای تبلیغ و ترویج، برخورد به احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی، برخورد به رویزیوینسم و سوسیال امپریالیسم و... بروز آشکار یافته است.

این برخورد متزلزل و نا پایداری نسبت به ما رکسیسم - لنینیسم ضرورتاً به مفهوم در خدمت ایدئولوژی بورژوازیست. قرار گرفتن است. ما در اینجا ابتدا با مروری کلی و بسیار مختصر بر مواضع و نظرات سازمان چ. ف. خ. طی چند سال اخیر، پرداخته و جلوه‌های تداوم عملکردهسته تفکر و نظرات گذشته را

در سیاستها و مواضع کنونی این رفقا نسبت به احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی و... مورد بررسی و انتقادی قرار می دهیم.

سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو پیدایش، گرچه خود را مارکسیست - لنینیست میداند ولی فاقده بینش طبقاتی پرولتری و برنامهمومشی مارکسیستی - لنینیستی بوده است. طی دوران رکود جنبش توده های این سازمان اساسی ترین وظایف مارکسیست - لنینیستها مبنی بر تبلیغ و ترویج سوسیال دمکراتیک، پرورش سیاسی و متما یز کردن پرولتاریا از توضیح ماهیت مناسبات طبقات اجتماعی برای پرولتاریا و از ترویج ایده های اساسی مارکسیسم - لنینیسم در انقلاب دمکراتیک و... (اینکه تنها پرولتاریا رزمنده تا به آخر استوار راه دمکراسی و استقلال بوده و تنها در صورتی که بصورت یک طبقه متشکل شده و دارای حزب رزمنده خود باشد میتواند رهبری انقلاب دمکراتیک را بعهده گرفته، خیا نت بورژوازی و تزلزل خرده بورژوازی را خنثی کرده و انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نماید)، سر با زده و حتی چنین سیاستی را تفرقه در صفوف خلق بحساب می آورد. لذا از لحاظ سیاست عملی با مخدوش نمودن موقعیت طبقات در انقلاب دمکراتیک نه در موضع پرولتری، بلکه در موضع تمام خلقی و خرده بورژوازی قرار داشت. نتیجه این سیاست چیزی جز تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی و محروم کردن پرولتاریا از شعور طبقاتی و سیاست مستقل نیست.

رفیق بیژن جزنی یکی از تنوع بینهای خط مشی چریکی که نظرات وی یک دوره از حرکت سازمان چ، ف، خ را هدایت میکرد، در رساله ای تحت عنوان "تحلیل موقعیت نیروهای انقلابی ایران" از انتشارات س، چ، ف، خ، در مورد خرده - بورژوازی میگوید:

"نه تنها به این دلیل که این نیروها بخشی از نیروی خلقند میبایست آنان را به شکل و مبارزه در صفوف جنبش‌های بخش در جناح تحت رهبری طبقه کارگر فراخواند، بلکه به این دلیل که این نیروها امروز ماده ترند و با توسل به مبارزه آنهاست که باید توده‌های زحمتکش را بسیج کرد." (تاکید از ما ست)

لنین در کتاب وظایف سوسیال دمکرات‌های روس مینویسد: "پرولتاریا در مبارزه اقتصادی (مبارزه بر علیه سرمایه‌داران) کاملاً تنها بوده و در آن واحد هم با اشراف مالک و هم با بورژوازی روبروست و فقط از کمک آن عناصری از خرده بورژوازی برخوردار است (و آن هم نه همیشه بلکه به بندرت) که بسمت پرولتاریا گرایش دارند و حال آنکه در مبارزه دمکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر روس تنها نیست، جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشرهای اهالی و طبقات در ردیف وی قرار می‌گیرد... طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که طبقه کارگر چه روشی را باید نسبت به این عناصر اتخاذ نماید؟ و سپس آیا نباید برای یک مبارزه عمومی بر ضد حکومت مطلقه، به آنها بپیوندد؟"

لنین به سؤال دوم چنین پاسخ میدهد:

"سوسیال دمکرات‌ها ضمن اینکه به همبستگی دستجات گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می‌نمایند، همواره کارگران را متمايز خواهند نمود، همواره جنبه موقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جنبه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد، خاطر نشان خواهند کرد."

و بحث را چنین ادامه میدهد:

"در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه طبقه کارگر باید خود را

متما یزن گاه دارد، زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر دشمن ثابت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود، فقط بین او و حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست. " تضافاً دولت دودیدگاه را ببینید! یکی میگوید که در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه پرولتاریا باید خود را متما یزن گاه را در چه فقط اودشمن تا به آخر استوار این حکومت است و دیگری میگوید که میخواهد از طریق مبارزه (ناپیگیر و متزلزل) خرده بورژوازی، پرولتاریا را به میدان مبارزه بکشانند. لنین میگوید:

"مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزه پرولتاریا که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است، سوسیالیستها را به ورشکستگی سیاسی تهدید نماید. " (دو تا کتیک ...)

رفیق جزئی در رساله "چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود" میگوید:

"... روشنفکران بسبب آگاهی خودآمدگی بیشتری داشته و چون جنبش آنان برای آغاز حرکت کمک می گیرد، بهمین دلیل در مرحله فعلی نیروهای آماده و بالفعل جنبش مسلحانه را بطور عمده روشنفکران انقلابی (روشنفکران با کداه موضع طبقاتی؟) که اساساً منشأ طبقاتی آنان قشرهای پائینی و میانی خرده بورژوازی است تشکیل میدهد."

"مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده که قریب ۸ سال بمسرح سازمان چ.ف.خ. حاکم بود، منطبق با همین بینش غیر پرولتری "نکان دادن" پرولتاریا بوسیله نیروهای "بالفعل" جنبش بوده است."

برطبق دیدگاه حاکم برس.چ.ف.خ. طی سالهای گذشته عمل مشترک با خرده بورژوازی بمعنی سکوت کامل در قبال ماهیت طبقاتی آن میباشد و مبارزه طبقاتی باید مبتنی بر

"عرف" و "ضوابط منطقی" باشد :

"عناصری که مضمون حرکاتشان سنگ اندازی و توطئه چینی در راه تشکل نیروهای وابسته به خرده بورژوازی را دیکال بوده است، خیال کرده اند که با زیرپا نهادن "عرف" موجود (منظور نویسنده چیزی جز رشوه های متقابل سیاسی ایدئولوژیک نیست) و ضوابط منطقی (چه مبارزه طبقاتی با نژاکتی!!) در روابط بین جناح های مختلف جنبش خلق میتوان سهم پرولتاریا را در جنبش خلق افزایش داد."

(رساله "وظایف اساسی ما رگسیست - لنینیستها" ... از سازمان چ.ف.خ.)

رساله وظایف اساسی ما رگسیست - لنینیستها ... در جای دیگری میگوید:

"با دید بروحدت، منافع همه طبقات خلق که در نابودی سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دمکراتیک (با رهبری کدام طبقه و از چه نوع؟) نهفته است، راههای همکاری و اتحاد همه طبقات خلق را هموار و هموارتر کرد." (وظایف اساسی ... قسمت دوم)

و یا در جای دیگر در تمجید از خرده بورژوازی میگوید:

"خرده بورژوازی بصورت نیروی تجلی میکند که در مبارزه با امپریالیسم از قناطعیت و پیگیری برخوردار است. (همانجا) و با زدرهما نجا :

"... بدین سبب برخلاف جوامع کلاسیک (II) این جنبش باید مورد توجه خاص کمونیستها قرار گیرد."

چنین است، که نداشتن پرنسیپ پرولتری مشی چریکهای فدائی خلق را به انواع گرایش های اپورتونیستی (اگرچه حسن نیت در آن نهفته باشد) آلوده میسازد.

به گفته ای از الیا نفسکی یکی از نظریه پردازان تـز ارتجاعی راه رشد غیر سرما به داری نگاهی بیفکنیم و آن را با

مجموع نقل قولهایی که از تئوریسینهای مشی چریکی نقل کردیم مقایسه کنیم :

"شرکت قشرهای معینی از بورژوازی ملی در قدرت سیاسی دارای علل مختلفی است، شرکت این قشرها فقط از آن جهت نیست که این قشرها در ائتلاف با نیروهای دمکرات و ضد امپریالیستی شرکت دارند و در مرحله معین تاریخی به پیشروی در راه ترقی اجتماعی ذی‌علاقه‌اند. این قشرها از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، سازمانی و اقتصادی از قشرهای دیگر برای زندگی سیاسی فعال و شرکت در حاکمیت سیاسی آماده‌ترند" (راه‌شد غیرسرمایه‌داری، دومقاله زالیانفسکی)

و جای تعجب است که حتی الیا نفسکی (تئوریسین اردوی سوسیال امپریالیسم) در چند سطر بعد نا‌پایداری و تضاد را خلعت نمایندگان روشن‌فکر خرده‌بورژوازی را دیکال میدانند ولی چریکهای فدائی خلق از قاطعیت و پیگیری خرده‌بورژوازی - وطنی سخن میگویند! در اینجا چریکهای فدائی تفاهم طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی کرده و بجای افشای نا‌پیگیری و تزلزل خرده‌بورژوازی آنرا نیروئی قلمداد میکنند که از قاطعیت و پیگیری برخوردار است. اگر رهبری انقلاب دمکراتیک با خرده‌بورژوازی را دیکال باشد اشکالی ندارد، فقط:

"اگر گروههای مرفه‌خرده‌بورژوازی که دارای دیدگاههای محافظه‌کارانه و ضد‌اکارگری هستند، رهبری مبارزات را بدست گیرند میتوانند (تازه‌در این هم‌جای شک هست!!) وحدت نیروهای خلق را دچار اشکال (فقط اشکال) سازند (تا کیدازماست، وظایف اساسی و...) از رهبری پرولتاریا سخنی هم‌درمیان نیست، افشای تزلزل خرده‌بورژوازی "عرف موجود و ضوابط منطقی در

جناحهای مختلف خلق" را زیرپا خواهد گذاشت. از نظر چریکهای فدائی اتحادیانیروهای خرده بورژوازی همیشه به مفهوم سکوت کامل در قبال تزلزل و ناپیگیری خرده بورژوازی و دادن امتیازات ایدئولوژیک بوده است. سکوت کامل چریکهای فدائی خلق در مقابل سا زشکاری مجاهدین خلق و سایر نیروهای چپ خرده بورژوازی در مرحله کنونی نیست. نشان دهنده همین انحراف اصولی آنان از موضع مارکسیستی - لنینیستی است.

۴- س.ج.ف.خ و رویزیونیستها

در باره نحوه برخورد س.ج.ف.خ. با جریانات رویزیونیستی باید گفت چگونه میتوان انتظار رمزبندی قاطعانه با رویزیونیسم از کسائی را داشت که خود دستخوش انحرافات اصولی از مارکسیسم - لنینیسم بوده و دچار گرایشات اپورتونیستی و تجدیدنظر طلبانه هستند. صرف نظر کردن از ایده رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، مقید دانستن مبارزه طبقات به "عرف" و "ضوابط منطقی" و صرف نظر کردن از شعارسیاست مستقل پرولتاری در انقلاب دمکراتیک راه را برای بروز انواع گرایشات رویزیونیستی و سازش با آنها باز میگذارد. مواضع س.ج.ف.خ. در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی و حزب توده نشان دهنده تزلزل و ناپایداری ایدئولوژیک خرده بورژواشی و سازش با رویزیونیسم میباشد. س.ج.ف.خ. از طرفی رهبری حزب و دولت شوروی را رویزیونیستی میدانند و از طرف دیگر شوروی را یک کشور سوسیالیستی قلمداد میکنند. اگر رویزیونیسم

ایدئولوژی بورژوازی است و اگر رویزیونیسم بیش از دوده‌ه است که در حزب و دولت شوروی تسلط یافته و در سیاست داخلی و خارجی نقش تعیین کننده پیدا نموده، چگونه میتوان آنرا یک کشورسوسیالیستی بحساب آورد. روشن است که وقتی شوروی را یک کشورسوسیالیستی بحساب آوریم، نمیتوانیم در مورد احزاب و جریان‌ات وابسته به آن نیز دیدگاه درست داشته باشیم. روزنامه کار ۲۲ ارگان س.ج.ف.خ. در باره حزب توده میگوید:

"نوسانات موجود در حرکت حزب توده ناشی از فرصت طلبی سیاست بازانه توده ایهاست است که نه تنها به نرخ روز می خورند و اسمش را با "تجربگی" و "پختگی" میگذارند. از این نظر حزب توده ایران، حزبی که استخوانبندی آنرا انجمن مقاطعه کاران خبره تشکیل میدهد دارای هویت ثابت و جا افتاده ای است. لذا در هر مورد خاص در آینده در از مدت ازیل میتوان دریافت که مینا و محور حرکت توده ایها همان سیاست لیبرالی است."

س.ج. این چنین خیانت پیشگی حزب توده و اخلالگری آنرا در جنبش کارگری و وابستگی آن به سوسیال امپریالیسم شوروی را تا حدداشتن یک سیاست لیبرالی کاهش میدهد. این نمونه نشان میدهد که س.ج.ف.خ. در باره حزب توده هیچگاه از موضع اصولی و مرزبندی قاطعانه با رویزیونیسم که خود مستلزم شناخت سوسیال امپریالیسم شوروی میباشد صورت نگرفته و به مشتی شعار خلاصه میشده است. نداشتن دیدگاه، برنامهموسسات پرولتری در مواردی نیز س.ج.ف.خ. را بطرح شعارهای لیبرالی که بدون شباهت به بعضی مواضع حزب توده نبوده است، گشاده است. شعار "مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش" که در واقع مضمون اصلی انقلاب دمکراتیک و فدا امپریالیستی را مخدوش نموده و دیکتاتوری

شاه را از پایگاه طبقاتی یعنی بورژوازی وابسته به امپریا -
لیسم جدا میسازد و عملاً همان شعار "جبهه واحد دیکتاتور" -
حزب توده را تبلیغ میکند. بیژن جزنی در رساله نبرد با
دیکتاتور" چنین میگوید:

"بنظر ما جنبش حاضر که مرحله‌ای است از جنبش‌های بخش
خلق، با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتور" شاه مشخص
میشود"

همان رساله در جای دیگر میگوید:

"در حال حاضر طرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده
- ای نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد"

یا رساله وظایف اساسی میگوید:

"طرح این شعارها بصورت تبلیغی در مرحله کنونی تنها
به تشدید تضاد میان جریان‌های غیر پرولتری با جنبش
کارگری منجر خواهد شد."

۵- سیاست س.چ.ف.خ. هنگام پروامد جنبش توده‌ای

سیاست دنباله‌روانه س.چ.ف.خ. تنها به دوران رکود
جنبش توده‌ای که وظیفه ما رکسیست - لنینیست‌ها در وهله اول
بیدار کردن توده‌ها بوده است مربوط نمیشود، بلکه به هنگام
اوجگیری جنبش توده‌ای ۵۷ - ۵۶ هنگامیکه بورژوازی لیبرال
آشکارا در مسیر سازش با امپریا لیسم و استبداد سلطنتی گام
بر میداشت س.چ.ف.خ. نه تنها فعالانه در افشای خیانت -
پیشگی بورژوازی لیبرال گام برنمیداشت بلکه خود با عدم
ارائه برنامه پرولتری در انقلاب دمکراتیک به دنباله‌روی از

بورژوازی پرداخت. این سازمان نه تنها برنامۀ پرولتری ارائه نداد، بلکه با حمله به شعار "برقرار با دژمهوری دمکراتیک خلق" و جایگزین کردن آن با شعار خرده بورژوازی "برقرار با دژ کمیت خلق" و با موضعگیری در برابر نیروهای که شعار "جمهوری دمکراتیک خلق" را مطرح میساختند، دنباله روی طبقاتی خود را به کمال رساند. رسالۀ "وظایف اساسی... می گوید:

"نتیجۀ قطعی و طبیعی طرح و تبلیغ این شعارهای پیش در جنبش توده ای نظریه میزان آمادگی و توان و سازمان یافتگی نیروهای ذخیره آن، حداکثر منفرد شدن و جدا افتادن طراحان این شعارها از پیروان رشد جنبش خلق و حداقل هرز رفتن نیروها با تکرار توخالی این شعارهاست." (نقل از وظایف اساسی... رسالۀ سپس با آوردن نقل قولی از لنین که میگوید:

"فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دوردارند فقط خوش بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگران زاهدنیهای سوسیالیسم و شیوه های اجرائی آن هنوز تا چه اندازه کم است... این ایده را تلقین میکنند که شعار جمهوری دمکراتیک مربوط به مرحله انقلاب سوسیالیستی و مرحله های است که "درجه اطلاع توده کارگران زاهدنیهای سوسیالیسم" بالا باشد. این تحریف مغرضانه و آشکاری است. لنین در همان کتاب "دوتا کتیک... برای انقلاب دمکراتیک روسیه شعار "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" را میدهد و مطالب بالا را در پاسخ آن کسانی میگوید که معتقدند این شعار به مرحله انقلاب دمکراتیک ربط ندارد و لنین را به عدم درک "جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک" متهم میکنند.

همین برخورداردس .ج.ف.خ. با انقلاب دمکراتیک نشان میدهد که "میزان پائین آمدگی و تشکل طبقه کارگر" بهانه ای بیش نیست و اصولاً س.ج.ف.خ. در عمل اعتقاد به رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ندارد. کمونیستها با صرف نظر کردن از اصول و با سازش طبقاتی نمی توانند آگاهی و تشکل پرولتاریا را بالابردند. بلکه فقط با طرح شعارهای اصولی خود و ترویج آن در میان پرولتاریا است که میتوانند این کار را بکنند. لنین می گوید :

"حال که مردم از دولت جدا شده اند و توده به لزوم استقرار نظم جدیدی برده است حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر ایمن باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید سرنگون شود بنمایند." (دوتا کتیک ...)

"نیروئی که قادر است به پیروزی قطعی بر تزاریسمنائیل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشد. در صورتیکه نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از "مردم" هستند) بین این و آن تقسیم گردد پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسمنبارتست از استقرار دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان" (لنین - همانجا تاکید از ما ست).

کمی پایین تر میگوید :

"حال احتمال این پیروزی تا چه درجه ای است مسئله ای است جداگانه، در این مورد ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی غیر عقلایی نیستیم. ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام مینمائیم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آن را نشان دهیم." (لنین، همانجا، تاکید از ما ست).

"اگر این نیروها کفایت نکرد در این صورت تزار ایسم موفق به بند و بست خواهد شد... در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سرودم بریده و یا حتی - در بدترین حالات به مسخره مشروطه ختم خواهد شد." (لنین، همانجا).

لنین وظایف سوسیال دموکراتها را در موقعیت انقلابی هنگامیکه همه طبقات از انقلاب صحبت میکنند چنین توصیف میکند:

"آقایان آسوا با زدنیه انقلاب را برسمیت می‌شناسند تا بدین وسیله با خطر کمتری از این انقلاب بنبغ - خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار انقلاب "کافی نیست" و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، بی‌گیر و قطعی تعریف شود و ما این تعریف شامل یگانگی شعاری است که میتواند پیروزی قطعی انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است." (لنین، همانجا).

موضع پراگماتیستی س. ج. ف. خ. در مورد "دولت موقت" مبنی بر تائید کارهای درست و انتقاد از کارهای غلط آن! ادا همین سیاست دنباله‌روی و برخورد لیبرالی با مبارزه طبقاتی بوده است. ممکن است به ما انتقاد شود که در ایدئولوژی و سیاست عملی س. ج. ف. خ. تحولاتی انجام گرفته و مشی گذشته از طرف سازمان "عملاً" به کناری نهاده شده و در نوشته‌های متعدد سازمان بطور صریح و غیر صریح مورد نقد قرار گرفته است. و اصولاً ما دام که س. ج. ف. خ. طی یک مبارزه ایدئولوژیک از موضع پرولتاری بطور اصولی بر مواضع گذشته خود نسبت به مبارزه طبقاتی، موقعیت طبقات در انقلاب دموکراتیک، مضمون انقلاب دموکراتیک و... خط بطلان نکشیده و اعلام نظرات جدید را

بصراحت همراه با ردونفی ما رکسیستی - لنینیستی نظرات گذشته و مرزبندی قاطع و روشن نسبت به گذشته ا نجا م نداده باشد

نه تنها این مواضع، مواضع رسمی سا زمان تلقی خواهد شد، بلکه لیبرالیسم موجود در تفکر و سیاست سا زمان همچنان ادا مسه خواهد یافت .

رساله " پاسخ به صاحب رفیق اشرف هقانی " از آ خرین - انتشارات س.ج.ف.خ. نشان داد که چریکهای فدائی خلق نه تنها در صد نفی کامل دیدگاه و سیاست غیر پرولتری گذشته خود نیستند بلکه می خواهند با آرایش و توجیه آن، جوهر اندیشه های غیر پرولتری گذشته را حفظ کنند. این رساله سعی دارد در ضمن پاسخگویی به نظریات " رفیق اشرف دهقانی " تا آنجا که امکان دارد حجم بیشتری از گذشته را نجات دهد. رساله نظریات رفیق احمدزاده را متعلق به یک " دوره " و نظریات کنونی سا زمان را متعلق به " دوره نوین " جنبش کمونیستی میداند (ولاجرم در شرایط دیگر حتما " اصول دیگری لازم خواهد آمد .) رساله با این " دوره بندی " اصول ما رکسیسم - لنینیسم را تا حد تطابق آن با دوره ها پایین می آورد :

" اما آنچه را که در اینجا باید مورد توجه قرار دهیم و از پیش روشن سازیم اینست که ببینیم رفیق مسعود احمدزاده جزوه خود را در چه شرایط مشخص نوشته و رفیق اشرف در چه دورانی دارد سخن می گوید " (ص ۳ تا کبدا زمانه است)

رساله در باب اینکه چه کسی وارث حقیقی رزم رفیق مسعود می نویسد :

" امروز رفیق اشرف دهقانی و رفقای مدعی آن هستند که وارث حقیقی رزم رفیق مسعود و دیگر رفقای آن دوره هستند ما در پاسخ می گوئیم وارث حقیقی دیالکتیک هگل در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر طرفداران هگل در همان زمان نبودند

اما ما اصیل بودن را نه در جا زدن و عقیم ماندن که رشد کردن و برخورد دیا لکتیکی کردن با سیستم اندیشگی خود در گذشته می دانیم، آیا این خود رفیق مسعود نیست که در سراسر اثرش با دگما تیسم می‌جنگد و به نقل از دیره از ما می‌خواهد که "تابع‌سختگیریهای دیا لکتیکی زمینی" با شیم؟" (هما نجا ص ۵)

س. ج. ف. خ. خود را وارث حقیقی وزم رفیق احمدزاده می‌داند و مهم‌تر از همه نظریات غیر ما رکسیستی - لنینیستی رفیق احمدزاده و نفی اصول عام ما رکسیستی توسط وی را جنگ با دگما تیسم قلمداد می‌کند و "تابع‌سختگیری های دیا لکتیکی زمینی بودن" در رابطه با اصول عام ما رکسیستی را که رفیق احمدزاده در دفاع از نظریات دیره بیان کرده، بمعنی برخورد دیا لکتیکی جا می‌زند. حال به استراتژی و تاکتیک مراجعه کرده و ببینیم رفیق احمدزاده در چه رابطه‌ای این عبارات را بکار گرفته.

"هما نظور که گفتیم تحت تاثیر یک رشته پیتدا وریها (بخوان ما رکسیم لنینیم) ما ارد که عمیق معاهیم اساسی که دیره در "انقلاب در انقلاب" ... عرضه کرده بود، غافل ماندیم. ... رد ما نه مبتنی بر یک رشته ملاحظات عینی خاص بلکه با تکیه بر اصول کلی ما رکسیم - لنینیم صورت می‌گرفت" (تاکید از ما ست .)

رفیق احمدزاده کمی پایین‌تر از قول دیره نقل می‌کند: "هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب ما رکسیست - لنینیست = پیشاهنگ باشد وجود ندارد. احزاب در اینجا روی زمین وجود دارند و تابع سختگیریهای زمینی اند." س. ج. ف. خ. بجای نفی کامل نظریات رفیق احمدزاده از این دیدگاه که این نظریات غیر پرولتری و خرده بورژوازی است با و نمود کردن آن بعنوان یک مرحله "تجربه" در جنبش

کمونیستی، جهاشمولی اصول عام مارکسیسم - لنینیسم و تجربه^۶ جنبش بین المللی کمونیستی را نفی کرده و مارکسیسم-لنینیسم را تا حد آمپریم تنزل می دهند. نقل قول زیر بخوبی این امر را نشان می دهد:

"در شرایطی که هیچ ارگانی و تکیه گاه هی و هیچ توشه و تجربه ای از گذشته برجای نمانده بود، تلاش نوینی برای پاسخگویی به معضلات جنبش بنحودی آغاز می شود و رفیق احمدزاده در این تلاش جای ویژه ای را بخود اختصاص داده است. او یکی از خلاقترین، سخت کوشترین و موثرترین رفقای آن دوره بوده است."

همه^۶ اینها نشان می دهد که س.ج. فدخ هسته^۶ اصلی اپورتونیستی نظریات رفیق احمدزاده را که تبعیت از "سخت گیریهای دیالکتیکی زمینی" (نه آسمانی!) است حفظ کرده است. بیهوده نیست که این "تبعیت" دیره را به پای بوسسی اپورتونیستهای فرانسوی می کشاند و بخش منشعب س.ج. فدخ، را به آغوش دارو دسته کمیته مرکزی می افکند، نمونه^۶ کامل این بی پرستی و دید غیر پرولتری را در بیانیه س.ج. فدخ، در مورد کردستان بروشنی میتوان مشاهده کرد.

برای کمونیست‌ها مسئلهٔ ملی جدا از مبارزه طبقاتی مطرح نیست، بورژوازی ملیت‌های ستم‌دیده خواهان در اختیار گرفتن کامل بازار داخلی و استقلال سیاسی و اقتصادی برای به جریان انداختن آزادانه سرمایه و استثمار رزحمتکشان است. در حالیکه مبارزه ملی پرولتاریا و زحمتکشان ملیت‌های ستم‌دیده بخشی از مبارزه طبقاتی آنان علیه نظام استثمارگرانه است. ناسیونالیسم بورژوازی تنها خواهان امتیازاتی برای خود در محدوده نظام کالایی است، تا با دست‌بازتری به بهره‌گیری از نیروهای کار زحمتکشان بپردازد. این ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه می‌کوشد تا میان پرولتاریای ملیت‌های مختلف شکاف انداخته و با نیروی توده‌ها استقلال سیاسی و اقتصادی را برای خود تأمین کند. برای بورژوازی "ملیت" بمعنی بازار ملی است و ملی زحمتکشان ملیت‌های مختلف اشتراک منافع واقعی دارند و مبارزه ملی تا آنجا که به پیشرفت مبارزه طبقاتی و وحدت پرولتاریا کمک کند به سود است. از اینرو:

"سیاست پرولتاریا در مورد مسئله ملی (و نیز در مورد سایر مسائل) فقط در جهت‌معینی از بورژوازی پشتیبانی می‌کند، اما هرگز با سیاست آن انطباق نمی‌یابد. طبقهٔ کارگر فقط بمنفع صلح ملی (که بورژوازی نمی‌تواند آن را بطور کامل تأمین نماید و فقط در صورت دموکراسی شدن کامل قابل اجراء است) بمنفع برابری حقوق و بمنفع فراهم نمودن بهترین موجبات برای مبارزه طبقاتی از بورژوازی پشتیبانی می‌نماید." (لنین) "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"

صلح ملی و همبستگی و برادری ملیت‌ها فقط با استقرار جمهوری دموکراتیک و خلق و بطور کامل با استقرار سوسیالیسم

تا مین خواهد شد. کمونیستها همیشه بطور اصولی از "حق ملل در در تعیین سرنوشت" و اصل اتحاد و طلبا نه خلقها پشتیبانی می‌کنند. ولی برای کمونیستها مبارزه ملی از مزبیشبرد مبارزه طبقاتی پرولتاریا و وحدت زحمتکشان ملیتهای مختلف (در مقابل ناسیونالیسم تنگ نظرانه بورژوازی) جدا نیست و شناسائی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" تنها طریق اصولی تحکیم چنین وحدتی است. ولی اینکه مسئله ملی به چه نحوی حل خواهد شد، کاملاً بشرايط مشخص تاریخی و مزبیشبرد مبارزات پرولتاریا بستگی دارد. مسئله مهم تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا است.

"بورژوازی همیشه خواستهای ملی خود را در درجه اول قرار می‌دهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌سازد. برای پرولتاریا این خواستها تابع منافع مبارزه طبقاتی است. از نظر تئوری نمی‌توان از پیش تضمین کرده که آیا این جدا شدن ملت است که انقلاب بورژوازی - دموکراتیک را بپایان خواهد رسانید یا برای حقوق آن با ملت دیگر. چیزیکه در هر دو مورد برای پرولتاریا مهم است همین تکامل طبقه خود می‌باشد." (لنین همانجا، تاکیدهها از ما سته)

۷ مبارزه ملی - طبقاتی در کردستان و نحوه برخورد رفقای فدایی در توضیح ماهیت آن

"بیا نیه س ج، فدخ، دربار ره کردستان بدلیل آکنده بود ن
آن از بینش لیبرالی و دید ژورنالیستی خرده بورژوازی که
تجلیات با رزتفکرو شیوه برخورد خرده بورژوازی را بنمایش
میگذارد، سطر به سطر آن را قابل انتقاد میسازد، از پرداختن
به جزئیات سعی میکنیم "روح" موجود در بیا نیه را که در پیس
عبارات آن نهفته است بیرون کشیده و عمده ترین جلوه های
انحرافی آن را بر شما ریم:

۱ دیداید آلیستی و او ما نیستی خرده بورژوازی
کموننیستها هیچگاه آرمان مبارزه برای امر پرولتاریا و
زحمتکشان را با ایده های تجریدی و او ما نیستی دفاع از
"محرومان" مظلومان، ستمدیدگان مخدوش نمیکند.
حال به بیا نیه نگاهی بیفکنیم:

"کسی که راه حق و حقیقت را پیش گرفته است، کسی که از
مظلومان، از ستمدیدگان، کارگران و دهقانان دفاع می -
کند بی تردید مورد طعن و لعن قرار میگیرد... راستگویی
و حقیقت جوئی و دفاع از حق محرومان بودن شک صاحبان
قدرت را بخشم می آورد."

۲ تحریف مفهوم پیشرو و دید "تمام خلقی"
کموننیستها هیچگاه مفهوم روشنفکرانقلابی طرفدار طبقه
کارگر را تا حد "فدایی خلق" و عیارانی که بنا به "جوهر خود"
همیشه یا محرومانند تنزل نخواهند داد. حالنگاهی به بیانیه
بیفکنیم:

"(فدایان خلق) " جوانانی هستند که بنا به جوهر خود
در برابر هر ظلم و ستمی که روا میشود در هر کجا که حق کشی

وزورگویی باشد... به اعتراض برمیخیزد. فدائی خلقند
وبیا دبیا وریم سرودا نترنا سیونا لرا ؛
"رها بی پرولتاریا امر خود پرولترها ست ا"

۳ در ابها م قرار دادن مرزا انقلاب و خدا انقلاب و فرا را زبیر-
خورد ما رکسیستی با ما هیت هیئت حا کمه
که ونیستها همیشه طبقات متخاصم را به روشنی تصویر کرده
و بر خوردهای موجود در جامعه را از دید طبقاتی تحلیل مینمایند
حال نگاهی به بیانیه بیفکنیم :

"... ما از آنجا که حاکمیت (؟) بنا به ما هیت طبقاتی تیش(؟)
جریان مبارزات ضد امپریالیستی مردم را در نیمه راه
متوقف نمود... "، "در یکطرف توده های قرار داشتند
که خود را آزاد شده احساس میکردند، از یکطرف دیگر عوامل
مردور (!) و سرسپرده رژیم سابق..."
بیانیه با تحریف و مبهم کردن مرزا انقلاب و خدا انقلاب
چنین میگوید :

"خلق کرد در مورد خدا انقلاب در منطقه میگوید : خدا انقلاب
عبارتست از خا نها و فئودالها و بقایای مزدور را رژیم سابق
(پالیسیا ن و سالا رجا ف و غیره) و سایر مرتجعین مطلق
کسانیکه با خواستهای حق طلبانه خلق کرد به مخالفت بر-
خاسته و در راه..."

گویی خلق کرد با آه و ناله و با استرحا مدولت شوونیست و
ضد انقلابی را خطاب قرار داده که : "اشتباه نگیرید آقایان
انقلابی ! ما ضد انقلاب نیستیم ، ضد انقلاب خا نها و عوامل رژیم
سابق هستند ." گویی برای بورژوازی حاکم که راه خیانت و
متوقف کردن دامنه انقلاب را در پیش گرفته است ، ا بدا "جایی
در صف ضد انقلاب نیست ، ولی طفره رفتن از واقعیات کار را به
تناقض گویی میکشاند . چه در همین بیانیه درجایی دیگر از
قول خلق کرد میگوید :

"ما خواستار خود مختاری در چهار چوب ایران آزاد و دموکراتیک هستیم و این امر تحقق نخواهد یافت مگر با سرکوب و نابودی تمامی فئودالهای چپا و لگرو مرتجعین محلی و پیشبردقا طعانه میازده فدا مپریالیستی و ضد سرمایه داری وابسته"

۴ = پرده پوشی مضمون طبقاتی حرکت هئیت حاکمه کمونیستها منافع طبقاتی را تعیین کننده حرکت طبقاتی دانسته و هیچگاه با پرده پوشی مضمون طبقاتی حرکت طبقات حاکمه شعور طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان را زایل نمیکنند. حال نگاهی به بیانییه بیفکنیم:

"آنان که بتاریکی بقدرت رسیده اند (؟) با تنگ نظری، انحصار طلبی، برتری جوئی، ندام کاری و محاسبات غیر واقعی و خیالی خود جنگی شوم، ناخواسته و خانمان برانداز را در بخشی از میهن ما شعله ور ساخته اند."

"ما زمان چریکهای فدائی خلق... نمی تواند و نباید برای جلب حسن نظر آنان که اشتباه می کنند و اشتباهان بقیمت خون هزاران هم میهن ما تمام میشود... از بازگو کردن حقایق برای مردم میهن خویش چشم پپوشد."

"حوادث نقده، مریوان و اکنون پاوه در سرا سر کردستان نشان می دهد که توده مردم کرد اعمتادی به سیاست نیروهای حاکم ندارد و این واقعیتی است که نادیده انگاشتن آن (تنها) نادیده انگاشتن واقعیات، نسه منافع طبقاتی (||)، عامل اصلی توسل به راه حل نظامی و لشگر کشی به کردستان است."

۵ = تزلزل خرده بورژوازی در افشای عملیات جنایتکارانه: کمونیستها در محکوم کردن و ناختن بر جنایتکاری ارتجاع هیچگاه با کلمات بازی نمی کنند و از افشای واقعیت بشدیدترین وجه ممکن هر اسی بدل راه نمی دهند. حال نظری بسه

بیا نیه بیفکنیم : "اگر راه حل نظامی و سرکوب شدید خلق کرد و سایر خلقها می توانست چاره (؟!) کارها شد مسلما مدتها قبل نتیجه داده بود"، "این واقعیتی است که نادیده انگاشتن آن عامل اصلی توسل به راه حل نظامی و لشکرکشی به کردستان است"، "چرا با لشکرکشی نظامی به کردستان مخالفتیم؟"

اشتباه نکنید! این عبارات، نگاشته یک ژورنالیست لیبرال ویا "روزنامه مردم" نیست بلکه از آن س.چ.ف.خ. است. معمولا اصطلاح مخالفت با راه حل نظامی از طرف لیبرالها بقصد سکوت درباره بر "اصل مطلب" و بحث درباره "روش" بکار می رود.

تجلی "پیشتر از اندیشی در بیان علت بروز جنگ و هدف آن علت واقعی بروز جنگ در کردستان چه بوده است؟ خیانت کاری بورژوازی به انقلاب، حفظ و بازسازی سیستم سرمایه داری وابسته، سازش با امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و ممانعت از پیشرفت دامنه انقلاب دموکراتیک با سرکسوب زحمتکشان و خلقها، یا اینکه مبارزه با فلان یا بهمان حزب؟ حال نگاه بی نیه بیفکنیم:

"هسته اصلی این مبارزه، جدا کردن خلق کرد از حزب دموکرات کردستان و سایر سازمانهای انقلابی و مبارز آنست"

بررسی اجمالی حزب دمکرات کردستان

قبل از پرداختن به مواضع و نحوه برخورد رفقای فدائیی نسبت به حزب دموکرات کردستان تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ما مختصراً به مواضع، نظرات و محتوای طبقاتی این حزب در سالهای اخیر و عملکردهای کنونی آن میپردازیم. سازمان اولیه این حزب در حدود ۲۵ سال پیش بوجود آمد و تقریباً یکسال (۲۴-۲۵) تحت رهبری عناصر مترقی-ملی همچون قاضی محمدباایجاد جمهوری مهاباد قدرت را در محل در دست گرفت.

پس از یورش قوای نظامی شاه مزدور در سال ۱۳۲۵ و شکست حکومت ملی قاضی محمد در محل این سازمان به شعبه ایالتی حزب توده تبدیل گردید که تحت نام دموکرات عمل مینمود. طی دهه چهل عناصر مبارزان انقلابی کرد با مرزبندی سیاسی آنها و پورتونیسیم و سازشکاری حزب یکجریان انقلابی را در سالهای ۴۷-۴۵ پایه گذاری کردند که به جنبش خلق کرد تحرک و غنای بیشتری بخشید، اما این جنبش انقلابی که در رأس آن انقلابیونی چون رفیق شریف زاده و دموکراتهای انقلابی چون ملا آواره و... قرار داشتند با یورش همه جانبه و جنایتکارانه ارتش مزدور شاه خائن تحت فرماندهی اویسی جلاد سرکوب گردید. رهبری حزب دموکرات فرصت طلبانها را این شکست در توجیه سیاست محافظه کارانه و بی عملی خود بهره جست و در خارج از کشور هم چون برادران تنی خود (رهبران حزب توده) در انتظار فرصت نشست و با وجگیری مبارزات خلق در سالهای اخیر به ایران نقل مکان کرد. بویژه بعد از قیام با استفاده از خلاء سیاسی

موجود در کردستان و بهره‌گیری فرصت طلبانه از سابقه مبارزاتی حزب در گذشته، دورتوانست سرعت به زمان - یابی مجدد دست بزند .

نگاهی به برنام‌ها و اساسنامه و ترکیب رهبری :

درباره اساسنامه حزب دموکرات مصوبه کنگره ۱۹۷۳

چنین ذکر شده :

"۳- آرمان نهائی حزب دموکرات کردستان ساختمان

جامعه‌ا دلانه سوسیالیستی است"

"۲۳- زمین به‌کسی متعلق است که روی آن کار میکند .

همه زمینهای دشمنان خلق در بین دهقانان فاقد

زمین تقسیم میشود"

همچنین ماده ۳ اساسنامه میگوید :

"حزب دموکرات کردستان در فعالیت خود از نظوری علمی

تکامل جامعه‌پرووی میکند"

در اساس این حزب عناصر ملی - لیبرال و رویزیونیست -

های مدرن (نوع حزب توده‌ای) قرار گرفته‌اند، جناح‌های

رهبری حزب علیرغم پوشش ایدئولوژیک متفاوت (رویزیو -

نیستی و لیبرال ناسیونالیستی) مجموعاً نمایندگی بورژوا-

زی را دارند. خط مشی سیاست آن اساساً بورژوائی و تضاد

این حزب با بورژوازی حاکم از مقوله تضاد بورژوازی ملت

ستمدیده (با تمامی خصوصیات بورژوازی در مرحله انقلاب

دموکراتیک توده‌ای در عصر امپریالیسم) با بورژوازی ملت

حاکم استمگراست. بدون شک در درون حزب گرایش خرده -

بورژوائی دموکرات وجود دارد که در رهبری نماینده نداشته

و در خط مشی عمومی و سیاست عملی حزب بردوتا شیرقاب -

توجهی ندارد. حزب بخش قابل توجهی از خرده بورژوازی مرفه

شهری و خرده مالکان و دهقانان متوسط کرد را در بر گرفته است .

ترکیب رهبری ، برنامه و اساسنامه مصوبه سیاست و

خط مشی آن ماهیت بورژوازی و نقش و حضور فعال جریان رویزیونیستی مدرن در آنرا آشکار میکند. در مورد مسئله وابستگی حزب‌ها منطبق بر دستور قسمت اول همین مقاله در پیکار ۲۸ ذکر کردیم مسئله وابستگی اش اساساً جنبه ایدئولوژیک - سیاسی و طبقاتی داشته و تکیه بر مزدور بودن و جاسوس بودن عنصری انحصاری از رهبری در بیان خلعت و وابستگی و سیاست - های حزب را نادرست میدانیم .

با اینکه برنامۀ حزب هدف نهائی خود را با صلاح ساختمان جامعه عادلانه سوسیالیستی (نوع حزب توده‌ای) قرار داده و اساساً ماه آن می‌گوید: "حزب دمکرات کردستان در فعالیت خود از تئوری علمی تکامل جامعه پیروی میکند"، ترکیب طبقاتی آن به موجب ماده ۲ اساساً شامل طبقات مختلف کردستان میگردد. همانطور که فوقاً ذکر شد و خط و مشی و سیاست عملی حزب سیاستی است بورژوا - لیبرالی که آشتی طبقات را تبلیغ کرده و در محدوده تنگ ناسیونالیسم بورژوازی خواهان "حل" مسئله ملی است و در این راه با اعتبار ما هیتش برای دستیابی با هدف خود از سازش و بندوبست با بورژوازی حاکم و بانبروهای ضد خلقی چه در منطقه ما نند فئودالها و قیاده موقت و چه سوسیال امپریالیسم شوروی و یا حکومت ضد خلقی عراق ابائی ندارد .

حزب دمکرات و مسئله ارضی

نا بودی تمام اشکال ما قبل سرمایه داری یکی از اساسی -
ترین مسائلی است که حل آن وظیفه انقلاب دمکراتیک است .
حل مسئله ملی کردستان از مبارزه دهقانان زحمتکش بوعلیه
بقایای ملاکین و خانها جدائی نا پذیر است .

امروزه مبارزه دهقانان زحمتکش کرد علیه ملاکین و بقایای
فئودالیسم یکی از مضامین اصلی مبارزه خلق کرد را تشکیل
میدهد . رهنمود برنامہ پرولتاریائی اینست که با مصادره
اراضی مالکین بنفع دهقانان زحمتکش میتوان راه غلبه بر
موانع پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در این منطقه عقب -
افتاده را هموار کرد . حال ببینیم سیاست حزب دمکرات
کردستان در مورد مسئله ارضی چیست . کمیته مرکزی حزب
دمکرات در یکی از اعلامیه های خود در باره مسئله ارضی هم از
ملاکین که به اراضی دهقانان هجوم آورده و خواهان بهره های
مالکانه هستند و هم از دهقانان زحمتکش که بحق زمینهای
ملاکین را مصادره کرده و از هستی خود در مقابل هجوم وحشیانه
آنان دفاع میکنند انتقاد کرده و چنین می گوید :

"... متأسفانه دونوع برداشت نادرست از مسئله ارضی
بوجود آمده است . از یکطرف در بعضی نقاط برداشت
نا درست صاحبان زمین (!!) موجب تجا و زودست اندازی
به کشاورزان شده ... و از طرف دیگر برخی از برادران
خوش نشین ما چنین می پندارند که اکنون دیگر هرج و مرج
و بی بندوباری (!!) حکم فرماست ... هرکس مستقلاً میتواند
زمین مالک قبلی و یا مزرعه همسایه خویش را غصب کرده و
شخم بزند" . (تا کیدا زماست) .

اعلامیه مزبور تحت پوشش دفاع از وحدت خلق کرد مبارزه
دهقانان زحمتکش با ملاکین ضد خلق را منکوم میکند . چنینی

است مفهوم پیروی از "تئوری علمی تکامل جامعه" برای
ساختمان جامعه عادلانه "سوسیالیستی" و "واگذاری زمینهای
مخلوق بدهقانان بی زمین" زدیدگاه حزب دمکرات!!

س.چ.ف.خ و حزب دمکرات کردستان

س.چ.ف.خ بجای پیش گرفتن یک سیاست پرولتری نسبت
به حزب دمکرات یعنی افشای لیبرالیسم و سازشکاری آن و
سعی در خارج کردن توده ها از توهم و راهائی از نفوذ این حزب
به آرایش آن پرداخته و با دنباله روی از آن به زانده حزب
دمکرات در کردستان تبدیل شده است. بیانیس.چ.ف.خ در
باره کردستان می گوید:

"این روزها در هر گوشه از ایران می شنویم که مبارزه وسیعی
را علیه حزب دمکرات کردستان و سایر سازمانهای انقلابی
خلق کرد، سازمان داده اند. هسته اصلی این مبارزه
جدا کردن خلق کرد از حزب دمکرات کردستان و سایر
سازمانهای انقلابی و مبارزانت است. این روزها اینطور
تبلیغ میشود که گویا آراء مردم بسود حزب دمکرات در
انتخابات مجلس خبرگان نتیجه تحمیل و فشار اسلحه
بوده است و دهقانان کردها چکدام حزب دمکرات را قبول
ندارند... اگر آراء خلق کرد می پرسید آنها رای خود
را به حزب دمکرات کردستان دادند و اگر نظر خلق کرد را در
مورد نمایندگان محترم نمی شمارید آن مسئله دیگر
است. چنانچه واقع بین باشیم، چنانچه به حقایق گردن
نهمیم یا دیدپذیریم که توده خلق کردها سازمانهای انقلابی
خود اعتقاد دارند و آنان را نماینده خود می شمارند." (همه
جا تا کیدا زماست).

آیا هیچگونه وجه تشابهی بین این برخوردس.ج.ف.خ. و به یک حزب بورژوازی یا آنچه که تا کنون در مورد سیاست و شیوه برخورد کمونیست‌ها نسبت به احزاب بورژوازی گفته ایم میتوان یافت؟

س.ج.ف.خ. با قراردادن کلید "سازمانهای سیاسی خلق کرد" در یک ردیف و با سکوت کامل درباره ما هیت لیبرالی و سازش-کارانه حزب دمکرات و "انقلابی" فلمدا دکردن آن مرزبندی نیروهای طبقاتی با اهداف متضاد را مخدوش کرده و به دنباله روی توده‌ها از لیبرالیسم کمک نموده و یکبار دیگر مباحثه را از یاد برده است.

گویا از نظر س.ج.ف.خ. یک سازمان سیاسی "صرف نظر از محتوا و تعلق طبقاتی آن" صرفاً اینک یک سازمان سیاسی است نماینده خلق محسوب میشود:

"چنانچه اساساً معتقد باشم که سازمانهای سیاسی کسود نماینده خلق گردنیستند. چگونه خواهیم توانست از طریق مذاکرات و طرق سیاسی، نه نظامی مسئله کردستان را حل کنیم؟"

آیا این بجز دفاع از بورژوازی و راه "حل" مسئله کردستان از موضع و تمایلات خائنان بورژوازی است؟ نتیجه ایمن سیاست چیزی جز هدایت کردن توده‌های زحمتکش کردبسه دنباله روی و بزانگه بورژوازی تبدیل شدن است؟ و ایمن "نماینده" "انقلابی" خلق کرد مسئله ملی را بجز در محدود ه خواست بورژوازی و همدستی و بندوبست با بورژوازی ملت‌های دیگر بضرر پرولتاریا و زحمتکشان "حل" خواهد کرد؟

"وظیفه فعال ادامه، به فرجام رساندن و رهبری انقلاب دمکراتیک بر عهده پرولتاریا قرار گرفته است. انجام این وظیفه تنها در صورتی ممکن است که پرولتاریا بتواند توده‌های خرده بورژوازی دمکرات، بخصوص

دهقانان را در مبارزه علیه استبداد و بورژوازی لیبرال
 خیانتکار ریدنبال خود بکشاند" (لنین - شیوه برخورد...)
 حتی بفرض محال هم که حزب دمکرات به قول رفقای فدائی
 یک حزب دمکراتیک با گرایشات لیبرالی "باشد و ایستادن
 قضاوت رفقا نیز صرفاً از این ضعف باشد که تاکنون تحلیلی
 جامعی از حزب دمکرات کردستان ارائه نشده است". ببینیم
 در این حالت و با این ارزیابی مفروض هم برخورد از مواضع
 پرولتری چگونه باید باشد؟

"نوسان در دهقانان و احزاب دمکراتیک دهقانی اجتناب
 ناپذیر است. حزب سوسیال دمکرات (کمونیست) لحظه‌ای
 هم نباید ترس اینکه مبادا چنین نوساناتی منجر به
 انزوا شود، دست و پای خود را گم کند، هر بار که ترودویگها
 از خود عدم شهادت نشان میدهند و به دنباله‌روی از
 لیبرالهای می‌افتند، ما باید بدون ترس و با قاطعیت تمام
 با ترودویگها مقابله و سستی و ناپیگیری خرده‌بورژوازی
 آنان را افشا و عقیم کنیم." (لنین - همانجا)

"بگذارید دهقانان بدانند ما با یاری استفاده از حقایق
 این راه آنها نشان دهیم که تنها حزب کارگران مدافع
 واقعاً قابل اعتماد و با ایمان منافع نه تنها سوسیالیسم
 بلکه همچنین دمکراسی، نه تنها مدافع همه کارگران و
 مردم دربند استعمار، بلکه همچنین مدافع منافع تمام
 توده‌های دهقانی که علیه استعمار فئودالی می‌جنگند،
 می‌باشد." (همانجا)

حداقل طی یکسال گذشته عملکردها و مواضع و سیاست
 حزب دمکرات در برخورد با مسائل و رویدادهای سیاسی، برخورد
 با مسئله ارضی و اتحادیه‌های دهقانان، برخورد با قیاده
 موقت فئودالها و خوانین، موضعگیری در جریان سندج در
 اسفندماه، جریان مریوان و... و اعلام موضع نسبت به مسئله

ملی از طرف رهبران حزب و برخورداران با دولت قبل ازتها جم
نظامی هیئت حاکمه در کردستان، جلوه‌های آشکار سیاست
لیبرالی و سازشکارانه (با حداقل بقول رفقا گرایشات
لیبرالی) آنها برای رفقا قابل توجه نبود که با افشاگری
این سازشکاریه‌ها و سیاستهای لیبرالیستی، در موضعگیری‌شان
نسبت به حزب در هنگام مقابله نظامی حزب با آنها جم نظامی
هیئت حاکمه در کردستان به‌این جنبه هم توجه کرده و آنرا
سازمان عمده و در راس سازمانهای انقلابی و نماینده خلق
کرد معرفی نکنند؟!

رفقای فدائی در نشریه کارشماره‌های ۳۲ و ۳۳ در مثنی
"انتقادی" از مواضع "کنفرانس وحدت" و بیانیته آن در مورد
کردستان با ردیگر با مشخص کردن پایگاه انتقادی خود مبنی
بر دفاع از شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، خود بدستی بر
جلوه مهمی از تزلزل ایدئولوژیک خرده بورژوازی در سیاستها
و نظرات خویش مبنی بر سازش و دنباله روی از بورژوازی تکیه
کرده‌اند. چرا که تظاهرا این تزلزل و ناپایداری نسبت به
مارکسیسم - لنینیسم تا آنجا که مربوط به مرزبندی جنبش کمونیستی می -
شود در موضعگیری نسبت به رویزیونیسم اهمیت بیشتری میابد .
س.چ.ف.خ. با تکیه بر همین اختلاف اساسی خود (موضع -
گیری نسبت به رویزیونیسم) با نیروهای جنبش کمونیستی ای
که با رویزیونیسم مدرن و شوپا (سه‌جهانی) مرزبندی روشنی
دارند روی برخورد های لیبرالی خود نسبت به جریانات بورژوازی
تاکید میکنند .

"در میان کمونیستها در مواردی این تلقی بچشم میخورد
که گویا اعتقاد به احیای سرمایه داری در شوروی و بطور
کلی پذیرش تزا استحالته مجدد اردوگاه سوسیالیستی و
تبدیل آن بیک اردوگاه امپریالیستی نوین به عمل و
مبارزه امروزین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان خلق ما

ارتباط ندارد" (نشریه کار - شماره ۳۲ مقاله کنفرانس وحدت با موضوعگیری سیاسی ۰۰۰)

واژه‌های پیگانه در دادا مهبیانیه مربوط به کردستان به توضیح مواضع خویش نسبت به حزب دمکرات کردستان می‌پردازد ما برخورداران نقادانی مان در مورد مواضع رفقای فدائیی نسبت به رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم بطور جداگانه در مقالات "درا فشاء" سوسیال امپریالیسم: "در پیکار پیش برده و دادا مهبیانیه داد. در اینجا روی این نکته تکیه می‌کنیم که چگونه مواضع رفقا و نحوه برخورد لیبرالی شان نسبت به جریان‌ها و احزاب بورژوازی، در تمامی زمینه‌های مختلف (برخورد با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم، برخورد با بورژوازی حاکم و...) کل همیسته‌ای از تجلیات تزلزل‌ناپذیر ایدئولوژیکی و ناپایداری نسبت به مارکسیسم - لنینیسم را ارائه می‌دهد. امری که ضرورتاً بمفهوم در خدمت ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفتن است.

خصالت نمایی و اصرار در شیوه برخورد غیر مارکسیستی

رفقای فدائی در نشریه کار شماره ۳۳ در توضیح "تکمیلی" و "تصحیحی" بیانیه کردستان با این مقدمه که:

"... می‌پذیریم که بیانیه کردستان نتوانست تصویری واقعی و درستی از حزب دمکرات کردستان ارائه دهد و از آنجا که تحلیل جامعی از حزب دمکرات کردستان تا کنون ارائه نشده است موضع سازمان در باره این حزب در ذهن نیروها عملاً مخدوش شده."

مواضع خود را نسبت به حزب دمکرات چنین ارائه می‌دهند:

"حزب دمکرات کردستان چنانچه از نام آن پیداست نه یک سازمان پرولتاریائی (!؟) که یک سازمان دمکراتیک است که یک جناح آن راناسیونالیستهای کردتشیکیل میدهد و جناح دیگر مارکسیست هائی (مارکسیسم بورژوائی و نه انقلابی) هستند که بنیاد تفکر آنان همان دیدگاههای حزب توده ایران است." تا کیدازماست - و در جای دیگر مقاله :

"از آنجا که ما معتقد نیستیم حزب دمکرات کردستان یک جریان مارکسیست - لنینیست است ما آنرا در درون جنبش کمونیستی ایران قرار نخواهیم داد. ما معتقدیم حزب دمکرات کردستان یک جریان دمکراتیک با گرایشات لیبرالیستی است..."
و در جای دیگر مقاله :

"حزب دمکرات حزبی است معتقد به سازش طبقاتی و تخفیف مبارزه طبقات در کردستان" ویا :

"حزب دمکرات به دهقانان توصیه میکند اکنون که مسئله ملی در میان است درست نیست علیه آنها باها وزمینداران اقدامی بکنند، اول مسئله ملی را حل کنیم بعد به اختلافات درونی خودمان بپردازیم، با اعتقاد ما کوشش در جهت عمده کردن مسئله ملی و تحت پوشش مسئله ملی به استقبال آشتی طبقات رفتن یک سیاست کاملاً بورژوائی است. سیاستی است که نه تنها مسئله را حل نمیکند بلکه اتکاء به زمینداران و بورژوازی کرد باعث میشود که چرخ مبارزه ملی نیز کندتر شود و خیانت آنان فرصت پیشبرد مبارزه را از خلق کردبارستاند." (همه جاتا کیدازماست)
جالب توجه است که رفقا حزبی را که بقول خودشان یک جناح آن راناسیونالیستهای کرد و جناح دیگر آن "مارکسیست" هائی (مارکسیسم بورژوائی) هستند که بنیاد تفکر آنان همان

دیدگاه‌های حزب توده ایران است "چنانچه از نام آن پیداست" یک سازمان دمکراتیک ارزیابی میکنند!

آخر فقا این جناح‌های "ناسیونالیستی" و "مارکسیسم بورژوازی" حزب دمکرات کردستان نمایندگی کدام طبقه را دارند؟ منافع وایدئولوژی کدام طبقه را نمایندگی میکنند و این "سیاست کاملاً بورژوازی" حاکم بر حزب دمکرات و برنامه و تاکتیک آن مدافع تا مین‌کننده منافع کدام طبقه اجتماعی واقعاً موجود است؟ چگونه شما از روی نام این حزب آنرا یک سازمان دمکراتیک ارزیابی میکنید؟

این عملکرد کدام ایدئولوژی است که با شیوه برخورد خلعت‌نمایی، آنجا هم‌گه به جنبه‌های از واقعیت میرسد در توجه این سیاست کاملاً بورژوازی حزب و مخدوش کردن مرزبندی طبقاتی نیروها برآمده و با یک عقب‌نشینی آشکارا دامنه میدهد که:

"عمده‌کردن مسئله ملی منحصربه‌دمکراتها نیست، خلط کرد عموماً در سطوح متفاهوت تحت تاثیر نامیونالیسم قرار دارد که طبیعتاً ناشی ازستم ملی است." و "هم‌اکنون بویژه پس از یورش وحشیانه ارتش و پاسداران و کشتار خلق کرد آشکارا تضادهای طبقاتی با زهم بیشتر به فرا موشی سپرده شده و تحت الشعاع مسئله ملی قرار گرفته است" و دست‌آخرا ینکه: "اینست حاصل پیشبرد سیاسی خسرده - بورژوازی و بورژوازی ناسیونالیستی که در متن سرکوب وستم طولانی و سنگین سرمایه‌داری ستمگر در جامعه طبقاتی مانهضت خلق کرد را در حصار خود گرفته است"؟! نه رفقا! این نحوه برخورد انتقادی شما نقد کمونیستی احزاب بورژوازی نبوده و چیزی جز خلعت‌نمایی ساده و در عین حال شدیداً متناقض نیست که تزلزل ایدئولوژیک خسرده - بورژوازی را بتماماً میگذارد. چرا که در ادامه این خلعت‌

نمائی آنجا که مقاله‌ها گزیرا زبیا ن "سیاست کا ملا بورژواشی" حزب دمکرات میشود بلافاصله با اطلاق خصلت نا سیونالیستی به "عموم خلق کرد در سطوح متفاوت" ما هیت طبقاتی بورژواشی حزب دمکرات با این سیاست مشخص بورژواشی پرده پوشی میشود، این تا شیرپذیری از نا سیونالیسم در سطوح متفاوت و خصلت نا سیونالیستی هم از نظر رفقای فدائی و بایک شیوه توجیه کارانه‌های از "ستم ملی" است و نه‌های از حضور عینی طبقات بورژوازی و دهقانان کرد با منافع طبقاتی مختلف و متضاد، نه‌های از مواضع طبقاتی مختلف بورژوازی، دهقانان و کارگران در برخورد با ستم ملی و بقایای مناسبات ارتجاعی فئودالی در جامعه سرمایه‌داری وابسته ما .

نتیجه عملی این شیوه برخورد رفقا واضح است: پرده پوشی مواضع طبقاتی مختلف در مبارزه ملی و میدان دادن به پیشرفت سیاستهای ضدپرولتری بورژوازی.

اطلاق خصلت نا سیونالیستی به تمام مواضع طبقاتی غیرپرولتری و قرار دادن آنها در پوشش مبارزه برای مسئله ملی و پوشاندن مرزبندی‌های طبقاتی ابدان نشانه یک نقد مارکسیستی نیست .

"اگر نشان ندهید که منافع چه طبقاتی و چه منافع خاصی در ما هیت احزاب مختلف و سیاست‌هایشان در حال حاضر نقش غالب دارند در واقع این مارکسیسم نیست که بکار بسته‌اید و با کار خود در واقع تئوری مبارزه طبقاتی را رد کرده‌اید" . (لنین - برخورد با حزب بورژواشی)

تصادفی نیست که رفقای فدائی با این گونه تحلیل و این دیدگاه خود وظیفه کمونیست‌ها را در برخورد با حزب دمکرات چنین تعیین میکنند:

"برخورد کمونیست‌ها با حزب دمکرات باید بر پایه خط مشی و سیاست آن حزب صورت گیرد و نه بر پایه مبارزه بنسب"

"اپورتونیسیم" در درون آن، مبارزه ایدئولوژیک با آنان نه بر پایه تصحیح انحراف آنان از مارکسیسم - لنینیسم، بلکه برای توضیح ماهیت خرده بورژوازی و دمکراتیسم غیرپرولتری حزب برای جنبش کمونیستی ایران است (!؟) زیرا شرط اتحاد نیرو با حزب دمکرات دقیقا درهمین مرز بندی قاطع نهفته است."

(همه جا تاکید است)

می بینیم که در این تعیین وظیفه، نه افشا و طرد لیبرالیسم و نه سیونالیسم بورژوازی مطرح است و نه راه‌نمایی توده‌های دمکرات کردار ز قید سیاست بورژوازی حزب دمکرات و تلاش برای تحقق آرمان انقلابی زحمتکشان و نه تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی دمکراتیک در میان توده‌های کرد و متشکل نمودن ورهیری آنان تحت یک سیاست پیگیر پرولتری برای پیشبرد و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک و ضدا مبریا لیستی بلکه تمامی وظیفه برای آگاهی جنبش کمونیستی ایران از ماهیت خرده بورژوازی و دمکراتیسم غیرپرولتری حزب و متقا عد کردن کمونیستها به دمکرات بودن "حزب دمکرات" برای اتحادشان با حزب دمکرات خلاصه میشود. تا آنان نیز همچون خود رفقای فدائی بزائده و دنباله‌رو حزب دمکرات تبدیل گردند!

رفقا شما با گفتن اینکه "آری حزب دمکرات همیشه خواستهای ملی خود را در درجه اول قرار داده است، حزب دمکرات بنا به ماهیت غیرپرولتری خود تصور میکند آشتی طبقاتی، بهترین طریق پیشبرد مبارزه ملی برای کسب حقوق برابر تضمین می نماید و بخصوص تاکید میکند که در کردستان هر سیاستی که بخواهد مبارزه ملی را تحت الشعاع مبارزه طبقاتی قرار دهد سیاستی "غیر عملی" است..." و تا زمانی که شما عملا سیاست لیبرالی تان را در این مورد، تبلیغ و اجرا

می کنید، برای حزب دمکرات با سیاست بورژوازی اش هیچ جای نگرانی نیست!

رفقا! این حزب دمکرات نیست که دستخوش توهم با شده تصور کند آشتی طبقاتی بهترین طریق پیشبرد مبارزه ملی است بلکه او در پیگیری منافع تنگ نظرانه و محدود طبقاتی خود (بورژوازی) سیاست آشتی طبقاتی را بهترین طریق تا مین منافع خویش، در ضدیت با خواسته های انقلابی و دمکراتیک توده ها میدانند و از همین موضع طبقاتی ضد پرولتری خویش است که تا کید میکنند در کردستان هر سیاستی که بخواهد مبارزه ملی را تحت الشعاع مبارزه طبقاتی قرار دهد سیاستی "غیر عملی" است.

آری، رفقا!

'بگذار این "عملی" نباشد ولی در عمل مطمئن تر از هر چیز دیگری دمکراتیک ترین راه حل های ممکنه را تضمین می کند... آنچه بیش از همه مورد توجه بورژوازی است، "قابل اجرا" بودن این خواست است و سیاست دائمی و بندوبست وی با بورژوازی ملت های دیگر بضرر پرولتاریا از اینجا ناشی میشود، ولی برای پرولتاریا موضوع مهم عبارت است از تحکیم طبقه خویش بر ضد بورژوازی و تربیست توده ها با روح دمکراسی پیگیر و سوسیالیسم، بگذار فرصت طلبان این را غیر عملی بخوانند، ولی علی رغم فتوایها و بورژوازی ناسیونالیست این یگانگی تضمین عملی وحدت تضمین برابری حقوق ملی و صحیح است. تمام وظیفه ای که پرولتاریا در مورد مسئله ملی بر عهده دارد از نقطه نظر بورژوازی ناسیونالیست هر ملیتسی "غیر عملی" است. زیرا پرولتاریا دشمن هرگونه ناسیونالیسم است". (لنین - درباره خود مختاری فوریه ۱۹۱۴ - تاکید از ما است).

سازمان چریکهای فدایی خلق
و مسئله قدرت سیاسی حاکم

سیاستهای راست روانه‌ای که سازمان چ. ف. خ. در قبال اوضاع سیاسی جامعه و در مرکز آن، مسئله قدرت سیاسی حاکم در پیش گرفته است، چشم‌انداز تا سف‌باری از حرکت این سازمان در اوضاع کنونی را تصویر می‌نماید. این مواضع تاکنون از جانب برخی نیروهای م. ل. مورد برخورد قرار گرفته است اما اهمیت موضوع ما را بر آن داشت تا خطوطی از مواضع این سازمان را در عرصه سیاست مورد بررسی انتقادی قرار دهیم. این انحرافات تجلیات گوناگونی داشته‌اند. اما دو جنبه اساسی از این برخوردها که ریشه تمامی سیاستهای اخیر این سازمان را تشکیل میدهد، برخورد این سازمان به "موضوع قدرت سیاسی" و "دولت" کنونی است و دیگری نحوه برخورد آنها به خرد - بورژوازی. ما در اینجا میکوشیم تا موضوع اول را از نزدیک مورد بررسی قرار داده و برخی آثار و عوارض آن را در سیاستهای این سازمان در عرصه مبارزه طبقاتی تا آنجائی که ممکن است نشان دهیم.

۱- قدرت سیاسی

مسئله اساسی هر انقلاب

"مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است ، بدون توضیح این مسئله نمیتوان ازهیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری برآن صحبت کرد" (لنین - درباره قدرت دوگانه)

این سخن را به جرات میتوان بنیاد اساسی تمام آموزش - لنین در عرضه سیاست بشمار آورد ، صحت آن در عمل بارها تکرار شده است و بارها تکرار خواهد شد ، اما در هر تکرار خود با زهم جوهر اساسی لنینیسم را با درخشندگی و شفافیت هر چه بیشتری در جلو دیدگان ما نمایان میسازد .

هیچ انقلابی در سراسر جهان بدون پرداختن به این مسئله اساسی بدون درگیر شدن با آن و بالاخره بدون توضیح دقیق تمام مسائلی که پیرامون این مسئله اساسی مطرح میشود ، نتوانسته است و نمیتواند گامی بسمت پیروزی واقعی ، بسمت رهایی زحمتکشان از قید و بند اسارت و بردگی بجلو بردارد و به پیروزی واقعی برسد ، چرا که مسئله قدرت حاکم و بعبارت دیگر مسئله "دولت" هسته مرکزی هر انقلاب و تمام مبارزات طبقاتی در سراسر جوامع گیتی است ، بنا بر این بیهوده نیست که این مسئله اساسی ، یعنی دولت به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن ، در جنبش کمونیستی بین المللی همواره محور اساسی مشا جرات بوده است و در آینده نیز خواهد بود ، بسیاری از شکافها ، گسیختگی ها ، واگرائیها در درون جنبش کمونیستی جهانی بر پایه اختلاف بر سر این مسئله اساسی یعنی "موضوع

قدرت سیاسی "ودولت ظهور کرده است. لنین میگوید:
"بادر نظر گرفتن هریک از احزاب سیاسی در روسیه ویا در
هر کدام از کشورهای متمدن تر از آن، خواهیم دید که تقریباً
تمام مجادلات، مخالفتها و نظریات سیاسی از مفهـوم
دولت سرچشمه میگیرند." (لنین - مقاله "دولت")
ارتداد از مارکسیسم و ظهور رویزیونیسم در اشکال مختلف
آن از ابتدا تا کنون همیشه را بطنگاتنگی با نحوه نگرش و
برخورد با موضوع اساسی فوق یعنی مسئله قدرت سیاسی و
دولت داشته است و مرز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را در تمام
این دوران، در درجه اول چگونگی برخورد با این مقوله تعیین
میکرده است. چرا چنین بوده است و چرا مسئله دولت و موضوع
قدرت سیاسی این چنین حائز اهمیت سیاسی است؟

می دانیم که از همان زمانیکه جامعه به طبقات یعنی به
گروههای اجتماعی متفاوتی که برخی از آنها امکان به چنگ
آوردن بهره کار دیگران را داشتند، تقسیم گردید، دولت نیز
پدیدار گشت. ظهور جامعه طبقاتی همراه بود با ظهور دستگاهی
بنام "دولت"، دستگاهی که برای حفظ فرمانروائی یک طبقه
بر طبقه دیگر " (لنین) بوجود آمده بود و از آن پس تا کنون
"دولت" بمثابه جزئی از اجزاء ضروری جامعه طبقاتی همچنان
وجود داشته و تا زمانیکه ستم طبقاتی از جوامع بشری رخت بر-
بندد و تا رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی کماکان وجود
خواهد داشت.

بنابراین هیچ دولتی وجود ندارد که ما و راء طبقات
قرار داشته باشد و یا مستقل از منافع طبقه مسلط اجتماعی عمل
نماید. ضرورت وجودی "دولت" در جوامع مبتنی بر استثمار
درست از آنجاست که میبایست به پاسداری از جوهر و تعدی طبقه
مسلط اجتماعی بر اکثریت اهالی آن جامعه بپردازد و طبقات
زیر دست و بهره ده را به اطاعت و تمکین از طبقات بالادست

و ا دارد .

اگر درست داشتن مالکیت ابزار تولید توسط یک طبقه درجا معه ، آنرا از نظر اقتصادی برجا معه مسلط میسازد " دولت" نیز این طبقه را از لحاظ سیاسی برجا معه مسلط میگرداند و شرایط ادا مهسلطه اقتصادی - اجتماعی آنرا تامین و از آن دفاع می نماید .

اما در اینگونه جوامع " دولت" در عین حال وظیفه تعدیل تضادهای طبقاتی بسود طبقه مسلط را برعهده دارد و اصولا این خودیکی از ضروریات پیدایش دولت در جوامع طبقاتی بسوده است . دولت میکوشد تا تعارضات اجتماعی را که از قوانین اجتناب ناپذیرجا معه طبقاتی است ، به اشکال مختلف کنترل نماید تا رشد آن موجبات نابودی طبقه ای را که دولست در خدمت آن قرار گرفته است فراهم نیاورد .

بر راستای تحقق چنین هدفی است که در جوامع مبتنی بر استثمار دولت میکوشد تا حتی الامکان رابطه اجتناب ناپذیر درونی خود را با طبقه مسلط اجتماعی ، طبقه بهره کش و "آقا" ی جا معه ، عریان نسازد و چنان وانمود میکند که دستگاہی است ما فوق طبقات و مصالح کلیه هالی جا معه و طبقات اجتماعی را به یکسان پاسداری میکند . این عوامفریبی در تمام طول تاریخ توسط طبقات بهره کش و استثمارگر و ماشین دولتی وابسته به آن صورت گرفته است و همچنان صورت میگیرد . طبقات دارا می- کوشند تا بر اساس این عوامفریبی ، واقعیت وجودی و ویژگی اساسی دولت را که همانا چیزی جز "یک قدرت عمومی مجزا از توده های مردم" (انگلس) نیست پوشیده نگاه دارند و این تصویر کاذب را در ذهن توده مردم لقااء نمایند که دولت نماینده کلیه مردم درجا معه طبقاتی است . این تصور کاذب وجود دولت را یک پدیده اهالی و ابدی درجا معه قلمداد میکند که همواره بوده و همواره خواهد بود .

چنین تلاشهای عوامفربانه‌ای به طبقات مسلط و دولت وابسته به آن اجازه میدهد که ذهن توده‌های مردم را از اساسی‌ترین مسئله‌ای که در جریان مبارزه طبقاتی‌شان با آن روبرو میشوند، یعنی از این مسئله که ماهیت دولت مسلط چیست، و وابسته به کداه‌مین طبقه اجتماعی است، منحرف سازند و بدینوسیله مبارزه طبقاتی زحمتکش و استثماری را از دستگیری بسوی دولت طبقاتی و قدرتی سیاسی حاکم به انحراف کشانند. و توده‌ها را از پرداختن به مسئله‌های اساسی انقلاب و مبارزه طبقاتی یعنی کسب قدرت سیاسی، منصرف سازند. درست در همین جا است که وظایف اساسی انقلابیون کمونیست در برابر مسئله خطیری که این چنین مورد تحریف و پرده‌پوشی نیروهای مسلط برجاسته قرار میگیرد، مطرح میشود.

مارکسیسم-لنینیسم به ما می‌آموزد که چگونه باید در برابر انواع خیل و شگردهای طبقاتی دارا و دسا‌ئین سیاسی آنان، قوانین بفرنج و پیچاپیچ مبارزه طبقاتی میسرمان طبقاتی زبردست و زبردست را تشخیص داد و توده‌ها را نسبت به این قوانین آگاه نمود.

کمونیست‌ها که خودمبشرا انقلاب ورهائی توده‌ها از قیام اسارت و بردگی طبقاتی هستند، در هر گام از حرکت خود در جریان مبارزه طبقاتی، با این سؤال اساسی روبرویند که انقلاب باید کداه طبقه یا طبقات اجتماعی را سرنگون کند و کداه طبقه یا طبقات اجتماعی را به قدرت برساند؟ کمونیست‌ها بسودن پاسخگوئی صحیح به این سؤال اساسی، نمیتوانند امیدوار باشند که انقلاب بتواند حتی یک گام به جلو بردارد، بدون آنکه به انحراف در غلطد، آنچه با ید سرنگون شود همان ابزار حاکمیت طبقاتی این بی‌آن نیروی اجتماعی است که "دولت" نام گرفته است: کداه دولت و یا قدرت سیاسی را، با چه مضمون طبقاتی، با یدنا بود ساخت و کداه دولت و یا قدرت سیاسی را، با

کدامین مضمون طبقاتی، باید جایگزین آن نمود. این است مسئله اساسی هر انقلابی که نمیتوان آنرا بدون پاسخ صحیح گذاشت و در عین حال خود را طرفدار انقلاب و معتقد به ما رکیسم - لنینیسم نامید.

طرفداری از انقلاب به معنای آن است که در هر گام به توده ها نشان داد که قدرت سیاسی در دست کیست و ماشین دولتی از منافع کدام طبقه اجتماعی حراست می کند.

از سوی دیگر کسب قدرت سیاسی اولین و مهمترین گام از روند تحقق انقلاب اجتماعی است. بدون جایگزینی دولت نوین و قدرت سیاسی انقلابی بجای دولت و قدرت سیاسی قدیم، نمی توان از انقلاب اجتماعی نامی بزبان آورد. جامعه را نمی توان دگرگون کرد و مناسبات جدید را نمی توان در راستای منافع طبقه یا طبقات جدید انقلابی بنیان نهاد، مگر آنکه قدرت سیاسی را کسب کرد. تکامل نیروهای مولد و دگرگونی مناسبات تولید در گرو انقلاب اجتماعی است و انقلاب اجتماعی خود در روند تحقق خویش ناگزیر از به چنگ آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه انقلابی و جایگزینی دولت نوین انقلابی است. این انقلاب سیاسی پیش شرط اساسی پیروزی انقلاب اجتماعی است. و کلام آخر اینکه نابودی حاکمیت اقتصادی طبقه مسلط قدیم و نظام اقتصادی - اجتماعی کهن مستلزم نابودی حاکمیت سیاسی آن است و متقابلاً استقرار حاکمیت اقتصادی طبقه مسلط جدید و نظام اقتصادی - اجتماعی نوین مستلزم استقرار قدرت سیاسی جدید و دولت نوین انقلابی مدافع این طبقه و نظام است.

اهمیت موضوع قدرت سیاسی و مسئله دولت درست از همینجا ناشی می شود. توده ها را زمانی می توان به انقلاب فراخواند و به برداشتن کامهای عملی در این جهت دعوت نمود و هداست

کرد که بطور صریح و بی پرده موضوع قدرت سیاسی و این مسئله را که در برابر کدام دولت و حاکمیت سیاسی باید صف آرایی نمایند. روشن نمود.

رویزیونیست‌ها و اپورتونیست‌ها درست در اینجا ست که میان خود و ما رکسیسم مرز بندی میکنند. آنهم نه در گفتار که در کردار. ما رکسیسم - لنینیسم خواهان صراحت و روشن گوئی پیرامون این مسئله اساسی انقلاب است. اما رویزیونیست‌ها درست در همین جا از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جویند، (لنینیست) آنها طرفدار انقلاب نیستند. اما نمی توانند آن را بطور آشکار بیان کنند بنا بر این روی اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی موضوع قدرت سیاسی و دولت پرده‌ها ترمی افکنند و یا حداقل آن را به سکوت برگذار می کنند. و البته میکوشند تا خودداری از طرح صریح مسئله را در پس ستون های غلیظی از گرد و غبار عام کوئی و کلی پردازیهای غیر مشخص مخفی بدارند. از انقلاب اجتماعی و ضرورت نابودی مناسبات اجتماعی سخن می گویند. اما از پرداختن به اولین و اساسی ترین کام در جهت نابودی مناسبات اجتماعی، یعنی انقلاب سیاسی و سرنگونی قدرت سیاسی قدیم و کسب قدرت سیاسی طبقه انقلابی دوری می جویند. از نابودی مناسبات سرمایه داری وابسته و قطع سلطه میریالیسم در ایران سخن می گویند، اما از چونکی این نابودی و روشن کردن راه عملی آن احتراز می جویند. بر ضرورت نابودی سلطه طبقه مسلط اجتماعی و در اینجا سرمایه داری وابسته تاکید می کنند، اما در برخورد به موضوع دولت حافظ این نظام مسلط، یا سکوت اختیار می کنند و یا بطور مبهم و دوپهلوسخن می گویند. و گاه حتی از ضرورت استقرار یک دموکراسی توده‌ای و نظام سیاسی انقلابی سخن می گویند اما همچنان پیش شرط اساسی و اولیه استقرار این

نظام یعنی کسب قدرت سیاسی از دولت حاکم را از دیده می -
اندازند .

چنین است برخی اراکال مختلف تحلی رویزیونیسم در
برخورده قدرت سیاسی و دولت و این است روش و سیاستی که
رویزیونیستها و اپورتونیستها در قبال مسئله قدرت سیاسی در
پیش می گیرند . اما این تنها روش و سیاست آنها نیست ، آن
دسته انیروها ئی که در دام کرایشات رویزیونیستی آسیر
کننده اند و با کامها ئی پر شتاب در این مسیر قدم بر می دارند ،
نیروچنین سیاست و روشی را در پیش می گیرند . در شرایط کنونی
سازمان ج . ف . خ . از شمار چنین نیروها ئی است .

سیاست این سازمان ، چه در دوره حاکمیت رژیم منفور
پهلوی و چه در دوره رژیم کنونی دچار انحراف و عدم صراحت
بوده است .

این انحراف و عدم صراحت ، هم در برابر رژیمی که باید
سرنکون شود و هم در رابطه با رژیمی که توسط پرولتاریا باید
جایگزین آن گردد ، بطور عریان خود را نشان داده است .
سیاست رویزیونیستی آنها در دوره رژیم شاه ، در برابر رژیمی
که باید سرنکون شود ، در شعار "سرنکونی دیکتاتوری شاه"
متجلی میشد . آنها با طرح چنین شعاری و با جدا کردن دیکتا -
نوری شاه از خصلت امپریالیستی آن و با عدم طرح رابطه
اجتناب ناپذیر میان سرنکونی دیکتاتوری شاه و ناپسودی
سلطه امپریالیسم ، عملاً ذهن توده ها را نسبت به رژیمی که
باید توسط توده ها سرنکون شود تا پیروزی کامل بدست آید ،
دچار انحراف می کردند .

و سیاست رویزیونیستی آنها در همین دوره در برابر رژیمی
که باید جایگزین رژیم سرنکون شده گردد ، یعنی رژیم جمهوری
دموکراتیک خلق ، خود را نمایان می ساخت . آنها با طرح
شعار کنگ و رویزیونیستی "حاکمیت خلق" ، این انحراف و

عدم صراحت را متبلور می ساختند .

و امروز ، در دوره رژیم جمهوری اسلامی ، همان انحراف و عدم صراحت ، در شکل جدید کما بیش تکرار می گردد . آنها امروز همچنان و علیرغم آنکه بطور خجولانه و در لابلای سطور برخی نوشته های خود شعرا جمهوری دموکراتیک خلق را مطرح کرده اند ، از طرح صریح و بدون پرده ماهیت و ضرورت استقرار دولت نوین و جدید دست پرولتاریا ، استنکاف می ورزند . و این عدم صراحت را در پس شعارهای کتگی همچون "حاکمیت دموکراتیک توده ها" ؛ که تکرار همان شعار کدائسی "حاکمیت خلق" در پوشش الفاظ جدیدی است ، پرده پوشی میکنند . حتی در برنامه حداقل این سازمان نیزشانسی از وجود چنین صراحتی در طرح دولت نوین انقلابی، یعنی جمهوری دموکراتیک خلق نشانی نیست .

از سوی دیگر آنها از طرح صریح و چگونگی کسب قدرت سیاسی و ماهیت دولتی که قدرت سیاسی جدید ("حاکمیت دموکراتیک توده ها"؟!) با بدیرویرانه های آن استقرار یابد ، طفره می روند و سکوت اختیار می کنند .

آنها دیروز در طرح دولتی که با یدنا بودشود دچار انحراف بودند و در طرح دولتی که با یدجا یگزین گردید دچار عدم صراحت . و امروز هم آنها ، در برابر دولتی که با یدجا یگزین کردد ، و دولتی که با یدنا بودشود در نحوه انتقال قدرت سیاسی قدیم ، سیاست رویزیونیستی و عدم صراحت را بیشتر کرده اند . سیاست امروزین آنها ، دنباله سیاست دیروزین شان نسبت به مسئله قدرت سیاسی است . این سیاست زمانیکه مسئله قدرت سیاسی جدید و ماهیت آن را مسکوت می گذارد ، توده ها را برای می کشاند که سرانجامش نا مشخص است و این نا مشخص بودن هدف نائی ، در نهایت انقلاب را بمنفع طبقات غیر پرولترویا ضد انقلاب تمام می کند . و این سیاست زمانیکه

مسئله قدرت سیاسی حاکم و قدیم را مسکوت میگذارد و در برابر آن عدم
مراحت را پیشه میکند، توده‌ها را از همان ابتدا، از ورود به
راه انقلاب، از چگونگی ادامه انقلاب و از حرکت در مسیر واقعی
مبارزه طبقاتی منحرف می‌کند. انحراف اولی هدف را در
پس‌پرده‌ایها مونا روشنی پنهان می‌سازد، و انحراف دومی
راه و مسیر پیمایش آن را در پرده‌ایها می‌گذارد و لاجرم هدف
را نیز قربانی میکند. آنچه که در اینجا مورد بیز خوردماست،
انحراف دومی فدائیان در دوره رژیم کنونی است. برای
روشن کردن آن بیشتر توضیح می‌دهیم.

قیام بهمن ماه، رژیم سلطنت را سرنگون کرد، ولیسی
دولتی بر سر کار آمد که بهیچ وجه نماینده توده‌های مردم
و بیانیگر اراده واقعی آنان در انقلاب نبود. این قدرت
سیاسی و دولت جدید، که بر پایه ائتلاف نمایندگان سیاسی سه
نیروی اجتماعی، خرده‌بورژوازی مرفه‌سنتی، بورژوازی
لیبرال و بورژوازی وابسته انحصاری، و با همزبونی بورژوا-
زی لیبرال بر مجموعه قدرت حاکم، شکل گرفته بود، بحکم
ماهیت طبقاتی خود، کوشش نمود تا آتش خشم انقلابی مردم را
بسرعت فرو نشاند و نظم مطلوب خویش را هر چه زودتر مستقر
بازد. بورژوازی لیبرال که بر دولت مسلط گشته بود، تمام
کوشش خود را از همان ابتدا مصروف ترمیم و بازسازی هر چه
سریعتر دستگاه بهره‌کشی و استثمار سرمایه‌داری وابسته
نمود. خرده‌بورژوازی نیز که در ارگانهای خاص خویش متشکل
شده بود علی‌رغم اینکه در ابتدا حرکاتی بنفع انقلاب انجام می-
داد، روز بروز بیشتر در جهت پیوستن به اردوگاه ضدانقلاب
حرکت می‌کرد. قدرت سیاسی جدید علی‌رغم تمام نا همگونی‌ها و
تناقضات درونی اش، در یک چیز اشتراک منافع داشت و این
مهمترین نقطه اتصال آنان به یکدیگر بود: تشبیت هر چه
سریعتر سیستم متلاشی شده سرمایه‌داری وابسته و انطباق قدرت

سیاسی جدیدی بر نظام موجود یعنی نظام سرمایه‌داری وابسته، بورژوازی در این راه افسار خورده بورژوازی در قدرت را به دست داشت و او را به سرومی گشاند. خورده بورژوازی نمی‌توانست به تنهایی و مستقلاً ما تئیس دولتی را ترمیم نماید. هر حرکت او در جهت استقرار سیستم مطلوبش، بنا کزیر قدمی در جهت ترمیم نظام سرمایه‌داری بود. این حکم تاریخی و قوانین اجتناب‌ناپذیر اجتماعی است. هر نیروی کسبه نخواهد اذیت مقدس "مالکیت خصوصی" و "سرمایه" قدم به بیرون بگذارد و به تقدیس این دو بپردازد، در موضع قدرت سیاسی، علی‌رغم هر نیت خیر و شری که داشته باشد، چاره‌ای ندارد که به ملزومات سیستم موجود تن در دهد. والا سندنابودی خود را اضاء کرده است. خورده بورژوازی مرفه‌سنتی و نماینده کاش از ستم سرمایه‌برک و انحصاری وابسته در رنج و ستم بودند، لیکن دفاعشان از "مالکیت" و "سرمایه" مشروع آنان را به راهی گشانده است که به ناکزیر حتی به ضد خویش اقدام می‌نماید. اونا چاره‌است که برای حفظ اقتدار خویش و برای حراست ارمایشین دولتی‌ای که بیخشا بدست او سپرده شده است، به حراست این نظام موجود، به پاسداری این نظام سرمایه‌داری وابسته بپردازد. این مضحکه تاریخ است اما واقعیت دارد! نظام سرمایه‌داری وابسته ایران مدت زیادی نمیتواند بدون "دولت" باقی بماند و این را تجربه یکساله اخیر به روشنی ثابت نمود. نظام اقتصادی بدون "دولت" مطلوب به سرعت در سراشیب سقوط می‌افتد. سقوط نظام، سقوط قدرت سیاسی موجود را که در تلاش برای انطباق خود با چنین نظامی است، در پی دارد. بورژوازی لیبرال این معنا را خوب می‌فهمد و ار همان ابتدا نیز زیرکی خود را در درک آن نشان داد. اوهیح تردیدی در بازسازی نظام موجود نداشت و ندارد. غایت مطلوب او این است که بدو را زهر کونده تلامط سیاسی، بدور

از هرگونه مزاحمت خرده‌بورژوازی، چرخ بهره‌کشی نظام سرمایه‌داری وابسته را برآورد. و بدین ترتیب موجودیت قدرت سیاسی خود را نیز از سقوط و نابودی نجات دهد.

خرده‌بورژوازی در قدرت این رادیک نمی‌کند، اما در عمل و در جریان زندگی بناچار از بورژوازی و ماشین دولتی متعلق به آن تمکین می‌کند. و غرولند می‌کند، نق میزند، هایهوی براه می‌اندازد، اما در هر گام عملی خود، به قوام یافتن نظم بورژوازی یاری می‌رساند، هرچند که گهگاهی نیز با اقدامات آنارشیستی خود در عرصه سیاست، در این مسیر اخلال ایجاد می‌کند و بورژوازی را می‌رنجاند.

خرده‌بورژوازی علی‌رغم تمام توهماش نسبت به قدرت سیاسی خویش، پادوئی بیشتر برای سرمایه‌نیست! او هرچند که با سرمایه‌بزرگ در تضاد قرار دارد، اما در موضع قدرت سیاسی، ناگزیر است که در هر گام از حرکت خویش، به تقویت رژیم سرمایه و در اینجا رژیم سرمایه‌داری وابسته بپردازد.

مهم این نیست که او در قدرت سیاسی با بورژوازی شریک است. مهم این است که در دولتی وارد شده است که ما هیئتاً بورژوازی است، فرمان هدایت ماشینی را بر عهده گرفته است که در سرزمین سرمایه در حرکت است. خرده‌بورژوازی نمی‌تواند چنین دولتی را بسوی سرزمین موعود مه‌آلود خود رهنمون سازد. این دولت سرمایه‌داری است که او را به سرزمین موعود سرمایه‌داری وابسته می‌کشاند!

ما نمی‌گوئیم این دولت و این قدرت سیاسی هم‌اکنون بر نظام سرمایه‌داری وابسته تطبیق کامل یافته است. ما نمی‌گوئیم که رژیم سیاسی جدید، بطور کامل به نمایند طبقه مسلط اقتصادی تبدیل شده است. ما نمی‌گوئیم رژیم کنونی در کلیت خود هم چون رژیم گذشته کارگزار امپریالیسم است نه، ما حتی معتقدیم بخشهایی که از قدرت سیاسی کنونی بحکم موقعیت طبقاتی خود

در روند این "انطباق" و "تبدیل" اختلالاتی هم ایجاد می‌کند. اما مادرعین حال معتقدیم می‌گوئیم که این قدرت سیاسی در جهت چنین "انطباق" و "تبدیلی" در حرکت است، و تمام اقدامات اخلال‌گرانه خرده‌بورژوازی فقط زیگزاگ‌هایی هستند که در مسیر حرکت در جهت بازسازی نظام مسلط صورت می‌گیرد.

سرنوشت قدرت سیاسی موجود با سرنوشت طبقه مسلط اقتصادی

یعنی سرمایه‌داری وابسته علی‌رغم ناهمگونی‌های موجود میان این دو، بهم‌گرفته خورده است. انقلاب در مسیر حرکت خود رژیم سلطنت را واژگون کرد و برپیکر طبقه مسلط اقتصادی ضرباتی جدی وارد آورد. لیکن آن را نابود نساخت. پس از واژگونی سلطنت، انقلاب همچنان ادامه دارد و خواهان نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته و واژگونی سلطه اقتصادی طبقه مسلط است. اما در این راه میبایست قبل از هر چیز مسئله قدرت سیاسی را "حل" نماید. و در این مسیر چاره‌ای ندارد جز آنکه با قدرت سیاسی پادشاه رسیستم موجود به ستیز برخیزد. سیرا انقلاب در یکساله اخیر بروشنی بر این واقعیت صحنه‌گذارده است. این است آن نکته اساسی‌ای که هر نیروی آگاهی‌نمی‌تواند گریبان خود را از "شر" آن خلاص کند و می‌باید بطور صریح و بی‌پرده به باژگونی آن بپردازد. و این است آن مسئله اساسی‌ای که سازمان ج. ف. خ. از برخورد صریح و روشن با آن‌گریزان است.

این سازمان در تمام دوران یکساله پس از قیام از طرز صریح این مسئله اساسی انقلاب طفره رفته است. آنها بدرستی بر ضرورت نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته تکیه نمی‌کنند و بر آن اصرار می‌ورزند. آنها در تمام تبلیغات و ترویجیات، حرکات سیاسی ویرانانه خود، بطور روشن و صریح ضرورت نابودی و به‌زیرکشیدن طبقه مسلط اقتصادی یعنی سرمایه‌داری وابسته را مطرح می‌سازند. اما پارا ز این جاف‌تر نمی‌نهند. چپ‌سزی

را آنها مسکوت میگذارند که مسئله اساسی انقلاب است و اینکه این مبارزه طبقاتی در روند حرکت خود برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی، با کدامین دولت، به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی خود با کدامین قدرت سیاسی، دیگر خواهد شد؟ کدام نیروهای سیاسی، در مسیر حرکت انقلاب راه را برتوده‌ها خواهند بست؟

انقلاب سیاسی، بمثابه پیش شرط انقلاب اجتماعی، از چه مجرائی عبور خواهد نمود؟ مبارزه طبقاتی در جریان حرکت برای رسیدن به هدف غائی خود، از چه گذرگاهها ثنی عبور خواهد کرد؟ اینها سئوالاتی است که فدائیان پاسخی به آن نمی دهند.

بعنوان مثال آنها در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری خودگوشه‌ای از میدان نبری است که میان خلق ما و امپریالیسم جهانی و پایگاه داخلی آن یعنی سرمایه داری وابسته ایران در جریان است جمهوری میگویند که:

"بعقیده ما مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری خودگوشه‌ای از میدان نبری است که میان خلق و ما امپریالیسم جهانی و پایگاه داخلی آن یعنی طبقه سرمایه داری وابسته ایران در جریان است". (کار شماره ۴۲) اما آنها چیزی را که مسکوت میگذارند این است که این میدان نبرد (این بمعنای تأیید سیاست شرکت این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری نیست) در عین حال میدان نبرد میان و حافظان جدید سرمایه داری وابسته که پس از قیام ابزار، قدرت سیاسی را در دست خود گرفته اند تا توده‌های مردم نیز هست، توده مردم ما تنها با طبقه مسلط اقتصادی، بدون قدرت سیاسی مبارزه نمیکنند. بلکه آنها برای پیشبرد مبارزه با طبقه مسلط اقتصادی بناچار میبایست با قدرت سیاسی سوار

شده برای این طبقه مسلط و پاسدار منافع آن نیز مسـازر ه
کنند .

سازمان ج . ف . خ . بدرستی میگوید :

"همانگونه که راه اصلی و درست سرنگون کردن شاه و نظام
شاهنشاهی انتخابات نبود، اکنون نیز این انتخابات
رئیس جمهور است که امیریا لیس آمریکا را ایران
بیرون میکنند، این وحدت و یکپارچگی و آگاهی میلیونی
ها رحمتکش مبارز ایرانی است که سلطه امیریا لیس و
سرمایه داری وابسته را نابود میکند و ایران آزاد و
دمکراتیک فردا را بنا می نهد." (همانجا - تاکید از
ماست)

آنها به تمام این موضوعات درست اما کلی می پردازند
و مسئله اصلی را نه تنها در اینجا که در تمام مواضع خود بلاجواب
می گذارند، آنها توضیح نمی دهند که بیرون کردن امیریا لیس
آمریکا و نابودی سرمایه داری وابسته چگونه صورت میگیرد؟
آنها بدرستی از "وحدت" و یکپارچگی و آگاهی توده ها "سخن
میگویند اما به این مسئله پاسخ نمیدهند که این "وحدت و یک -
پارچگی و ... " بخاطر کدام هدف عاجل و بلاواسطه ضرورت
می یابد، جز برای کسب قدرت سیاسی ؟ اما چگونه؟ چگونه می -
توان "ایران آزاد و دمکراتیک فردا را بنا نهاد"؟ جز با
نابودی یک دولت و "بنا نهادن" دولتی جدید؟ اگر بهبسام
گوئی تنها بخاطر برخی ملاحظات تاکتیکی و ضروریات سیاسی
روز باشد، مسئله را میتوان پذیرفت، لیکن مسئله اساسی این
نیست، مسئله اساسی اینست که این سازمان به اساسی -
ترین مسئله انقلاب یعنی "موضوع قدرت سیاسی" پاسخ نمی
دهد و آن را مسکوت می گذارد .

آنها مدعیند که مبارزه طبقاتی توده ها را رهبری میکنند ،
اما برای اصلی ترین مسئله انقلاب پاسخی ارائه نمیدهند و از

همین روتوده‌ها را بسوی هدفی فرا میخوانند که راهش نا مشخص است، راهی که در هر گام از حرکت توده‌ها و انقلاب میباید دقتیاً و بطور صریح و آشکار نشان داده شود. این نا مشخص بودن راه، لزوماً در روند حرکت انقلاب، توده‌ها را به بیراهه میبرد. بیراهه‌ای که انقلاب را به پرتگاه شکست و فدا ثیان زابیه پرتگاه رویزیونیسیم می کشاند.

اما آنچه که این سازمان را وادار به مسکوت گذاردن این مسئله اساسی انقلاب، یعنی موضوع قدرت سیاسی مینماید و آنان را از طرح صریح و بدون ابهام مسئله می هراساند، دید - گاه رویزیونیستی و راست روانه آنان نسبت به قدرت سیاسی موجود و آرایش طبقاتی و سیاسی جامعه است.

این دیدگاه "در تمام حرکات و سیاستهای روزمره و نیز سیاستهای عمومی آنان خود را نشان میدهد. اما از آنجائیکه چنین دیدگاهی در پی آمد خود بطور طبیعی به نتایجی می - انجا مدکه در انتهای آن فرمیسم و اپورتونیسم نهفته است نتایجی که به روی بردانی از انقلاب منجر میشود، این رفتار از طرح روشن و صریح این نتایج و هسته مرکزی آن یعنی "موضوع قدرت سیاسی" دوری میجویند. هر چند که آثار و عوارض این نتایج در تاکتیک و سیاستهای روزمره آنها متبلور میشود.

بنابراین برای درک انحراف اساسی فوق ناچاریم اندکی به ریشه‌های آن بپردازیم و سلسله مواضعی را که فدا ثیان را به مسکوت گذاردن این مسئله اساسی و امیدارد، بطور دقیقتر مورد بررسی قرار داده و آثار و نتایج آن را در برخی سیاستهای روزمره آنان نشان دهیم.



۲- چگونه سازمان چ-ف-خ هیئت حاکمه رابه دو بخش «خوب» و «بد» تقسیم میکنند؟ و چگونه این تقسیم بندی متافیزیکی، منجر به مسکوت گذاردن «قدرت سیاسی» میکردد؟

سالها پیش ، سومیا لیست خرده بورژوازی فرا نسبی ،
پرودون ، در تزه های اقتصادی خود برای هر مقوله اقتصادی دو
جنبه قائل بود ، "یک جنبه خوب و یک جنبه بد" ! او معتقد بود
که دیالکتیک هگل را در مورد اقتصاد سیاسی بکار گرفته است و
به چنین تزهائی دست یافته است . او همچنین این تزه های
خود را بهترین و علمی ترین شیوه برخورد به اقتصاد سیاسی تلقی
میکرد . مارکس در برخورد خود به نظریات پرودون بطلان آن را
بر روشنی به ثبوت رساند و نشان داد که پرودون "فقط یک خرده-
بورژواست که دائماً میان سرمایه و کار ، میان اقتصاد سیاسی و
کمونیسم ، به این طرف و آن طرف پرتاب میشود" (مارکس ، فقر
فلسفه) .

در مورد این ترمشعش مارکس گفت :

"برای آقای پرودون هر مقوله اقتصادی دارای دو جنبه می باشد: یک جنبه خوب و یک جنبه بد. اوبه مقولات بهمان نظری نگرده که افراد کوتاه بین مردان بزرگ تاریخ را می نگرند: ناپلئون مرد بزرگی است. او کارهای خوب زیادی انجام داده است و کارهای بد زیادی نیز کرده است. از نظر آقای پرودون جنبه خوب و جنبه بد، نفع و ضرر بر رویهم تضاد هر مقوله اقتصادی را تشکیل می دهند. مسئله ای که باید حل شود؛ اینست که جنبه خوب حفظ گردد و جنبه بد از بین برده شود. برده داری یک مقوله اقتصادی است مثل هر مقوله دیگر. بنا بر این، آن نیز بهمین منوال دو جنبه دارد. ما بر سر جنبه بد آن تأمل نمی کنیم و از جنبه زیبای برده داری صحبت می کنیم... آقای پرودون می خواهد دست به نجات برده داری بزند؟ او این مسئله را مطرح کرده: باید جنبه خوب این مقوله اقتصادی را حفظ کرد و جنبه بد آن را از بین برد"

(مارکس، فقر فلسفه، تاکید از ماستر)

همانطور که ملاحظه میشود، پرودون این تئوری، در موارد مناسبات اقتصادی هر جا معنیستعمیم می داد. و برای هر مناسبات اقتصادی دو جنبه خوب و بد قائل بود.

"جنبه خوب مناسبات اقتصادی همواره آن است که برای راتائید میکند و جنبه بد آن است که آنرا انکار مینماید و نابرابری را تقویت می کند" (همانجا)



فدائیان و «خوب» و «بد» در سیاست

اگر در ده ۱۳ سال پیش پرودون در عرصه اقتصاد و در سر -
می برد، اکنون سارمان چریکهای عدالتی طلی اسس روس
برخورد منافبریکی راه عرصه سیاست کشانده اند و در برخورد
به قدرت سیاسی، از این مند و روش سودخسته اند. آنها در
برخورد به «حاکمیت» (دولت) متعقد به دو بخش هستند. بخش
مترقی («خوب!») و بخش ارتجاعی («بد!») - ج. ف. خ. دولت
(دولت به مفهوم م. ل. آن) روی کار آمده پس از تمام، یعنی
دولت بورژوازی را، به دو بخش تقسیم میکند. جناح ضد
امپریالیست و جناح ارتجاعی و اینها متمایل به امپیر-
یالیسم برای درک بهترین مسئله با چاریم قدری بعقب
برگردید.

سارمان ج. ف. خ. در یکسال اخیر (پس از قیام) هیچگاه
نتوانسته است برخورد صحیحی با مسئله قدرت سیاسی داشته
باشد. بسیاری اوقات خط مشی سیاسی این سازمان در سر-
خورد به این مفوله را سیر حوادث و رویدادها و روند خود بخودی
اوضاع تعیین میکرده است. نوسانات و ویژگیهای موجود در
سیاست های این سازمان در طی این دوره، از این بینش
پراگماتیستی حکایت دارد.

اما ویژگی نوسانات و ویژگیهای سیاسی این سازمان
در این بوده است که منحنی مواضع آن بک جهت نزولی را طی
میکرده است، نزول سمت سیاستهای راست روانه و ریزیو-
نیستی، روندی که بخصوص در طی ماههای اخیر (بعد از اشغال
سفارت) شتاب سریعی بخود گرفته است.
اگر در ماههای اولیه پس از قیام بینش پراگماتیستی،
فدائیان را و میداشت که در برابر هجوم احمار طلبانه و

هیستریک خرده بورژوازی به برخی آزادیهای دموکراتیک، به
دامن دولت "قانونی" بازرگان پناهِ ببرد و سیاست تقویست
دولت بازرگان در برابر "قشریون مرتجع" را در پیش گیرند،
(کار ۱۰۰۰) همین بینش در ماههای بعدتر، یعنی در زمانی
که هیئت حاکمه هجوم گسترده‌ای را به جنبش انقلابی میهن
و بخصوص جنبش خلق کردار یکسو و آزادیهای دموکراتیک از سوی
دیگر آغاز نموده، سازمان چریکهای فدای خلق را به آنجا
رساند که از حاکمیت "فاشسیم" در ایران نام می‌بردند و حاکمیت
سیاسی را بطور کلی ارتجاعی ارزیابی می‌کردند (سرمقاله
کار ۲۱). و تغییراتی را که در آن زمان در کا بینه صورت گرفت،
نشانه حاکمیت "مرتجعترین جناح رژیم" ارزیابی میکردند.
(کار ۲۲)، و نسبت به آن هشدار می‌دادند. اکنون همان
"مرتجعترین جناح رژیم" کما بیش بر سر کارند، اما جناح غالب
رژیم مترقی از کار درآمده است!

حرکت هیئت حاکمه و بخصوص جناح به اصطلاح ضد اسپریا -
لیست آن، در این دوره هیچ جای تردیدی بر اینکه رژیم
جمهوری اسلامی ایران در کلیت خویش در جبهه ضد انقلاب قرار
گرفته بود، باقی نمی‌گذاشت.

رشد انقلاب و خنثی شدن تاکتیک برکوب از جانب رژیم،
و همراه با آن عمق گرفتن نضادها و شکافهای درونی رژیم،
جناح "قشریون مرتجع" دیروز را به سمت اتخاذ یک نرمش
تاکتیکی نسبت به انقلاب و دست زدن بیک "پالایش سیاسی" در
بالا بمنظور قوام بخشیدن به پایه‌های کل قدرت سیاسی
حاکم، سوق داد.

چنین تحولاتی در صحنه سیاست، که اشغال لانه جاسوسی
آمریکا را در پی داشت، زمینه بروز یک سلسله تغییرات در سیاست
نیروهای م. ل.، بسود تقویت کرایش رویزیونیستی و راست -
روانه، را فراهم آورد. مهمترین نیروئی که بیش از همه از

بادهای مسموم برخاسته از این تحولات، آسیب دید، سازمان چریکهای فدائی خلق بود.

اولین آثار این چرخش رویزیونیستی جدید در نظرات فدائیان، در اولین مقاله تحلیلی این سازمان از اوضاع سیاسی جامعه و قدرت سیاسی، یعنی مقاله "چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد؟" انعکاس می یابد. چرخشی که پس از آن به تدریج بصورت یک خط معین رویزیونیستی در مواضع فدائیان ادامه می یابد، در ادامه خویش به طرح نظریه وجود دو بخش "خوب" و "بد" حاکمیت سیاسی فرامی رود و در نهایت خویش به سکوت معنی دار آنها در قبال "موضوع قدرت سیاسی" و خودداری از موضع گیری صریح و روشن در برابر کسل آن منتهی می شود.

هسته مرکزی نظرات طرح شده در مقاله "چرا مرکز...؟" که در واقع پایه نقطه نظرات رویزیونیستی بعدی رانست به قدرت سیاسی تشکیل می دهد، این است که آنها اشغال سفارت و حرکات و رویدادهای حول و حوش آن را سرآغاز سمت گیری بخشی از روحانیت سهیم در قدرت سیاسی (و یا بقول آنها "قشرون مرتجع") به سوی صف انقلاب و جبهه نیروهای مترقی ارزیابی میکنند. البته آنها در این مقاله روشن نمیکنند که آیا این بخش از جناح فوق در گذشته و قبل از این تغییر جهت در صف ضد انقلاب قرار داشته است یا نه؟ همچنین آنها در این مقاله این چرخش را بطور صریح و روشن بیان نمیکنند. بلکه از واقع گرایی این جناح و بازگشت بسمت منافع خرده-نوروزوازی و "شکستن قشریت" آن "بمنفع واقعیت" سخن می گویند. گوش کنید:

"حرکات اخیر و جریان اشغال سفارت آمریکا و بطور کلی تدابیر و سیاستها که در یکساله اخیر چه در تفکرو در دیدگاهها و مواضع جناح نیروهای مترقی مذهبی و چه در

سخت‌هایی ارابین سردهای واسرگرای مدعی بدید
آمده است موضوع درجهت یارگنت آرمایر حواهی حقیقی
خرده‌سورزواری بروامعبعسی حرکت تاریخی آلمان
صیرت گرفته است
ودر خای دیگر:

سنگاه روحانیت برائین حیرت‌اشی ازگیرس مبارزه
ضدالبروما تجربه می‌گردد و در روحان حریه در
سرحوردیامنافع واقعی (!) خرده‌سورزواری حسی
زوحانیت درجهت منافع خرده‌سورزواری حرکت میکند
(همانجا)

این جناح ، که از نظر فدائیان چپس تجربه‌ای را
پذیرا می‌نماید ، تحت رهبری آیت‌الله خمینی فرار دارد (بگناه
کننده باورقی انتهای مقاله) و جناح ضدامریالست درون
هیئت حاکمه ، حاصل این تجربه است ، کیست وجدما همتی دارد
بیشتر آن کدام است و روند حرکت آنی آن چگونه تصور می‌شود ؟
موامع رنق‌ای فدائی در این مورد بسیار مبهم و منساقض است
اما برای درک مواضع این سازمان ، ناچاریم روی تطبیل
آنان از این جناح اندکی مکث کنیم .

شکستن قشریت بنفع واقعیت و

یا حرکت خود بخودی چ-ف-خ!

فدائیان این جناح را که عمدتاً تحت عنوان کشداروپر
ابهام "قشریون" بیان می‌کنند ، یکی از جناح‌های سه‌گانه
سهم در قدرت سیاسی میدانند که پس از قیام در کنار دیگر
جناح‌ها در صحنه قدرت سیاسی ، سیاست مخصوص خود را احساری
میکرده است :

درگیری درونی هیئت حاکمه بر محور سه سیاست تحول می-

یا بد، یکی سیاست نوسانی قشربون که پایگاه مستقیم آن خرده بورژوازی واپس گرائی است... و دیگری سیاست لیبرالهاست که سرمایه داری غیر انحصاری را نمایندگی میکند و با لایحه سیاست انحصارات بزرگ وابسته که در پس ارتجاعیترین تمایلات قشربون خود را پنهان میکند (همانجا) در مورد ماهیت طبقاتی این جناح، اگرچه این سازمان بصراحت سخن نمیزگوید، اما با توجه به برخی از گفتار همیمن مقاله و نیز نوشته های بعدی آنها بنظر میرسد که ماهیت طبقاتی این جناح را "خرده بورژوازی سنتی" میدانند. (بعنوان مثال در نقل قول فوق الذکر گفته میشود که "پایگاه مستقیم" این جناح "خرده بورژوازی واپس گرائی" است. اما آنها روشن نمی کنند که آیا منظور از "پایگاه مستقیم" همان پایه طبقاتی این جناح است یا "پایگاه اجتماعی" آن مورد نظر است) نکته دیگر اینکه آنها با تصریح آن نمی گویند که کدام جناح در مجموعه هیئت حاکمه هژمونی دارد و نسبت به دیگر جناحها نقش غالب را ایفا میکند. اما با توجه به مجموعه مواضع این رفقا در نشریات آنها بنظر میرسد که آنها جناح "قشربون" و به عبارت دیگر "خرده بورژوازی واپس گرا" را در قدرت سیاسی مسلط می دانند. (1)

توصیفی که این سازمان در مقاله فوق از جناح "قشربون" هیئت حاکمه در مقطع قیام ارائه میدهد چنین است:

"قشربون نیز که هراسان از ابعاد فزاینده جنبش توده ای دم افزون بودارقیام توده ها سخت به هراس افتاده بودند از همان روزهای قبل از قیام سعی میکردند جنبش را مهار کنند و برای پیشبرد مقاصد خود همدست و همکاری بهتر و

(1) - مقالات اخیر این سازمان در شماره ۴۸ و ۴۹ کاردر باره خرده بورژوازی، این مسئله را با صراحت بیشتری بیان میکنند.

واردتروکم آزارترازلیبرال‌ها نیافتند. " (همانجا) -
و سپس درگیری میان دوجناح مسلط برج‌نیش (خرده -
بورژوازی و لیبرال‌ها) را چنین ارزیابی میکنند:

"... لذا جنگ قدرتی که در میان دوجناح هیئت حاکمه بر
سرقیضه قدرت برپا شد از همان آغاز با فریب کاربهای
گوناگون جهت بهره‌گیری از شعارتوده‌ها و از نیروی آنان
همراه بود." (همانجا)

این سازمان سپس حرکت این جناح "فریبکار" و "مه‌ار
کننده" جنبش را در مقطعی که مقاله نوشته شده است، یعنی
زمانیکه‌ها یهوی مبارزه ضد امپریالیستی از جانب این جناح
به‌وابستگی شده است، چنین توصیف می‌کند:

"قشریون می‌کوشند مبارزه‌شان را با حاکمیت امپریالیسم
که هدف آن استقرار ولایت فقیه است، همان مبارزه ضد
امپریالیستی کارگران و زحمتکشان - که علی‌رغم ادعای
قشریون هدف مستقیم آن استقرار جمهوری دمکراتیک
خلق است - جایزند و از این طریق با ردیگر نیروی آنها
را به خدمت آمال خود بگیرند."

بنابراین تا اینجا هیچ سخنی از "مبارزه ضد امپریا -
لیستی" جناح "قشریون مرتجع" (نامی که در همین مقاله به
جناح فوق اطلاق می‌شود)، جناحی که بر قدرت سیاسی مسلط است
و در مقطع قیام به همدستی بورژوازی لیبرال سعی می‌کرد جنبش
را مهار کند، در میان نیست و بالعکس هشدار داده می‌شود که
"قشریون در تلاش "جایزیدن" مبارزه برای استقرار "ولایت فقیه"
خود بجای "مبارزه ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان"
هستند.

از طرف دیگر ماهیت "قشریون مرتجع" یا "ارتجاع قشری"
چنان است که حتی در پشت "ارتجاعی ترین تمایلات" خود
"انحصارات بزرگ وابسته" را "پنهان می‌سازد" (همانجا) و تا

آنجا پیش می‌رود که در اتحاد با این جناح (یعنی اتحاد خرده ... بورژوازی سنتی با سرمایه‌داران انحصاری وابسته) بمخالفت با لیبرال‌ها پرداخته و میکوشد از طریق "این وحدت لیبرال‌ها را بیرون رانده و سیاست سرکوب متمرکز را اعمال نماید". (همانجا)

اما اگر فداثیان خلق تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و متاثر از واقعیات انکارناپذیر، می‌آزرد طبقه طبقاتی و کسب‌دار واقعی خرده بورژوازی مرفه سنتی، مجبور شده است که به بیان گوشه‌هایی از حقایق موجود در مورد این جناح بپردازد؛ اندکی بعد در همین مقاله با زهم تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و حرکت سطحی رویدادها، به تحلیلی از حرکت جناح "قشریون" دست می‌زنند و چشم اندازی از آینده آن را تصویر میکنند که نه تنها با تمام حقایق فوق در تضاد قرار می‌گیرد، بلکه زمینه یک چرخش جدید در سیاستهای این سازمان را پوی می‌کند.

و چنین است که "قشریون مرتجع" دیروز، بناگهان به خود می‌آیند و "در جهت منافع خرده بورژوازی حرکت میکنند" و "جای واقعی خود را در کشاکش طبقات "باز می‌یابند؛ فداثیان می‌گویند:

"اکنون شاهد حرکتی هستیم که طی آن یک بخش از قشریون مجبور شده اند آرمان خواهی واپس‌گرایانه خود را با روند عینی مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی که حاصل گرایشات توأم ترقیخواهانه و واپس‌گرایانه است در بیا می‌زنند و خود را با واقعیت عینی حرکت تاریخی خرده بورژوازی که لزوماً دوگانه است منطبق سازند".

(همانجا)

نگاه کنید، ما رکسیسم-لنینیسم و قوانین مبارزه طبقاتی یکجا لگدمال میشوند و ایده آلیسم و شیوه برخورد ما و راه طبقاتی جایگزین آن میگردد، نه، رفقای عزیز! این "بخشی از قشریون" (البته بزعم شما بخشی که نقش غالب را در ترکیب هیئت

حاکمه دآزد) نیست که خود را با "واقعیت عینی حرکت تاریخی خرده بورژوازی ... منطبق میسازد"، بلکه این شما هستید که تحلیل خود را بر حرکت سطحی رویدادها و حوادث "منطبق" میسازید و از نفوذ در عمق پدیده و روندهای اجتماعی، غافل میشوید.

آری، ما هم معتقدیم که "قشریت" این جناح "ببوجود واقعیت میشکند"، لیکن شما یک اشتباه کوچک! مرتکب میشوید. شما "واقعیت" را چیز دیگری می بینید و جناح "قشریون مرتجع" را چیز دیگر. "واقعیت" شما فقط در ذهن تان حضور دارد و "واقعیت" ارتجاع قشری در صحنه واقعی مبارزه طبقاتی!

"واقعیت" خرده بورژوازی مرقه سنتی بها و حکم میکند که در عرصه مبارزه طبقاتی "پیوند خود را با منافع طبقاتی معین محفوظ دارد" تا از اقتدار سیاسی اش در عرصه قدرت سیاسی محافظت نماید. اما این "منافع طبقاتی معین" برخلاف دیدگاه ایدئالیستی شما خرده بورژوازی نخواهد بود، بلکه طبقه مسلط اقتصادی است که بازی تاریخ "منافع تاریخی" آن را با "منافع تاریخی" قشریون مرتجع، پیوند زده است. چرا که گویا "مادیت تاریخی" چنین حکم کرده است که هیچ دولتی نمیتواند بدون پیوند یافتن با منافع طبقه مسلط اقتصادی در صحنه سیاسی حضور مادی داشته باشد و همچنین گویا همین قوانین مادی تاریخ حکم می کند که یک نیروی سیاسی حاضر در قدرت سیاسی (دولت) نمیتواند در حالیکه یک سیستم اقتصادی - اجتماعی معین بر جامعه مسلط است، از دایره منافع تاریخی آن رها شده و بر منافع تاریخی طبقه ای منطبق گردد، یا به سمت انطباق با آن حرکت کند، که از لحاظ تاریخی و طبقاتی در تضاد آشکار با طبقه مسلط اجتماعی یا سیستم اقتصادی حاکم بر می برد. بدون آنکه قصد در هم کوفتن و دگرگون کردن این سیستم و جایگزینی سیستم نوینی را داشته باشد.

این قانون ساده‌ای است که حکم آن را حرکت عینی مبارزه طبقاتی در تمام جوامع به اثبات رسانده است .

استحاله یک نیروی سیاسی جدید در چارچوب یک دولت طبقاتی در روند طبیعی خود بسمت انطباق با منافع معین طبقه مسلط صورت میگیرد. طبیعی است که در جریان این حرکت این نیروی سیاسی میتواند تغییرات معینی در مناسبات سیستم حاکم باقی بگذارد. اما این تغییر فقط در چارچوب حفظ منافع اساسی این سیستم صورت میگیرد و لاغیر. در غیر این صورت، نیروی سیاسی جدید را مرجع طبیعی دستگاه بهره‌کشی جامعه اختلال ایجاد میکند و آن را بسمت نابودی میکشاند. و این حرکت رو بزوال و نابودی سیستم بناگزیست اقتدار سیاسی نیروهای حاضر در قدرت سیاسی و بعبارتی دولت حاکم را نیز بسمت نیستی و نابودی میکشاند. فقط یک راه دیگر ممکن است. راهی که به خروج نیروی سیاسی ناسازگار با سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم، از صحنه قدرت سیاسی و دولت حاکم منتهی میشود. در چنین صورتی است که هم بسا جایگزینی یک نیروی سیاسی هماهنگ و منطبق با منافع وسیع سیستم حاکم بر جامعه، در دولت و قدرت سیاسی جدید، چرخ دستگاه بهره‌کشی جامعه مطابق نیازهای آن بحرکت می افتد. و هم، نیروی سیاسی خارج شده از گردونه قدرت که سرانجام امکان انطباق با منافع سیستم موجود را نیافته است، میتواند در جهت منافع طبقاتی، نیروی اجتماعی ای را که بر آن متکی بوده است، حرکت نماید.

طبیعی است که چنین حرکات و رویدادهایی بصورت کسور صورت نمی گیرد. بلکه در طی یک کشاکش و نبرد طبقاتی سخت چه در درون قدرت سیاسی حاکم و چه در خارج از آن متحقق میشود.

حرکت واقعی خرده بورژوازی مرفه سنتی

درستور میلی کفیم که سرنوشت هیئت حاکمه و تما میلی جناحهای آن با سرنوشت کل سیستم اقتصادی - اجتماعی میلی موجود که خرده است، خرده بورژوازی سیم، در قدرت نیسز چاره ای ندارد چرا یک دست در دست بورژوازی بد سیم "خرابیها"ی نظام موجود بیدارد. و این نظام را از هر آسیب و کزندی که از جانب انقلاب و مبارزه طبقاتی موجود، متوجه آنست محافظت نماید. چرا که حفظ قدرت سیاسی او، که البته شدت به آن علاقمند است! در کروه نظام مسلط وابسته - ایست که بر آن سوار شده است. آیا فداثیان طلق مینواسند این واقعیت را نفی کنند؟!

در شرایط مشخص جامعه ما، سنای حرکت انقلاب و مبارزه طبقاتی وحدت بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه، رویدادن حرکت را سرعت زیادی بخشید و خرده بورژوازی در قدرت را خیلی زود، به همراه دیگر جناحهای قدرت سیاسی به مقابله حوتی با موج انقلاب واداشت و او را بطور کامل سمت جبهه ضداستلاب سوق داد. "واقعیت" او را خیلی سریع به خود آورد و به او فهماند که برای حفظ موجودیت خودنا جا راست که به انقلاب حملسه برد و چنین بوده که حوادث کردستان و رویدادهای حول و حوش آن آفریده شد و خرده بورژوازی علیر عم هر نیت خیر و شری که داشت، به جلد نظام بیرحمی تبدیل شد که برای نجات خود تمام امکانات نیرو و توان او را بکار گرفته بود.

حرکت ستابان انقلاب و فشار فزون از خدمت رزه طبقاتی، بیش از این اجاره نمیداد که خرده بورژوازی در عرصه سیاست به پندار با فیهای کودکانه و خیالپردازی زانه خود ادامه دهد. او شمیرا را بنیام برکشید و لبه آن را در حالی که تمام ذرات

جامعه سرمایه‌داری برای او کف میزدند، برگردن کسانی که نهادهای قدرت سیاسی خود را می‌یون آنان بود و همین دیروز او را به قله رفیع قدرت پرتاب کرده بودند. اما شمشیر او زنگ زده از کار در آمد. انقلاب همچنان ادامه یافت و در پیشرفته‌ترین بخشهای خود، چنان شکست فاحشی به هیئت حاکمه و خرده‌بورژوازی سر مست وارد آورد که او را داشت تا شمشیر خود را غلاف کند آری، "سیاست بغایت ناشیانه سرمایه‌خرد در کردستان" و در جاهای دیگر "شکست" خورد (جملات داخل گیومه بنقل از کار ۴۷) و این سیاست او را وادار به عقب‌نشینی کرد.

اما این عقب‌نشینی حاصل ندامت رهبران خرده‌بورژوازی از عملکرد ضد انقلابی آنان در کردستان و درس‌سرایران نبود، بلکه حاصل اجباراتی بود که مبارزه طبقاتی با و تحمیل کرده بود. او را مجبور می‌کرد که از تاکتیک سرکوب، به تاکتیک نرمش روی آورده شود. این تغییر تاکتیک برای حفظ پایه‌های قدرت سیاسی از گزند خطرات ناشی از رشد انقلاب و حدت تضادها و بحران جامعه، ضرورت کامل داشت. تغییر تاکتیک "قشربون‌مرتجع" ناشی از آن نبود که خرده‌بورژوازی مرفه‌سنتی فراموش‌کاری در امر مبارزه ضد امپریالیستی را به آگاهی بر ضرورت آن، تبدیل کرده بود بلکه از آنجا ناشی می‌شد که برای جلوگیری از ریزش پرشتاب اعتماد توده‌ها به هیئت حاکمه و رهبران مذهبی نیاز به برآه‌انداختن فریادهای کاذب ضد امپریالیستی داشت. چنین فریادهایی به همراه یک سلسله فرمها و اقدامات لیبرالی می‌توانست ستونهای لرزان قدرت آنان را برای مدتی از ضربات امواج خروشان مبارزه طبقاتی مصون نگاه دارد.

فدائیان خود بر این نکته تاکید می‌کنند که:

"اتوریته جناح پیرو" خط امام، بویژه خود خمینی که در جنگ کردستان نسبتاً از دست رفته بود از نوثوقیست و

با پیام ۲۶ آبان آیت‌الله خمینی قدرت بیشتری یافت (کار ۴۷) اما درس عبرت لازم را از این گفتار خود نمیگیرند. آنها اعتراف میکنند که اقتدار خمینی در میان مردم در حال فروریختن بود و چنین تغییر جهتی در سیاستهای او، پایه‌های این اقتدار را تقویت نمود. اما وقتی به توضیح ماهیت این تغییر جهت می‌پردازند، به چنان نتایجی میرسند که در عمل به تقویت بیش‌ازپیش "اتوریته" خمینی در میان توده‌ها می‌انجامد. فدائیان می‌گویند:

«تک سیاست بغایت ناشیانه سرمایه‌خرد در کردستان، تعدید بحران اقتصادی، گسترش اعتمادات کارگری و بطور کلی گسترش پراوتیک عینی مبارزه طبقاتی خرده-بورژوازی حاکم را اندکی بهوش آورد. توهم نه‌شرفی، نه‌عرسی و ولایت فقیه، تا حد و زیادی شکسته میشود و جرحش سوینی سیاست وی پدید می‌آید. جرحشی که مضمون آن متحصما تقویت سمتگیری علیه امپریالیسم آمریکا و مبارزه با قدرت طلبی و سازندگاری بورژوازی لیبرال بود» (همانجا)

نه‌رفقای عزیز! این دیدگاه غیرطبقاتی و توهم آلبود شماست که قضا یا را چنین می‌بیند و از سطح پدیده‌ها فراتر نمی‌رود. سیاست "سرمایه‌خرد" در کردستان "ناشیانه" بود. اما این هیچ چیزی را ثابت نمی‌کند. چرا که این سیاست "ناشیانه" در عین حال، ضرورتی بود که اوضاع و شرایط موجود در پیش پای هیئت حاکمه و منجمله جناح خرده‌بورژوازی آن قرار داده بود. این ضرورت را رژیم و منجمله همین جناح، پس از یک دوره "مبارزه ضد امپریالیستی" با ردیکردن ترکمن صحرا درک نمود و بدون درنگ به این ضرورت پاسخ گفت. خرده‌بورژوازی در تهران "مبارزه ضد امپریالیستی" میکرد و در ترکمن صحرا جنبش ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی خلق ترکمن را سرکوب! این

رژیم و جناح "ضد امپریالیست" مورد علاقه شما نبود که —
 "ناشیانه" عمل میکرد. این شما بودید که "ناشیانه" تحلیلی
 میکردید. نکنند این جناح "ضد امپریالیست" مورد "حمایت"
 مشروط "اشما، دوباره" هوش" از سرش ریخته شد و در ارج
 دیوانگی چماق سرکوب را با ردیگر بر سر خلق ترکمن فرود
 آورد و حاد شده گردستان را در ابعاد البته کوچکتر اما با فاجاعی
 بمراتب بزرگتر و وحشیانه تر تکرار نمود. شاید که با زهم "چرخش
 نوینی" در سیاست وی ایجاد شده بود. اما این بار نه در جهت
 "تقویت سم تکیری علیه امپریالیسم آمریکا و مبارزه با قدرت
 طلبی و سازشکاری بورژوازی لیبرال" بلکه در جهت "تقویت
 و سم تکیری" علیه جنبش انقلابی و بسودا امپریالیسم آمریکا!

نمایش گنج سری!

فدائیان نمی توانند چنین تناقضی را حل کنند، چرا که
 اسیر توهمات رویزیونیستی هستند. آنها نمی توانند میان
 حرکت خرده بورژوازی در خارج از قدرت سیاسی و زمانیکه
 بعنوان متحدین پرولتاریا در برابر دشمن مشترک صف آرائی
 میکنند، با حرکت خرده بورژوازی در قدرت، زمانیکه
 به همراه بورژوازی به قدرت سیاسی دست می یابد، تفاوت قائل
 شوند. آنها این مسئله اساسی را که خرده بورژوازی اکنون در
 دولت بورژوازی، دولت پاسدار منافع طبقه مسلط اقتصادی
 یعنی سرمایه داری وابسته، وارد شده است، از دیده فرومی -
 اندازند، آنها این مسئله را درک نمی کنند که خرده بورژوازی
 از آنجا که نمیتواند دولت مستقل خویش را تشکیل دهد، و نظام
 مستقلی را پی ریزی نماید، بناچار به ابزار دست بورژوازی
 تبدیل میگردد. بدست بورژوازی را در بازسازی نظام سرمایه
 بازمی گذارد و خود به پای دوی سرمایه تبدیل میگردد.

به کارنامه هیئت حاکمه و خرده بورژوازی در قدرت پس از قیام نگاه کنید و ببینید که چگونه بورژوازی در ظل حمایت رهبران "ضد امپریالیست" خرده بورژوازی مرفه سنتسی، چهارنعل بسوی ترمیم و تثبیت نهادهای وابسته موجود می تاختند. و چگونه این "قشریون مرتجع" ابزار قدرت را بدست کارگزاران سرمایه و امپریالیسم واگذار نمودند تا حکومت اسلامی "اوراپی ریزی نمایند. فدائیان خودچنین واقعیتی را در دوره قبل از چرخش نوین خرده بورژوازی، بیان می کنند، اما از درک و تعمیم آن در دوره جدید غافل می مانند و بسر تحلیل خود پشت پا می زنند.

"او (خمینی) باید و مجبور است مهار را مور را که به پشتوانه قدرت نوده ای خویش بدست آورده است به دست بورژوازی بسیار دوفقط از بیرون دستگاه بوروکراسی و ارتش به رورارگانهایی که قیام با زمانگر آن بود و به زور فشار نوده ای بورژوازی را کنترل نماید و به تبعیت وادارد، قرنیه، بازرگان، سنجایی، شاکر، مدنی، معین فر و دیگران همه و همه را که با ز شماریم، می بینیم که اینها که در راس امورند، خرده بورژوازی نیستند. اما با این حال خرده بورژوازی آنان را بخدمت گرفته است (بهتر نیست بگوئید که بورژوازی حمایت خرده بورژوازی از خود را بخدمت گرفته است!) و حتی در راس دستگناه بوروکراسی و ارتش هم ایشان را جای داده است و با وجود تمام بدبینی و تردیدی که نسبت به دوستی با آنان دارد، با آنها سازش میکند و قدرت رسمی را به آنان می سپارد." (کار ۴۷)

بسیار خوب! آیا شما دمی است که خرده بورژوازی چنین دست بورژوازی را در قدرت سیاسی باز میگذارد، "قدرت رسمی را به آنان می سپارد" و به سازش با آنان دست می یازد؟

بديده‌مانه ! آن منافع اساسی و مشترکی که میان این جناح و دنیویروی اجتماعی چنین پیوند استواری را بوجود می آورد (علیرغم تمام تضادها و اختلافهای میان آنان) حفظ نظام موجود با زسازی دستکاه بهره‌کش‌ها معه و تحکیم میانی قدرت سیاسی جدید است .

اما رفقای فدائی این مسئله اساسی را از دیده فرومی - اندازند و بدین ترتیب مرز میان انقلاب و صدانقلاب ، میان مبارزه واقعی ضد امپریالیستی و جمله پیردازیهای باصطلاح ضد امپریالیستی را مخدوش می کنند . آنها دولت بورژوازی را به دو بخش تقسیم می کنند : یک بخش مترقی و ضد امپریالیست و یک بخش ارنجائی و بدین ترتیب درک بغایت غیرما رکیستی خود را از مسئله دولت و قدرت سیاسی بنمایش می گذارند . آنها می خواهند مبارزه ضد امپریالیستی را با تکیه بر جناح بسه اصطلاح مترقی رژیم به پیش ببرند . آنها میکوشند که یک جناح رژیم را وادار کنند که به همراه توده‌ها درادما انقلاب مشارکت جوید ، جناحی که خود به همراه دیگر جناحها در برابر انقلاب قرار گرفته است !

ما هیت یک دولت طبقاتی را نمیتوان از روی خصوصیات افرادی که در آن وارد شده اند ، توضیح داد ، بلکه از روی سیاست های جاری در آن و مجموعه عملکردهای آن در تمام پهنه های فعالیت آن و بالاخره از روی رابطه های که با طبقه مسلط اقتصادی دارد میتوان توضیح داد . دولت ممکنست بر پایه اختلاف نیرو... های متفاوت اجتماعی بنا نهاده شده باشد . (مانند دولت کنونی) اما در دولت همیشه و همواره یک سیاست است که غالبیت دارد و جریان می یابد . دولت نمی تواند با دو سیاست ما هیتاً متفاوت و متضاد به زندگی خود ادا مه دهد . این سیاست غالب را باید شناخت و سپس به قضاوت درباره آن نشست . از این لحاظ یعنی از لحاظ جاری بودن یک سیاست معین در قدرت سیاسی است که دولت

را با یدبه‌منا به یک کل یکپارچه در نظر گرفت، هر چند که ترکیب طبقاتی درون آن مختلف باشد. سیاست غالبی که دولت — دنبال میکند، ملاک اصلی برخورد ما به مسئله دولت و قدرت سیاسی است. این سیاست را نمیتوان به دو پاره تقسیم کرد، پاره‌ای را سیاست ترقی خواهانه و ضدامپریالیستی نامید و پاره دیگر را سیاست ارتجاعی، چنین درکی هیچ قرابتی با مارکسیسم ندارد.

صرف سهم بودن خرده‌بورژوازی در دولت ماهیتاً بورژوازی — ائی نمیتواند ملاک مترقی بودن آن گردد. بهترین و صادقترین خرده‌بورژواها در دولت بورژوازی جزمهره‌ای برای خدمت به دولت سرمایه‌داری نیستند.

لنین درست در همین رابطه زمانی که او را متهم میکردند که با احزاب خرده‌بورژوازی پشتیبان دولت بورژوازی و عناصری از خرده‌بورژوازی که در ائتلاف با بورژوازی قدرت سیاسی را در دست گرفته بودند، می‌گفت:

"از این قدرت (قدرت بورژوازی) اکنون خواه‌تسره تلیها و چرنفهای وزیر و خواه احزاب آنها پشتیبانی کنند، باید نقش جلادانه این افراد و ناگزیری یک چنین "سرانجامی" برای این احزاب بین از اشتباهات آنان، و سپس از تائید سیاست تعرض، یعنی سیاستی که نه ده‌م پیروزی ماه‌ه‌وئیه‌کا ویناک‌ها مرهون است، برای مردم توضیح داده شود." (در اطراف شعارها)

به سرنوشت کسانی چون ابوشریف نگاه کنید. عبرت آموز است نه! او فردی است با کوله‌باری درخشان و سنگین از مبارزه با رژیم‌شاه، قبل از قیام. خرده‌بورژوازی که سخت پای بند معتقدات خرده‌بورژوازی خویش است. همین فرد و امثالش اکنون به "غلامان بورژوازی و آنهم غلامانی که پیشان در کندوز نجیر مولایا نست" (لنین — درسهای انقلاب)

تبدیل شده اند و از جانب بورژوازی به کشتار و خلعهای تحت ستم می پردازد!

این واقعیت راحتی فدائیان نیز نمیتوانند انکار کنند اما آنها درسهای لازم را از آن نمی گیرند و نمی خواهند در کف کندکهای نیازهای سیستمگامایب می کنند که از یک بورژوازمکرات مبارز قدیمی که اتفاقاً پشتوانه درخشانی از مبارزه و صداقت انقلابی را بهمراه دارد، یک جلاد، یک دژخیم بسازد، جلادی که حاضر است توده ها را در پیشگاه خدای سرمایه قربانی نماید.

حوادث گنبد و تناقض گوییها

تا دیروز فدائیان سپاه پاسداران را جزء آن جناحی میدانستند که خصمت ضد امپریالیستی داشت و مبارزه ضد امپریالیستی میکرد. اما حوادث گنبد و جلادی آشکار سپاه پاسداران به همراه ارتش ضد خلقی آنها را واداشت که بسرازی جلوگیری از فرو ریختن تئوریهای مشتعل خود، حتی سپاه پاسداران را نیز به دو جناح مرفقی و ارتجاعی تبدیل کنند و درگیریها و کشتار خلق ترکمن در گنبد را به گردن جناح ارتجاعی آن بیاندازند!

فدائیان در منگنه چنین تناقضی گرفتار آمده اند. در برزخی به سر می برند که نمی توانند مدت زیادی در آن بسر برند و ناچارند که سرانجام راه خود را انتخاب نمایند، اما آنها در انتخاب راه دچار گیج سری و آشفتگی فکری فراوانی هستند. آنها به تحلیلی دست می زنند که از نتایج آن خود وحشت دارند و در برابر آن سکوت می نمایند.

آنها از یک سو قدرت سیاسی را به دو بخش مرفقی و ارتجاعی تقسیم می کنند. از سوی دیگر نقش غالب را در قدرت سیاسی با جناح خرده بورژوازی یا بخش مرفقی می دانند. پس بطور

طبیعی باید قدرت سیاسی ورژیم کنونی را در مجموعه خود متری و ضدا مپریالیست بدانند و پشتیبانی از آن را وظیفه خود بشمار آورند (البته پشتیبانی مشروط!)

نتیجه منطقی چنین تحلیلی، تقویت رژیم کنونی و دمکراتیزه کردن آن از طریق بیرون راندن جناحها و جریان های ارتجاعی درون آن است. نتیجه منطقی چنین تحلیلی رویکردانی از انقلاب و روی آوردن به فرمبسم است. اما فدائیان از ما همد و بیان چنین نتایجی هراسانند. آنها از بی آمدن نتایج چنین تحلیل هایی هراسانند و وقتی می بینند که در صحنه واقعیت و در خارج از ذهنیت محضشان، با رژیم سر و کار دارند که در برابر انقلاب صف آرائی کرده است و هر روز در جایی به کشتار توده ها دست می یازد.

این تناقض آشکار میان "تئوری" و واقعیت، فدائیان را مجبور میکند که در برابر اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی قدرت سیاسی سکوت پیشه کنند و لاجرم با درپیش گرفتن سیاست عدم صراحت در مورد رژیم کنونی و طفره رفتن از برخورد مشخص و نهی کلی با جناحهای درونی آن و نقش هر یک در صحنه سیاست، بر توهم توده ها می افزایند.

حوادث گنید و نقش جناح با صلااح ضدا مپریالیست رژیم در آنجا و موضع دوپهل و پراپیها م فدائیان در برابر این مسئله، بهترین گواه این مدعا است.

آنها کوشیدند تا بهر طریق ممکن تئوری رویزیونیستی خود را که در برابر حوادث عربیان ترکمن صجرا، آشکارا شکست خورده بود، از فروریختن نجات دهند. جناح "فدا مپریالیست" رژیم در آنجا دست به کشتار روحشیا نه ای زده بود. اما فدائیان بخاطر نجات تئوری خود و لاجرم تطهیر جناح "فدا مپریالیست" رژیم، ناچار شدند که سپاه پاسداران را نیز به دو قسمت تبدیل کنند: جناح متری و جناح ارتجاعی. آنها گفتند که حوادث

گنبد عملکرد جناح ارتجاعی سیاه یا سداران بوده است! البتد آنها هیچگاه صریحاً روش نکرده اند که اساس جناح های مرفعی و ارتجاعی چه کسانی هستند. کدامین افراد و اسبدهد جناح مترقی و کدامین عناصر و اسبدهد جناح ارتجاعی است. آیا منصوری جزء جناح ارتجاعی است و اسبدهد جزء جناح مترقی؟ آیا هر دو در جناح ارتجاعی اند و عناصر دو در دورانی در جناح مترقی قرار دارد؟! فدائیان به این سوال پاسخی نمیدهند. نباید که فردا حادثه ای دیگر آنان را محبور کرد که هر یک از جناحها را نیز به جناحهای کوچکتر تقسیم کنند! وحشی شاید لازم آمد که عملکرد افراد و اسبدهد رژیم را نیز به دو جنبه خوب و بد تقسیم نماید. از جنبه های خوب آن میتوانی گفت و از جنبه های بد آن انتقاد و جنبه های خوب آن را تقویت کنند و با جنبه های بد آن به مبارزه برخیزند. آنچنان که پرودون در مورد ناپلئون انجام می داد!

آری، تئوری روبریونیستی تقسیم قدرت سیاسی به دو جناح "خوب" و "بد" که فدائیان بدان توسل جسته اند، هر روز بیشتر در برابر واقعیات جامعه رنگ می بارد. اما آنها همچنان بر این تئوری پای می فشارند، در حالیکه از پذیرش نتایج اجتناب ناپذیر این تئوری، استنکاف می ورزند، امس در همان حال ناچارند که در عمل بر این نتایج کردن بگذارند. آنان هراسانند، علناً به دفاع از رژیم می برخیزند که بزعم آنان جناح غالب آن ضدامپریالیستی و مترقی است. چرا که چنین دفاع آشکاری فدائیان خلق را بطور کامل در حیطه رفرمیسم روبریونیسم جای می دهد. اما آنان در حرکت روبریونیسم خود را به مرحله عمل در آورند.

هدف از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری!

سیاستی که این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کرد، تاثیرات این تئوری و سیاست عمومی را بخوبی نشان می دهد. این شرکت نشان داد که آنها علیرغم هرگونه تئوری بافی پیرامون دلایل شرکتشان، عملاً در جهت دموکراسی تیزه کردن سیستم سیاسی موجود حرکت میکنند. این مسئله را بخصوص موضع آنها در برابر دور دوم انتخابات ریاست جمهوری به‌رآی العین نشان داد. پس از آنکه مسعود رجسوی از دور انتخابات بوسیله فتوای آیت الله خمینی به‌کنار رگذاشته شد، یعنی در شرایطی که مسئله "تقویت جبهه نیروهای مرفقی و ضد امپریالیست" در عرصه انتخابات (دلیلی که این سازمان از شرکت خود در انتخابات ارائه می داد)، دیگر منتفی شده بود، این سازمان، شرکت خود را در انتخابات بطور کلی منتفی شده ندانست و وعده داد که در صورتی که انتخابات به دور دوم بیانجامد، مطابق اوضاع و شرایط حاکم بر انتخابات تصمیم خود را خواهد گرفت! گوش کنید:

"ما فعلاً برای دور اول انتخابات ریاست جمهوری کاندیدائی نداریم و در مورد دور دوم انتخابات هم بنا به صفاً آرائی نیروها و ادرس نظر گرفتن منافع طبقه کارگر و همچنین مصالح عموم مردم ایران نسبت به پشتیبانی از یک کاندیدویا عدم شرکت ذررای گیری تصمیم گرفته و آن را به اطلاع عموم خواهیم رساند."
(سرمقاله کار ۴۳)

آیا جراین است که این سازمان می خواست در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری مثلاً ارعنصری همچون بنی صدر در برابر مدنی ویا... پشتیبانی کند؟ آیا جراین است که این سازمان مصمم بود که تا بخاطر دموکراسی تیزه کردن سیستم سیاسی

موجود، از جناح‌های بزعم خودش مترقی و یا کمتر ارتجاعی در برابر جناح‌ها و عناصر ارتجاعی ترپشتیبانی نماید تا وزن سه قدرت سیاسی بنفع نیروهای "ضدامپریالیست" رژیم‌سنگین - تر شود؟

چنین سیاستی را چه می‌توان نام نهاد؟ جزینا نهادن خط مشی سیاسی بر اساس دموکراتیزه کردن سیستم موجود؟ — جز درپیش گرفتن سیاستهای رفرمیستی .

بیهوده نیست که این سازمان پس از رسیدن بنی صدر به مقام ریاست جمهوری به او وعده میدهد که از هرگامی که در جهت منافع زحمتکشان بردارد، حمایت می‌کند. (۲) حوادث گنبد واقدامات و اظهارات بنی صدر در این رابطه به اندازه کافی نشان داد که آنچه "گام‌ها" می‌خواهد در جهت منافع زحمت - کشان بردارد!

آری فدائیان در تئوری از بیان صریح نتایج تحلیلهای رویزیونیستی خود، یعنی حمایت از رژیم‌کنونی، تقویت جناح "ضدامپریالیست" و "مترقی" آن در برابر جناح ارتجاعی، دموکراتیزه کردن سیستم موجود و بیرون راندن جریان‌ساز ارتجاعی از درون آن، طفره می‌روند. اما در عمل چنین نتایجی را پیاده نمیکنند و سیاست‌های خود را بر چنین تحلیل - های استوار می‌کنند. آیا جز این نیز چاره‌ای دارند؟ آیا آنها خواهند توانست سیاستهای رویزیونیستی شرمگینانسه خود را الی الابد ادامه دهند؟ ...

آری این تئوی درتداوم خود، جزافتادن در ورطه رفر - میسم، جز دفاع از قدرت سیاسی کنونی، تقویت آن و کوشش در جهت دموکراتیزه کردن آن به راه دیگری منتهی نمی‌شود .

(۲) - نقل بمعنی از کنفرانس مطبوعاتی مندرج در اطلاعات سه‌شنبه ۱۴ اسفندماه .

بیخودنیست که هر از چندکاهی رویزیونیستهای توده‌ای برای فدائیان کف می‌زنند و به آنها می‌گویند "دیر آمدید" اما عیب ندارد "خوش آمدید"! بیخودنیست که حزب توده هواداران خود را حول هواداران فدائیان بسیج می‌کند و آنها را با یک سیاست حساب شده و مکارانه تحت فشار می‌گذارد. آری حسرت توده از کرایشات رویزیونیستی چه در گذشته این سازمان وجه در حال حاضر، خیر بسیار دیده است!

بحث بر سر نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته

فدائیان در نابودی نظام وابسته موجود تردیدی ندارند. اما نابودی این نظام را نه از طریق انقلاب که از طریق حمایت مشروط از جناح ضد امپریالیست رژیم. از طریق بیرون راندن جناح ارتجاعی آن از قدرت سیاسی، و در یک کلام از طریق سق دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی موجود می‌خواهند انجام دهند. این دعای را ما از خود ساختیم، این نتیجه‌ناک‌ترین تئوری تقسیم‌بندی آنهاست. این نتیجه‌ناک‌ترین مسکوت‌گذاران موضوع قدرت سیاسی از جانب آنهاست. هر چند که آنان از پدیرش نتایج تبعی این تئوری وحشت داشته باشند اما سرانجام ناچارند که انتخاب کنید، عدم صراحت را بکناری نهد و بطور روشن بگویند که در میان انقلاب و ضدانقلاب در کجاست؟ دولت در دست کیست و آیا دولت کنونی در مجموعه خود انقلابی است یا ارتجاعی؟ آنها باید به صراحت و بدون ابهام به چنین سوالاتی پاسخ گویند. باید بگویند که در جریان ادامه انقلاب، دولت کنوسی و تمام تئوری‌های متشکله در آن، چه موضعی در برابر آن خواهند گرفت؟ آیا با آن همراهی خواهند کرد؟ آیا در برابر آن قرا خواهند گرفت و یا...؟ آنها باید پاسخ دهند که انقلاب برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی برای نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته، با کدامین قدرت سیاسی محبوب به

مقابلہ جوئی خواہد بود؟ آیا دولت کنونی در برابر چنیسن
حرکتی صف آرائی خواهد کرد یا نه؟ پاسخ ما به این سئوالات
روشن است و عملکرد یکساله رژیم و کلیه جناحهای درونی آن به ایسن
سئوالات پاسخ داده است. اما فدائیان از پاسخ ها طفره می -
رُوند. آنان باید به این سئوالات پاسخ گویند و درست همین
پاسخ آنها بر ما روشن خواهد کرد که آنها کدام راه را در پیش
گرفته اند، راه سقوط به ورطه رویونیسم و فرمیسم را آنچنان
که حزب توده می پیماید، یا راه انقلاب و مارکسیسم - لنینیسم
را - بهر صورت آنچه که روشن است این است که فدائیان نمی -
توانند در این برزخ مدتی زیادی دوام آورند. ■

سیاست انتخاباتی
سازمان چریک‌های فدائی خلق
جلوهای از انحراف رویزیونیستی

(I)

"برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد، نباید گفتاری برداشت، بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود میگویند بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل می نمایند و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در امریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگران و غیره میان می آید چگونه رفتار می کنند..."

(لنین - احزاب سیاسی در روسیه)

همانطور که لنین میگوید احزاب و سازمانها را فقط بر پایه گفتارشان نباید قضاوت نمود، بعلاوه آنها را در سمتگیری عینی طبقاتی شان و در کردار روزمره شان نیز باید مورد ملاحظه قرار داد، در مسیر مبارزه طبقاتی گره گاهائی پیش می آید که در آن نقاط هر نیرو و جوهر واقعی خود را بیش از هر زمان دیگر نشان می دهد و با جلوه خاصی آشکار میسازد که واقعا از کدام طبقه اجتماعی دفاع میکند و علیه کدام طبقه

اجتماعی می‌جنگد. انتخابات مجلس شورای ملی یکی از آن گره‌گاه‌هایی بود که حرکت واقعی نیروها و منافع طبقاتی معینی که آن‌ها از آن دفاع می‌کنند را مشخص نمود. در این انتخابات هر نیروی سیاسی با ارائه هدف خود از شرکت در مجلس، مضمون سیاست تبلیغاتی و ترویجی و سیاست انتخابی کاندیداهايش، تمایل طبقاتی خود را روشن کرد. سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز از این قاعده مستثنی نبود. مقاله "از کدام‌جا کاندیداها حمایت کنیم؟" چکیده سیاست و کردار واقعی چریک‌ها را مشخص نمود. ما در اینجا میکوشیم تا انحرافات این سازمان را که بوضوح در این مقاله انعکاس یافته بر ملا سازیم و نشان دهیم که عدم حمایت سازمان چریک‌ها از کاندیداها ی کمونیست علی‌رغم تمام توجهی‌هاست رویزیونیستی، کاملاً انحرافی بوده و جز ضربه زدن به دمکراسی-تیم‌پیگیری و قطب انقلاب و نتیجتاً خدمت به ضدانقلاب و ارتجاع چیز دیگری نیست. انحراف سیاسی سازمان چریک‌های فدائی خلق در امر انتخابات اخیر بر دو پایه استوار شده است، در زیرکوشش می‌کنیم پایه‌های تئوریک این انحراف را بررسی نموده و انحرافات آن را نشان دهیم.

ما در برخورد به سیاست سازمان چریک‌های فدائی در قبال انتخابات و چگونگی حمایت از کاندیداها ی نیروهای سیاسی، نخست مسئله را از همان دوازدهم آیه‌ای که چریک‌های فدائی خلق برخورد کرده‌اند، بررسی میکنیم. ابتدا چریک‌های فدائی بطور کلی حمایت از یک نیروی سیاسی را صرف نظر از ایدئولوژی، مشی، سیاست و برنامه‌های گذشته با شدموکول به داشتن پایه توده‌ای معینی می‌نمایند. از این زاویه چریک‌های فدائی اساساً با این امر کاری ندارند که این نیرو کمونیست است یا غیر کمونیست، دمکرات پیگیر است یا متزلزل و...، به این امر کاری ندارند که برنامه و مشی و سیاست این نیرو چگونه

است، آیا در قطب انقلاب در مقابل ارتجاع هست یا نه؟ این نیرو در صف بندی بین انقلاب و ارتجاع در کجا قرار دارد؟ ... خیرا سازمان چریکهای فدائی به هیچکدام از اینها کاری ندارند، آنها ار همان ابتدا پایه کارشان را در حمایت از کاندیداهای نیروها برای اساس می گذارند که این نیرو چه میزان پایه توده ای دارد. ما میگوئیم و نشان خواهیم داد که این سیاست، هم یک تکرش متخما اکونومیستی بوده و هم یک دید پارلمانتاریستی بورژوازی در مبارزه طبقاتی راسته شما پیش می گذارد. اما چگونه؟

معیارها و شیوه کمونیستی در مبارزه پارلمانی

حال ببینیم معیارها و شیوه سازمان چریکهای فدائی
کدامند؟

۱- پایه اول استدلال:

سازمان چریکهای فدائی در توضیح اینکه چرا سیاست
عدم حمایت از کاندیداهای کمونیست (*) را در پیش گرفته اند
می گویند:

شرکت کاندیداهای حریاناتی که پایگاهی در میان
توده ها ندارند، در توازن نیروها و در واقعیت مبارزه

(*) - روشن است که ما بر خلاف سازمان چریکهای فدائی رویزیمو -
نیستهای مرتد حزب توده را جزو نیروهای کمونیست قرار نمیدهیم.

طفا و سرمایه‌های پارلمانی تأثیرات معین و مشخص
جای نمی‌گذارد. آنان "هیچیک" دارای پایگاه توده-
معینی نیستند که یرمبای آن و به‌انگای آن بتوان
مخله صورت حمایت از کاندیداهای آنها را برای دست
یافتن به دود هدف فوق مورد ارزیابی قرار داد.

(کار ۵۰ - ۲۲ اسفند ۵۸)

ما فعلا ز پرداختن به چگونگی وضعیت نیروهای جنبش
کمونیستی و اینکه آیا هیچیک از نیروهای جنبش کمونیستی تا
کنون توانسته اند دارای پشتوانه طبقاتی و آن پایگاه
توده‌ای مورد نظر کمونیستها بشوند یا نه و این وضعیت هم
اکنون چگونه است... صرف نظر می‌کنیم.

لذا در اینجا مقدمتا با مروری بسیار کوتاه در مورد هدف
و وظیفه کمونیستها در مبارزه پارلمانی به بررسی استدلالات
و پیش‌فرضهای سازمان چریکهای فدائی خلق می‌پردازیم:
قبل از هر چیز باید گفت کمونیستها یدین خاطر در مجلس
شرکت میکنند تا قطب ارتجاع و لیبرالیسم را افشا و رسواتر
نموده و از این طریقی طبقات انقلابی را تربیت نمایند، تا
آنان را سخ‌تر در جهت انقلاب به پیش روند. درست است که
شرکت در مجلس و پیشبرد مبارزه در آن، عرصه‌فرعی مبارزه و
جنبه‌فرعی نبرد طبقاتی است، لیکن کمونیستها برای افراد
باز هم بیشتر ارتجاع، آموزش توده‌ها از راه تجربه مستقیم خود
آنان و تبلیغ دمکراتیسم انقلابی و کمونیسم تحت شرایط
متخص در آن یا بد شرکت کنند. در حقیقت مبارزه پارلمانی
استکاسی از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه است. کمونیستها
می‌کوتند مجلس، این عرصه‌فرعی را به میدان مبارزه قاطع
علیه ضد انقلاب تبدیل نمایند. در این عرصه از مبارزه طبقاتی
کمونیستها بدون اینکه یک لحظه منافع پرولناریا را بدست
مرا موشی بسیارند می‌کوشند تا با تحویت قطب رادیکالیسم،

از هر نیروی مترقی و انقلابی در برابر طلب اربح‌گرای و
لیبرالیسم حمایت نمایند، زیرا در اینجا مرکز ثقل مبارزه
مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب است. کمونیست‌ها از طریق
تحکیم سنکر دمکراسم می‌بایست ضربات فشرده‌ای بر سر زوا-
ری وارد سازند. کمونیست‌ها در پی بدست آوردن کرسی‌ها هستند،
آنان در پی بیداری بوده‌ها هستند و برای این کاریک‌کراسی
یک سنکر مستحکم خواهد بود.

کمونیست‌ها همچا در پارلمان بعنوان ابراری برای
بدست گرفتن قدرت و با دمکراسی برخورد کردن دولت بورژوازی نگاه
می‌کنند، هیچ‌گاه آنان نباید در دامی که بورژوازی برای
بوده‌های رنجش کشیده است افتاده و در این دلخوش‌کنند
که گویا می‌توان از طریق پارلمان بدست‌بافت،
این آموزش انقلابی ما را کسب هم‌اکنون با توجه به هزاران
سجریه‌ای که در سطح جهانی پیش آمده است دیگر به امری
بدیهی تبدیل شده و هیچ کمونیستی که هنوز ذهنش به روبرو-
نیسم آلوده نشده با عدنی نتواند آشکارا آن را رد کند، در
حالیکه همین انحراف را با چهره‌ای پوشیده و پیچیده بره‌سور
هم‌میزان ریادی در بین کمونیست‌ها می‌توان مشاهده نمود.
کمونیست‌ها در همان حال که از پارلمان و مبارزه پارلمانی
بعنوان عرصه‌فرعی مبارزه طبقاتی استفاده نموده و از تریبون
آن در جهت افشای بورژوازی با بد استفاده نمایند، اما
لحظه‌ای نباید در نمی‌توانند در همین عرصه‌فرعی هم، هدف‌های
انقلابی و آن مقتضیاتی که نظارت بر منافع و ضرورت‌های
اساسی جنبش خلق دارد، غافل شده و بدتر از آن، این مقتضات
را تحت الشعاع مبارزه پارلمانی قرار دهند، هرچا که جنبش
پیش‌آمد و هر کس که جنبش کاری انجام داد، اگر هزار بار هم
بگوید من برای امناکری بد مجلس بورژوازی مرسوم، عمل و
سیاست او ایده پارلمان‌ناریسم را دنبال می‌کند.

آن سیاسی که در مبارزه پارلمانی هم، تقویت قطب انقلاب، رادیکالیزم انقلاب و کوشش همه جانبه در راه آنرا دنبال نموده و بدینرا آن رادیکالیزم و تقویت طب انقلاب را فدای مبارزه پارلمانی بدسیوه بورژوازی میکند، همان افشادن بیدام پارلمانارسم است آن بیرونی که در محاسبه توان نیروها و مسیر مبارزه پارلمانی سیاست بر نامه و ایدئولوژی را "فراموش" میکند و در نومینوت رادیکالیزم و نظم انقلاب را "فراموش" میکند. عرصه اصلی را با ضرباتی نمودن مقتضیات عمومی جنبش خلق و انقلاب (که همانا تقویت رادیکالیزم جنبش باشد) رها میکند، در رجحان همان دید پارلمانتاریستی است.

لنین در مورد سیوه های سرکت کمونسسها در انتخابات پارلمانی و مبارزه پارلمانی می گوید:

کمونسسها و طرفداران آنرا سوال سوم در کلیه کشورها برای همین وجود دارند که فعالیت پارلمانی فدیمی، سوالی، سردیوسوسی، شدکالیسی را در کلیه جهات و در کلیه کشور زندگی سه فعالیت سوس کمونسسی تبدیل نمایند. و در اندامه آن:

کمونسسهای اروپای باختری و آمریکا ابتدا مورد که یک پارلمانارسم نیچ و غیرعادی و غیراوریسی و غیرا دظلاله اتحادیه اتحادیه حزب کمونسس بتواند در خود شعارهایی بدهد و سرولترهای واقعی کمک نهیستان غیر منکل و کلی مطلوب شامسه بحث نمایند و نه فقط محلف برانند به خانه های کارگران و کلیه سرولترهای روسها و دهها سال سفاک دور افتاده سریرسد () بدهد و خانه های محل تجمع مردمان مبارز در رود و در اتحادیه ها و احمرها و معامع اتحادیه مردمان مبارز در اتحادیه ها و

مردم‌پریان دانشمندان (و بسوی حلی، پارلمانی) سخن
نگوید. هیچ‌وجه در نگاه سوسی‌انارلمانی اساس
بلکه همه‌جا افکار را اصلاح و بسوی ما را طلب کند
مج‌بور و رواری را در هر کلمه‌ای بکشد. اردستان‌های که
وی ایجاد کرده و از استانی که وی نفس نبوده و
از دعوت‌هایی که وی از میان مردم عمل آورده است
استفاده کند و مردم را با بسوی ما آسان‌سازد که
در غیر مواقع انتخاباتی (در دوران طغیان سوری) از
هیچ‌گاه نظیر آن دیده شده باشد.

(بیماری کودکی "چپ‌روی" در کمونسم)

اگر بفرز در جریان یک حرکت سیاسی برای شرکت در
انتخابات پارلمان این محتوای اصلی به طاق نسیان
کوبیده شد. دیگر نمیتوان گفت این سیاست یک سیاست کمون-
نیستی بوده است. مسلماً هرگز! سازمان چریک‌های فدائوسی
خلق در جریان فعالیت انتخاباتی بارها نمودن مفتضیات
عمومی حرکت انقلاب که همانا تا کید بر سیاست و متی انقلابی،
تقویت قطب نیروهای انقلاب، تقویت رادیکالیسم جنبش
در مقابل ارتجاع و... مشخصاً به سیاست پارلمان‌ریستی
بورژوازی افتاده است. آنها با چنین سیاستی در مبارزه
پارلمانی نه تنها بعنوان زمینه و محملی در جهت تقویت قطب انقلاب
سود جستند و در جهت تقویت قطب انقلاب کوشش نمودند بلکه
با خالی کردن سگرا از بقیه نیروهای انقلابی، مشخصاً بسوی
ارتجاع کمک نموده‌اند.

سازمان چریک‌های فدائی مطرح می‌کند که چون‌کاندید-
های کمونیست یا بیکاه توده‌ای ندارند نمی‌توانند مورد
حمایت قرار بگیرند. اینجا است که چریک‌ها قبل از اینکه بسوی

سیاست بیندیشد و ما هیئت انقلابی یک نیروی سیاسی (*) را مد نظر قرار دهند صحبت اریا بکاه بوده ای میکنند درک اکومیسینی و روبریونینسی آنجا آشکار میشود که با کمسار گذاردن مضمون طبقاتی یک نیرو و محسوی سیاست آن، حمایت خود را شروط بدداسن با بکاه بوده ای می نماید در حالیکه آنقدر ای کمونیسها با ما مهم می باشد مضمون سیاست و بر ما مدنیلیتی افتاکرانه ای است که در میان توده ها و طبقه کارگر برده میشود و نه صرف یا بکاه بوده ای یک نیروی سیاسی. آنچه مهم است اینست که در ضمن مبارزه یا رلمانسی مضمون انقلابی افتاکرانه یا رنریون مجلس بنواند توده های رحمکش را معه را به مرز بندی مشخص تر علیه ضد انقلاب بکشد و در سطح جامعه توارن قوا را بسفیع انقلاب ارفقاء بخشد. مسئله اینست که انتنا را ما کار انقلابی و رها شیخ در سطح جامعه بنواند توده ها را بیدار کند و هر کسی که به بیداری توده ها (با ایده های واقعا انقلابی) کمک می کند باید مورد حمایت فراریگیرد. این حمایت بمعنای اردست دادن استقلال کمونیسها نیست، این حمایت بمعنای سر و کوبیدن یک منت دیگره صورت ارجاع است.

لین می نویسد :

کمونیسهای انگلیسی، معفده من، با بدهر حها رحر و گروه خود را (که همه خیلی معف و رخی کلی معفد) بر اید اصول استرا سوال سوم و سرک حمی در پارلمان، در یک حر و واحد کمونست محدود ارفد حر

(*) - صرف نظر از این که ما در مقابل قطب ضد انقلاب حمایت را این یا آن جریان کمونیسینی و انقلابی را ضروری میدانیم، در اینجا معیار پایه توده ای مورد نظر ما زمان چریکهای فدائی خلق را در مورد حمایت با عدم حمایت از یک نیروی مشخص مورد آرزویایی قرار میدهیم.

کمونیست به هم‌دروسیها و اسوشودسها یک مصالحه با
سازش استخباراتی عدس مضمون بی‌شهادتی نماید ؛
مبارزه مشترک علیه انحلال‌طلبی و محاصره کاروان
تقسیم‌گریهای نارلمان طبق تعداد آزادی‌گدکارگر-
ان به‌حزب کارگرانه کمونیست داده اندرسند . در
استحیاطات بلکه در احدرای مخصوص (حفظ آزادی کامی
سلیع و ترویج و فعالیت سیاسی بدون این شرط احبر
الینه‌میبوان اختلاف نمود بر اساس حاسد خواهد
بود

اگر هم‌دروسیها و اسوشودسها اختلاف را با این شرایط
بپذیرند ما خواهد بود بر برای ما سب‌خوچه

تعداد گریهای نارلمان مهم‌تست و ما در تعداد این
موضوع تستیم و در این مورد با گذشت خواهم بشود
(ولی هم‌دروسیها و سوزده دوسان جدیدان - سا
اربا با ن جدید آنها - لیبرالها ، که به‌حزب مستقل
کارگری پیوسته اند ، بیش از هر حد در رسان موضوع
هستند) بردا ما خواهد بود بر تلیعات خود در در
لحظه ای بین سوده ها خواهم بر دکه خود دل طلبی د حرج آنها
راه خوش آورده است

(بیماری کودکی "چپ روی" تا کیدار ماست)

بنا بر این امر حمایت و پشتیبانی از کاندیداهای قبل از
هر چیز به سیاست و ماهیت طبقه ای یک نیروی سیاسی موکول
میشود و نه پایگاه توده ای آن حمایت و پشتیبانی ارکاند دا
- ها قبل از هر چیز ، تخریب فطب انقلاب ، بالا بردن بتات مسل
انقلاب ، از طریق مطرح کردن و تلیغ نمودن کاندیداهای
کمونیست و انقلابی و سیاست آنان برای توده ها نباید مورد
نظر باشد ، فقط با جنبین سیاستی است که مقتضیات عمومی و

اساسی جنبش خلق فدای مبارزه پارلمانی نمیشود، فقط با چنین سیاسی است که از مبارزه پارلمانی نیز در جهت بیداری سوده‌ها، در جهت نوارن نیروها بِنفع انقلاب میتوان استفاده نمود و لا غیر! ولی چریکهای فدائی خلق با موکول نمودن حمایت از نیروهای کمونیست به پایتوده‌های آنان در یک آن هم‌بدا کوئومیسم می‌غلطند و هم‌پارلمان‌تاریسم. اکو - نوئیسم را سن جهت که در برابر وضعیت موجود سپر می‌اندازد، سفش عنصر آکاد و ضرورت تقویت آنرا فراموش می‌کنند و بد این توجه نمی‌کنند که چه حد معینی با چه مضمون طبقاتی ای باید در جامعه تبلیغ و ترویج نمود و با چه سیاسی باید وارد در مبارزه پارلمانی و پارلمان شد، با چه سیاسی توازن قوا را بِنفع انقلاب تغییر داد و با لآخره به این توجه نمی‌کنند که ضرورت تقویت و یا بالعکس تضعیف نیروهای انقلاب چه تأثیری در به حرکت درآوردن توده‌ها بازی میکند...

و پارلمان‌تاریسم را این جهت که ضروریات و مقتضیات عمومی و اساسی جنبش خلق و انقلاب را فدای مبارزه پارلمانی بشیوه بورژوائی می‌نمایند، آنها با پارلمان و مبارزه پارلمانی نه بعنوان محمل و زمینه‌ای که باید در جهت تقویت قطب انقلاب، تقویت رادیکالیزم انقلاب، شناساندن و حمایت قطب انقلاب و بردن ایده‌های انقلابی بدرون توده‌ها و افشای فدا انقلاب استفا ده نمود، بلکه با فراموش کردن و قربانی نمودن هدفهای اصلی عملاً به رقابت با بورژوازی افتاده اند.

وقتی این سیاست در کنار این قضیه قرار می‌گیرد که چریکهای فدائی خلق در سراسر این مبارزه پارلمانی در کنار شوکت در پارلمان حتی یک برخورد افشاگرانه درباره ماهیت مالواضع، پارلمان بورژوازی ننموده‌اند، ایمن امروز او به نگرش چریکهای فدائی خلق را برجسته تر مینماید.



سازمان چریکهای فدائی در حمایت از نیروهای کمونیست به پایتوده‌های فکری کنندونه‌به‌سیاست، در حالیکه مسئله اصلی این نیست که فلان نیروی سیاسی دارای چه پایگاه توده‌ای وسیع می‌باشد. مسئله اصلی این است که آن نیروی سیاسی نمایندگی ارمنافع کدام طبقه می‌کند. نیرویی که بیکباره مدافع دموکراسی کارگری باشد، نمی‌تواند مورد حمایت قرار نگیرد. این نیرو ممکن است تحت شرایط مشخصی ضعیف باشد، ولی سیاست او از مضمون پربار و برنده‌ای سر - تار باشد با ایدار چنین نیرو و سیاست در مقابل ارتجاع حمایت نمود. پشت یا زدن به چنین ضرورتی هیچ چیز جرایپورتونیم نمی‌تواند باشد.

چریکهای فدائی در این سیاست مسئله تعادل و توازن نیروها را در عرصه پارلمان جستجو می‌کنند. آنچه تعادل نیروها را در سطح جامعه تحت تاثیر قرار می‌دهد در درجه اول و قبل از هر چیز، نه مبارزه پارلمانی بلکه مبارزه طبقاتی جاری در عرصه اصلی و تکامل آنست... در جریان مبارزه انتخاباتی آنچه که از تعادل و توازن نیروها، مورد نظر کمونیستها با بدباید، سیاست و برنامه‌ایست که این تعادل و توازن را باید بنفع انقلاب تغییر دهد و قطب انقلابی اش را تقویت نماید و این جز با تقویت هر چه بیشتر قطب انقلاب، بالا بردن را دیگالیزم جنبش با حمایت هر چه بیشتر از کمونیستهای انقلابی میسر نخواهد بود. مسلما چنین دید و سیاست انقلابی‌ای که در درجه اول آرمان طبقه کارگر و پیشبرد انقلاب را در نظر دارد، با یک سیاست اپورتونیستی، انحصارگرا نه و تنگ - نظرانه خرد بورژوازی آشکارا در تضاد است.

۲- پایه دوم استدلال:

پایه استدلال دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق در عدم

حمایت خود از کاندیداهای نیروهای کمونیست، مربوط می -
شود به اختلاف سیاسی ایدئولوژیک با این نیروها، سازمان
چریکهای فدائی مطرح می کنند که:

و اما از خط نظر مخالف و منافع جنبش کمونیستی ایران
نایدند که حمایت یا عدم حمایت از کدام کاندیدایی
از همدرد و تکی بر جنبش کمونیستی ایران محرر
خواهند شد. در این رابطه مسئله وحدت در جنبش کمونیستی
و مبارزه با ایوروگوسم و مسفرد ماخر آن و هم -
جنبش کسری بودا طیفی، کارگر و کمک به طرح و
و شکل آن می تواند مطرح باشد. این چاره کاندید
های مدعی مارکسیسم یا نگاه بوده ای ندارند؛ در رمنه
کسری رمنه های وحدت عمل نیروهای مختلف جنبه
خلق جندان مورسند و مسئله حمایت یا عدم حمایت
از آنها عمدتاً از می گردیده با تیری که حمایت از آن
کاندیداها می تواند در پی جرمه تشکیل حزب طیفی
کارگر را در وحدت در جنبش کمونیستی ایران بجای گذارد
(همانجا)

در اینجا چریکهای فدائی خلق آشکارا به سفسطه می -
پردازند و تمام مرزها را مخدوش می کنند. همانطور که توضیح
دادیم، مبارزه انتخاباتی اخیر کشور ما قبل از هر چیزی -
تبلیغی از مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب، بین نیروهای
کمونیستی و انقلابی از یکسو و نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی
و انحصار طلب از سوی دیگر در این عرصه میباید شد. در اینجا مسئله
مشخص کردن و تقویت قطب دموکراتیک در برابر قطب لیبرالیسم
و ارتجاع است. سازمان چریکهای فدائی خلق یک مسئله
عمومی و روشن مربوط به مناسبات و چگونگی برخورد با
نیروهای کمونیست را در مقابل صف ارتجاع و ضد انقلاب،
صرفاً بصورت تاشیر کذا ری آنها، آنهم بطور صوری در پیروسه

وحدت جنبش کمونیستی و مبارزه با ایورتونیسیم جلوه داده و در همین رابطه در مناسبات بین نیروهای کمونیست با سازمانهای مختلف، جنبه وحدت آنها در مقابل ارتجاع را از قلم انداخته اند. آنها اصل انقلابی مبارزه و وحدت بین نیروهای کمونیست را بر برپا گذاشته و سیاست انحمارطلبی و نفی کرائی دیگری را جانشین آن نموده اند. آنها با چنین سیاست ارتجاعی، صف انقلاب را از دیگر نیروهای کمونیست خالی نموده و با دلایل عوامفریبانه‌ای، کمونیستهای را که با آنان دارای سیاست و کرایش ایدئولوژیکی واحد نیستند، بطور کلی از صف انقلاب خارج می‌نمایند. ایسی سیاست مشخص یک سیاست ارتجاعی، ایورتونیستی و مشخصاً خدمت به ارتجاع است.

از نظر کمونیستها سیاست انقلابی در برابر جریانهای مختلف کمونیستی که مواضع، برنامه و مشی فرضا انحرافیشان آنان را هنوز از صف جنبش کمونیستی و نیروهای انقلاب خارج ننموده باشد، حمایت قاطع از آنان در مقابل ارتجاع و امپریالیسم و مبارزه ایدئولوژیکی بیکری با انحرافات آنان در جهت طرد ایورتونیسیم است. این سیاستی است که ما در برخورد با دیگر نیروهای کمونیست و انقلابی پیش گرفتیم. وقتی اختلاف در برنامه، سیاست و مشی در بین جریانهای کمونیستی پیش بیاید (که این اختلاف بخصوص در شرایط پراکندگی نیروهای کمونیست، عدم ارتباط و پیوند ارگانیک با طبقه کارگر و نبود یک تئوری همه‌جانبه انقلابی طبیعی است)، طبیعتاً از نظر هر جریانی، جریان دیگری انحرافی و با دارای کرایشات مختلف انحرافی خواهد بود. ایسی اختلافات در سیاست و برنامه و این انحرافات تا زمانیکه برنامه و مشی این با آن جریان، آن را از صف انقلاب خارج ننموده و صف ضد انقلاب نکشاند، باید بهیچوجه نمی‌تواند

دلیلی بر عدم اتحاد عمل، همبستگی، همکاری و یا حداقل حمایت از آن در قبال یورژوازی و امپریالیسم باشد. طبیعتاً بهمان میزان که این سیاستها بهم نزدیک تر باشند، درجه اتحاد و همکاری بیشتر شده و بهمان میزان که دورتر باشند، بالطبع سطح این همکاری محدودتر خواهد بود. ولی در هر حال در رابطه با مفاهیم انقلاب و ضدانقلاب حمایت از آن امر ضروری و عدم حمایت سیاستی اپورتونیستی خواهد بود. هرگونه بی‌توجهی به این مسئله مخدوش نمودن مرزها، تفوق‌افکنی در صفوف نیروها و های خلق و خصوصاً خالی نمودن انقلاب از پتانسیل نیروهای کمونیست خواهد بود.

مادرمقالات آئینده نشان خواهیم داد که از نظر سیاست و ایدئولوژی چه کسانی دچار اپورتونیسم هستند، مایا سارمان چریکهای فدائی خلق، اما آنچه فعلاً مربوط به این بحث می‌شود، چگونگی برخورد با نظرات سیاسی و ایدئولوژیک مختلف در جنبش کمونیستی است. ما نشان می‌دهیم که چگونه فدائیان در اینجا همین سیاست نیز مشخصاً به اپورتونیسم در غلطید ه اند و نفی کرائی دیگران را جانشین سیاست انقلابی و کمونیستی "مبارزه و وحدت" نموده اند. آنها با چنین سیاستی هم وحدت را (که در اینجا همان اتحاد عمل، همبستگی و حداقل حمایت متقابل در مقابل ارتجاع باشد) نفی کرده اند و هم مبارزه ایدئولوژیک را.

استیضاط آنها از مبارزه ایدئولوژیک نه مبارزه علیه جریان انحرافی، بر عدم خودشان بلکه کنار گذاشتن مکانیکی و نفی دیگران در صحنه مبارزه طبقاتی است. فدائیان بدون اینکه بخود این زحمت را بدهند که مشخصات و جایگاه دیگر نیروها و کمونیست را در صحنه مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، در یک جا معدومین، در شرایط معین تعیین کنند، و در این رابطه سیاست خود را در قبال آنها تعیین نمایند،

کریبان خویش را از برخورد مشخص با مسئله خلاص نموده و به ادب
 فکری می کنند که حمایت از این نیروها تا تیرش در پیروسد و حدت
 جنبش کمونیستی چیست و اینکه "تقویت اپورتونیزم" باعث
 ضعف جنبش کمونیستی و انقلابی و انحراف آن خواهد شد یا
 نه. سازمان چریکهای فدائی خلق یک عامل "کوچک" را در
 اینجا فراموش نموده اند و آن است که ما سؤال می کنیم بالا -
 خرد آیا این جریانهای اپورتونیزمی "علیرغم" انحرافات
 در مقابل دشمن منحص و ارتجاع و امیرالیم هستند یا نه؟ آیا
 در جنبش کمونیستی برار دارند یا نه؟ و یا اینکه اساساً یک
 نیروی ضد خلقی و ضد انقلابی هستند، فدائیان این عامل
 "کوچک" را عاملی می کنند و مسئله را صرفاً در چهارچوب
 تضادهای نیروهای کمونیست آنهم بصورت کاملاً یکجانبه
 و صوری بررسی می نمایند. روش است. نتیجه این سیاست
 خارج کردن نیروهای کمونیست نه تنها از جنبش کمونیستی
 بلکه از کل نیروهای خلق و قطب انقلاب خواهد بود. اینست
 انحراف سازمان چریکهای فدائی که بصورت باوری در سیاست
 انتخاباتی نشان دادند.

و اما بنظر ما، ارزیابی ارنتیجه‌ای که حمایت متقابل
 نیروهای کمونیست در زمینه "وحدت جنبش کمونیستی" ،
 "مبارزه با اپورتونیزم" و "کسترش پیوند طبقه کارگر و
 بسیج و تشکل آنان" بیارمی آورد، هرگز مجرداً مناسب است
 متقابلاً نیروهای کمونیست و موقعیت آنان در مقابل ارتجاع
 نخواهد بود. این نتایج را نباید بصورت صوری و صرفاً در
 رابطه با موقعیت نیروهای کمونیست نسبت بهم در نظر گرفت ،
 بلکه این نتایج در شرایط معینی درجا معه اساساً در پیوستن
 مبارزه طبقه‌ای علیه ارتجاع حول تضاد اصلی جامعه حاصل
 می شود. تقویت قطب رادیکال جنبش، بالا بردن پتانسیل

اسفلاسی جنبش و تقویت صف انقلاب در مقابل ضدانقلاب، نه تنها در مقابل وحدت جنبش کمونیستی قرار نمی گیرد، بلکه وحدت جنبش کمونیستی در همین بستر مبارزه طبقاتی صورت می گیرد. اگر کسی دهش آلوده به اپورتونیسیم و انحصارطلبی نشده باشد، بهر صورت قطب انقلاب را از طریق حمایت نیروهای کمونیست مسقیما در جهت کنترش پیوند با طبقه کارگر و توده ها و بسیج و شکل آسان بسامری آورد. حمایت از یک نیرو که از نظر سیاسی ایدئولوژیک با ما مخالف است، فقط در رابطه با موقعیتی است که این نیرو در صف بندی بیست انقلاب و ضدانقلاب، احراز می کند. روشن است که پرولتاریا در قبال اقتدار و طبقات خلقی دیکریاست اتحاد را در پیش می گیرد و از این گروه بندی های اجتماعی مترقی در مقابل ارتجاع یشتیبانی می کند، زیرا این امر در جهت پیشبرد انقلاب می باشد. حال اگر بدرستی کمونیست ها این سیاست را در قبال نیروهای دموکرات در انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی در پیش بگیرند، بطریق اولی سیاست یشتیبانی را با بدرضال نیروهای کمونیست در پیش بگیرند. اختلاف آنان بر سر کرایشات مختلف ایدئولوژیک و سیاست های مختلف که در این رابطه مبارزه ایدئولوژیک را ضروری می کند، به هیچ وجه نباید ونمی تواند مانع اتحاد عمل همبستگی و حمایت متقابل آنان در مقابل ارتجاع باشد. اگر کمونیست ها از نیروهای دموکرات حمایت و یشتیبانی می کنند، دقیقا در رابطه با همان سیاست بالا یعنی تقویت قطب انقلاب در برابر قطب ضدانقلاب است. حال آنکه مطابق منطق چریک های فدائی، حتی از نیروهای دموکرات هم نباید حمایت نمایند چرا که بهر حال سیاست و برنامه آنان در رابطه با سیاست و برنامه کمونیست ها، جنبش خلق و انقلاب را منحرف خواهد نمود. ولی وقتی در عمل فدائیان چنین سیاستی پیش

نمی گیرند و نیروهای کمونیست را بزعم خود از صف خارج می کنند. خروس اپورتوننیسم از درون توجیحات عوامفریبانه ظاهر می شود. حتی در رابطه با نیروهای سیاسی نماینده اقشار خلقی و غیرپرولتری این حمایت به مبنی بر حدپایه شونده ای و درجه ضعف و قوت از این نظر، بلکه به اتکاء مشی و سیاست و برنامہ آنها که بیابکر منافع انثار خلقی است ضرورت می یابد - لنین می گوید :

"شرو دو بیکها دردومای سوم فوق العاده معتمد ولی آنها نماینده توده ها هستند. نزلزل شرو دو بیکها این کادتها ودموکراسی کا رگری امریست ناگریر که اساسی از موقعیت طبقاتی دهقانان خرده یاس است. فرق شرو دو بیکها با انحلال طلبان یا به اصطلاح تقریباً مارکسیست ها ی ما اینست که اولیها از لحاظ ضعف خود انحلال طلبند و دومیها از لحاظ سوء نیت خود. و طبعه دموکراسی کارگری اینست که به دموکراتهای ضعیف خرده سوز و کمک کند و آنها را از زیر نفوذ لیبرالها خلاص نماید و اردوگاه دموکراسی رانه تنها بر ضد دست راستی ها بلکه بر ضد کادتها ی ضد انقلابی نیز با فشرده گی هر چه بیشتر متحد سازد".

لنین

"احزاب سیاسی در روسیه"

بنا بر این ما اریکسو مواجه با این امر هستیم که چریک های فدائی حمایت از نیروهای کمونیستی را عملاً موکول بد وحدت سیاسی ایدئولوژیک کامل می کنند، یعنی حتی برای حمایت وجود اختلاف نظر سیاسی را نیز مجاز نمی دانند (در مورد رفقای راه کارگر) ولی از سوی دیگر انحصار طلبی و اپورتوننیسم آنچنان اندیشه های سازمان چریکهای فدائی را آغشته کرده است که هیچ نیروئی جز خودشان را "مستحق"

و حزب جنبش کمونیستی و امر تشکیل حزب نمی‌دایند. البته ما را با حربه‌ی که متکی بر پیش رویونیستی که نتیجتاً حزبی سوزوواشی از آب درمی‌آید، کاری نیست جرمبارزه‌ایدنو - لوریک بیکیو، لیکن چریکهای فدائی آنحنا در انحصار - طلبی و کرایین رویونیستی فرورفتند آنکه حتی از یک حمایت ساده ر کمونیستها بشدت خودداری می‌کنند.

به این ترتیب همانطور که در بالا ستان دادیم. سازمان چریکهای فدائی خلق قانونمندی مبارزه و وحدت را در مناسبات بین نیروهای کمونیست برپا گذاشته و صورت و امفربا اند - ای سیاست انحلال طلبانه و نفی کراشی را با طرح مسئله "تقویت اپورتوئیسم" رسماً تئوریزه نمودند.

چریکهای فدائی برای توجیه سیاست انحرافی عدم حمایت خود، یکسری احکام (*) را مطرح میکنند. ببینیم این احکام چیستند؟ : آنان می‌گویند:

هرگاه این حمایت نتواند جنبش انقلابی خلقی را در برابر خرده سوزووازی و امن گرا و حریانه‌ی سوزووازی و امپریالیستی تقویت نماید، پس این حمایت برای چیست؟

ما سؤال می‌کنیم بالاخره علت وجودی نیروهای جنبش کمونیستی چیست و آنان در کجای صف بندی طبقاتی قرار دارند؟ آیا این نیروها درون خلق قرار ندارند؟ جزء حبهه

(*) - چریکهای فدائی بدون اینکه برپایه مشخصی از مواضع نیروهای مورد نظر و بررسی مقتضیات و اصول وحدت جنبش کمونیستی و جبهه‌نیزوهای انقلابی و ضد امپریالیست ایمن احکام را استنتاج کنند، برپایه پیش فرضهای خود ساختار احکامی را ارائه می‌دهند و از این احکام منطبق بر تمایلات ذهنی شان به نتیجه‌گیری شان ظاهر منطقی می‌دهند.

انقلاب نیستند؟ اگر جزو نیروهای مردمی و انقلابی هستند، آیا حمایت از آنان منجر به تفویت قطب دموکراتیسم در برابر ضدانقلاب و ارتجاع نمی شود؟

چگونه میشود نیروی جزء خلق باشد، در حال مبارزه با ضدانقلاب باشد و با رجنیش دموکراتیک و ضد امپریالیستی را تفویت نماید؟

آنان می گویند:

"وقتی این حمایت بیرونی شکل حزب را از طریق رنسد خریانه‌های دارای گرایشهای انحرافی درون جنبش کمونیستی بدبیراهدکنا بدو جرآنحه ممدبم هیچ تاثیر دیگری هم نیارنیا ورد" - این این حمایت برای چیست؟"

ما می پرسیم آیا حمایت دموکراتیک از یک نیرو مستلزم وحدت سیاسی ایدئولوژیک است؟ اگر از نقطه نظر شما نیروها نباید دارای گرایشهای انحرافی باشند، این مسئله جزیه معنای وحدت سیاسی ایدئولوژیک چیز دیگری نیست. همکاری و حمایت انقلابیون از یکدیگر بهیچوجه مستلزم وحدت سیاسی ایدئولوژیک نمی باشد و در ضمن هرکرایش انحرافی نیز در طی یک مبارزه ایدئولوژیک امکان تصحیح پیدا میکند. نفی مکانیکی نیروها و واقعیت آنان و مشی های آنان را نفی نمی کند. یک زاویه دید انقلابی به انحرافات موجود در سطح جنبش بر خورد فعال کرده و در عین پیشبرد مبارزه سیاسی ایدئولوژیک از هرگونه همکاری و حمایت اصولی جانبداری می کند ولی چریکهای فدائی آنچنان در حرکت اپورتونیستی خود فرو رفته اند که میخواهند واقعیت نیروها را بطور مکانیکی و البته در ذهن خود نفی کنند، مبارزه ایدئولوژیک را نفی کنند و در نتیجه مبارزه طبقاتی را نفی کنند. چنین زاویه دیدی که از مبارزه طبقاتی استقبال نکرده

و برعکس در جهت تخطئه و نفی و طرد آن میکوشد یک زاویه دید
ارجاجی است .

بعلاوه این درست کدیک جریان انحرافی میتوانند
ضربات مهلکی بر جنبش کمونیستی وارد آورد و حتی آرایه
انحراف بکشانند (البته به آن مضمونی از انحراف که شما
مورد نظر بان است) ولی این امر نافی این نخواهد بود که
امروز در عرصه مبارزه با ارتجاعی این نیرو و مورد حمایت قرار
گیرد و تازه مکر این امکان وجود ندارد که خرده بورژوازی کل
جنبش خلق را به کجراه و شکست بکشانند؟ اگر این حتم وجود
دارد پس شما چگونه بدنام پندکان آنان را می دهید؟ آنان
می گویند :

وقتی این حمایت یک موقعیت کاذب برای سبروهای
که در حال حاضر برخلاف وحدت جنبش خلق و جنبش کمونیستی گام
برمی دارند فراهم آورد، هرگاه این حمایت به دلیل
سیاستهای غلط آن جریانهای انحرافی به وحدت عمل
سایر نیروهای مدافعریالیست با انقلابیون کمونیست
آسیب رسانند، طبیعاً این سؤال مطرح خواهد شد که پس
این حمایت برای چیست ؟

در اینجا باید گفت، این اپورتونیستی است که کمونیست
را مساوی فدائی قرار داد و بعداً اعلام کرده که نیروهای کمونیست
ضد رویزیونیست به وحدت عمل سایر نیروهای ضد امپریالیست
با "انقلابیون کمونیست" (منظور فدائی است) آسیب می -
رساند. چریکهای فدائی صراحتاً انقلابی ندارند تا بی پرده
حرف بزنند. ما می پرسیم این چه وحدت عمل انقلابی است که
سیاست یک نیروی انقلابی ضد رویزیونیست بدان ضربه می -
زند؟ بلکه اگر این وحدت عملی که شما میخوانید وحدت عمل با
سوسیال امپریالیسم روسیه و ضد انقلابیون حزب توده باشد ،
کمونیستها و تمام انقلابیون پیگیر با این وحدت عمل و چنین

سیاستی قاطعانه مبارزه خواهد کرد. ما مطمئن هستیم "وحدت عملی" که خاطر روبرو بیونیست‌ها را آسوده و شاد کند، جز خیانت به طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده ما چیز دیگری نیست. برعکس وحدت عمل انقلابی که منکی به منافع خلق است همیشه مورد اصرار اروپا فشاری کمونیست‌ها و همه انقلابیون مدیق بوده است و می‌باشد.

در واقع باید گفت کسانی به انقلاب ضربه می‌زنند که عملاً از لیبرال‌ها دفاع میکنند، وقتی ما هدیس از لیبرال‌ها دفاع میکنند این ضربه به دمکرات‌هاست. وقتی چریک‌های فدائی که بظاهراً در جای مجاهدین پا می‌گذارند، به نیروها و ما را رکیست - لنینیست پشت میکنند و در مقابل از آنها که انقلابی نبوده و نیستند حمایت میکنند، این امر چیزی نیست جز ضربه به دمکرات‌ها و تقویت جبهه سوسیالیستی. چریک‌های فدائی همان راهی را می‌روند که ما هدیس، اگر ما هدیس به لیبرال‌ها کمک میکنند که مخالف انقلاب و موافق سرمایه‌داری حاکم هستند، چریک‌های فدائی نیز از افرادی حمایت میکنند که طرفدار همین رژیم ضدانقلابی موجود و مخالف کمونیست‌ها هستند. ما از چریک‌های فدائی سؤال می‌کنیم برخی افراد مورد حمایت شما چگونه و در کجا به را دی‌کالسیسم جنبش کمک کرده‌اند؟ آیا شما که مرز بین لیبرال‌ها و دمکرات‌ها را برهم می‌زنید، ذهنیت توده‌ها را به کجراه نمی‌کشید؟ آیا شما ذهن توده‌ها را با این ترتیب زهرآگین نمی‌کنید؟ آیا شما دوستان واقعی خلق کمونیست‌ها نیستند؟ و آیا شما علیه دوستان خلق عمل نمی‌کنید؟

حال چریک‌های فدائی نه تنها از انقلابیون پیگیر حمایت نمی‌کنند بلکه آنان را مورد فحاشی و تهمت نیز قرار می‌دهند. آنان می‌گویند:

"ما هرگز چنین حمایتی را تجویز نخواهیم کرد و این قطع

نظرات رواقی است که فلان کا ندیدای موردحت داند
است اگر تنها ملاک ما سواق ما رزانی ایر یا آن
کا ندیدا یا ند حد در مان کا ندیدا های حزب توده و حدر
میا ر کا ندیدا های حزب جمهوری اسلامی و چه در میان
سار کا ندیدا ها ، عا صر ساری مینوا ن یافت که سالها
زندان کشیده اند و ارفضا مردانه هم زمان کشیده اند و
در برابر رژیم در حیم ناه ایستاده اند

ما قبل از اینکه سوابق یک کا ندیدا برایمان مطرح باشد
مشئ کنونی و فعالیت طبقاتی - انقلابی فعلی او مطرح است و
اتفاقاً ملاک ما برای حمایت بهیچوجه صرف زندان رفتن فلان
کا ندیدا نیست ، چه بسا بودند افرادی که برپا یه یک مشئ
رفرمیستی و رویزیونیستی به زندان افتادند ، زندان رفتن
الزاماً نه دلیلی بر انقلابی بودن است و نه دلیلی بر حمایت
کردن ، برای ما معیار اصلی برای حمایت یا عدم حمایت مسئله
مشئ و سیاست و برنامہ یک نیرو و ما هیت طبقاتی آنست ، اما
فدائیان چه می گویند ؟

چریکهای فدائی آنچنان در عرصه تفکرات رویزیونیستی
سیر می کنند که وقیحانه مرز بندی طبقاتی را بدست "فرا موشی"
می سپارند ، آنان عمل مرز بین انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش
کرده بنحوی که کا ندیدا های سازمان ما و دیگر نیرو هـ سـای
کمونیستی را هم ردیف کا ندیدا های حزب ضد انقلابی جمهوری
اسلامی و حزب توده خائن قرار میدهند ، چریکهای فدائی حتی
بطور ضمنی کا ندیدا های رویزیونیستها و حزب جمهوری اسلامی
را با بیان اینکه "ا ر قضا مردانه هم زندان کشیده اند" مورد
تا ئید بیشتری قرار داده و بدین ترتیب آنان تا حمایت از ضد
انقلاب پیش میروند ، فدائیان دیگر کاری ندارند که هر کدا م از این
نیرو ها دارای چه ما هیتی می باشند و امروز هریک از آنها در
کدام جبهه ایستاده اند ، آیا کمونیستهای راستین بسـ

رویزیونیستهای خائن حزب توده برابرنند؟ از نظر سازمان
 چریکهای فدائی خلق که فاقد بینش علمی بوده و تفکرشان
 کاملاً به رویزیونیسم آلوده است جواب این پرسش مثبت است
 ولی برای انقلابیونی که مرز انقلاب و فدا انقلاب، مرز مرگ و
 کمونیست را مخدوش نکرده اند و بر پایه محکهای طبقاتی عمل
 میکنند فاصله رویزیونیسم تا مارکسیسم با اندازه فاصله
 بورژوازی تا پرولتاریاست. چریکهای فدائی ادامه میدهند:
 "حال آنکه اگر ما از یک حرنان خرده بورژوازی دموکرات
 که پای خود را از جنس کمونیستی ایران سرکنده است
 در برابر جریانهای بورژوائی حمایت کنیم (مثل محاهدین
 خلق) این حمایت سود جنس کمونیستی تمام خواهد شد
 شد. این حمایت لروما به نقویت و رشد ادامه عمل
 امپریونیسم درون جنس کمونیستی منجر خواهد شد."
 صحنه فوق یکبار دیگر با محدود کردن اپورتونیستی
 جنبش کمونیستی ایران به سازمان چریکهای فدائی، بینش
 بورژوائی تحریف آمیز و انحمارطلبانه خود را بنمایش می
 گذارد. ولی مسئله اصلی نهفته در سیاست فوق آنست که
 چریکها یکبار دیگر به بورژوازی خدمت میکنند. ما نیز موافقیم
 که در مقابل ارتجاع از نیروهای دمکراتی مانند سازمان
 مجاهدین علییرغم تمام ترلزلات و توهمات لیبرالیش با یسد
 حمایت نمودنشان داد که تداوم حرکت انقلابی آنان تنها
 در گرو اتحاد با نیروهای کمونیست است ولی در عین حال باید
 به توده ها نشان داد که این نیروها دستخوش توهم اند و در
 قبال بورژوازی متزلزل اند، باید نشان داد که مصلحت
 طلبانه بجای همکاری با کمونیستها با لیبرالها همکاری می
 کنند. تا ما با مهر معصیت بورژوائی بر پیشانی شان بخورد او
 ولی زمانی که چریکهای فدائی از نیروهای پیکر
 بلحاظ اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک حمایت نمی کنند و

عملاً فراموش میکنند که آنان در مقابل ارتجاع و امپریا -
لیسم در کجای صحنه قرار دارند، این سیاست جزضربه زدن به
انقلاب معنای دیگری نمی تواند داشته باشد ما میگوئیم به
هما نگونه که خطرا پورتونیسم و رویزیونیسم جنبش کمونیستی
را تهدید می کند، خطر مشی خرده بورژوازی و بورژوازی نیر
جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلق را تهدید به شکست
می کند. در حال حاضر وجود پورتونیسم در نیروهای سیاسی و
بطور مشخص در درون سازمان چریکهای فدائی خلق مانع
حمایت ما از آنها در مقابل ارتجاع و ضد انقلاب نمیشد. با
این پورتونیسم بتکل فاطانه با دید مبارزه کرد و در عین
حال از آنها در مقابل ارتجاع با دید حمایت نمود.
ما بر پایه همین سیاست مواضع خود را در جریان انتخابات
نست، به جریانات کمونیستی و انقلابی روشن کرده و به حمایت
از آنان پرداختیم.

هما نظور که در بالا اشاره کردیم ما در این مقاله به ماهیت
اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک خود با سازمان چریکهای
فدائی خلق سپردا ختم و صرفاً سیاست این سازمان را در امر
انتخابات مورد بررسی قرار دادیم. در مقالات بعدی ما به
ماهیت اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک خود با سازمان
چریکهای فدائی خلق و اینکه در مواضع عمومی سیاسی
ایدئولوژیک چه کسی دچار پورتونیسماست، خواهیم پرداخت.
ما در بالا نشان دادیم که سیاست انتخاباتی سازمان
چریکهای فدائی خلق یک سیاست رویزیونیستی است، مسا
نشان دادیم که چگونه سازمان چریکهای فدائی خلق نه تنها
از نیروهای انقلابی کمونیست در مقابل ارتجاع و امپریا -
لیسم حمایت ننموده و از این طریق به بورژوازی خدمت
نموده است، بلکه با معرفی و حمایت فقط ۲۰ نفر از کاندیداها
و باز گذاشتن جای برای مانور نیروهای ضد انقلابی مستقیماً

به ارتجاع خدمت نموده است. اعلام آشکار عدم حمایت از نیروهای کمونیستی و دعوت مستقیم از توده‌ها به‌رای ندادن به کمونیستها، چیزی جز برخورد خصمانه سازمان چریک‌های فدائی خلق با نیروهای دیگر کمونیست و خدمت‌بدار تحجاج را نشان نمی‌دهند. این سیاست یک سیاست رویزیونیستی و اپورتونیستی است. البته این سیاست یک امر اتفاقی و ناکهانی نیست. این سیاست نتیجه تکامل یک حرکت انحرافی است. در این سازمان اپورتونیم چپ مشی چریکی بتدریج به اپورتونیم راست نیرومندی (مشی جزئی) استحاله پیدا کرده است و نقطه نظرات رویزیونیستی موجود در این مشی به‌گرایش شدید یافته و قوی رویزیونیستی تبدیل گردید. بنحوی که امروز سازمان چریک‌های فدائی خلق کدیس مارکسیسم و رویزیونیسم یا پرولتاریا و بورژوازی درنوسان است. درعین حال با سرعت خارق العاده‌ای بجانب بورژوازی و رویزیونیسم در حرکت است. واقعیت میسارزه طبقاتی وصف‌بندی واقعی نیروها برای ما این حقیقت را روشن میکند که امروز سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در لبه پرتگاه و مرداب رویزیونیسم تمام‌عیار قرار گرفته است.



(II)

ما قبلا در انتقاد سیاست انتخاباتی روبریونیستی سازمان چریکهای فدائی خلق نشان دادیم که معیار اصلی در حمایت از نیروهای کمونیست و انقلابی معیار سیاست و منی و ماهیت طبقاتی نیروی مورد نظری باشد و در شرایطی که ضرورت دارد که ارتجاع و ضد انقلاب هر چه بیشتر به افراد کشیده شود، منافع طبقه کارگر و انقلاب ایجاب می کند تا قطب دموکراتیسم انقلابی بیش از هر زمان دیگر از استحکام و نیرومندی بی نظیری برخوردار باشد، زیرا استحکام قطب دموکراتیسم انقلابی اجازه خواهد داد تا بشکل متمرکزی در میان توده ها به فضای ماهیت ارتجاع و امپریالیسم و پاپا-لما-نتا ریسم بورژوازی پرداخته، به تبلیغ برنامه و سیاست پرو-لتری و انقلابی دست زده و نتایج آنرا آگاهی توده ها کاسته و آنان را برای انقلاب آماده ترساخت.

سازمان چریکهای فدائی در توجیه سیاست اپورتونیستی خود در مبارزه انتخاباتی و در توجیه عدم حمایت خود از کاندیدا های کمونیست و بطور مشخص کاندیدا های سازمان ما مطرح نمود که وجود اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک و انحرافات سیاسی مانع حمایت است. ما در قبل روشن ساختیم که در سطح جنبش کمونیستی ایران اختلافات و انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک متعددی وجود دارند ولی تا زمانیکه این اختلافات و انحرافات نیروها و جریانهای موجود در درون نهضت مارکسیستی ایران را از جنبش کمونیستی و فراتر از آن جنبش خلق خارج ننموده است، حمایت متقابل

این نیروها در عرصه مبارزه طبقاتی در برابر ابرضدا انقلاب درست و لازم است. در شرایط اختلافات و پراکندگی سیاسی - ایدئولوژیک جنبش مارکسیستی - لنینیستی این حمایت نمی تواند نمودنبا ییدنا فی استقلال هر نیرو و در تبلیغ و ترویج مشی و سیاست مورد نظرش باشد. تحت این شرایط در عرصه جنبش چپ هر نیروی سیاسی با حفظ استقلال در حرکت خود با بیدیه حمایت از نیروی دیگر سپردار د این امر اگر جناح در خدمت وحدت بلافاصله جنبش کمونیستی نباشد ولی لافل در آخرین تحلیل فطب چپ را از مرکز و قدرت بیشتر جهت افشاکری وسیعتر بر خوردار نموده و روشن است که این امر در خدمت وحدت جنبش خلق می باشد.

ولی صرف نظر از این واضحات، چرا سازمان چریکهای فدائی ارکاندیدا های کمونیست حمایت نکرد؟ آیا این عدم حمایت به عدم درک این سازمان از مسائل فوق الذکر بر بر می گردد؟ بنظر ما خیر، بنظر ما این عدم حمایت انبوریستی - نیستی، مبین یک سیاست طبقاتی معین بوده و این امر را یکسوی کرایتی شدت یافته روی روییستی در درون این سازمان و ارسوی دیگر با انحمارطلبی و سکتاریسم حاکم بر آن قابل توضیح است. روشن تر اینکه کرایتی رویزیونیستی - طبقاتی حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق مانع از آن می گردد تا این سازمان ارکاندیدا های نیروهای مارکسیست - لنینیست " جریان ۳ " حمایت نماید.

این مسئله اساسی را بیشتر توضیح می دهیم :

در این بحث منظور اساسی ما نه اینستکه چرا سازمان چریکها به کاندیدا های کمونیست رای نداد، بلکه منظور اساسی ما اینستکه این سیاست نتیجه ناگزیر یک بینش طبقاتی است. ما می خواهیم از این امر صحبت کنیم که بینش رویزیونیستی حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلقی مانع اصلی عدم حمایت گردید. در اینجا هدف و منظور اساسی ما مبارزه علیه

ابین کرایش و بینش انحرافی و ضد پرولتری بهر حول یک مسئله
مشخص است .

“محور شکل جریانهای وابسته به خط ۳ رانفی موجودیت
اردوگاه سوسیالیستی و تلغ و ترویج ترار تجاعی
”سوسیال امیریا لیسیم“ تشکیل می دهد . این جریانها که
با شعار ”مرک بر امیریا لیسیم“ و ”مرک بر سوسیال امیر -
یا لیسیم“ به میدان آمده اند . متخما یک جریان النفاطی
هستند که هر دو اردوگاه را دشمنان حلقهای جهان می -
شناسند . هم اردوگاه سوسیالیستی را و هم اردوگاه امیر -
یا لیسیتی را . و این خطرناک ترین انحراف در حیسب
کمونیستی ایران است .”

(کار ۵۰ ، ۲۲ اسفند ۵۸)

در گفتار اپورتونیستی فوق سه نکته اساسی نهفته است :

- ۱ - تحریف اپورتونیستی محور شکل ”جریان ۳“
- ۲ - تائید وجود اردوگاه سوسیالیسم ونفی زویزیونیسم .
- ۳ - رد تئز سوسیال امیریا لیسیم و تائید ضروری بمثابه یسک
کشور سوسیالیستی و نیز تائید سیاست توسعه طلبانسه آن
بمثابه انترناسیونالیسم پرولتری .



انحراف اصلی سازمان چریکهای فدایی در کجاست؟

۱- تحریف اپورتونیستی محورینکل جریان ۳: در رد نظریات تحریف آمیروروبرونیستی سازمان چریکهای فدائی با یدکفت آنچه کمونیستها را در تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی جریان ۳ کردهم آورده و وحدت می بخشد، امرهاشی طبقه کارگر از بردگی سرمایه داری و آرمان معدس پرولتاریا یعنی برقراری کمونیسم است هرچندا بن تشکلهای تحت تسلط کنونی جنبش کمونیستی میهن کاملاً عاری از گرایش با نقطه نظرات انحرافی نباشد... به علاوه در رابطه با "جریان ۳" با یدکفت که این طیف دارای یک خط مشی سیاسی واحد نمی باشد برادر - برگیرنده مشکلات گوناگونی است که کم و بیش دارای سیاستها و مشی های متفاوتی هستند (۱)، ولی مسئله مورد بحث اینست که "جریان ۳" با در حقیقت طیف سوم علاوه بر اعتقاد عمومی نسبت به ایدئولوژی طبقه کارگر، آغا ر دارای یک سری ویژگیهای بوده است که این طیف را از "جریان ۱" و "جریان ۲" متمایز نموده است.

این ویژگیها کدامند؟ طرح شعار استراتژیک جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر، مرز بندی با مسی غیر پرولتاری چریکی و مرز بندی با روبریونسم خرد و خفی، سو سال امپریالیسم شوروی و حزب توده خاش و بالاخره مرز بندی با تنوری روبرونیستی و ارتجاعی "سه جهان" از جمله مشخصات اساسی طیف سوم میباشند بدس

(۱) - روشن است که در اینجا مسئله ما توضیح دادن انحرافات تشکلات "جریان ۳" نمی باشد.

ترتیب بیان اینکه محور تشکل "جریان ۳" را فقط اعتقاد به ترسویال امپریالیسم تشکیل می دهد جز تحریف و قلب حقایق چیز دیگری نیست. کمونیستها هدف اصلی خود را آزادی طبقه کارگر از قید استثماری و ایجاب جامعه نوین بی طبقه قرار داده اند و دقیقاً همین آرمان انقلابی است که آنان را بدور محور خود متحد می سازد و آنان را با از خود گذشتگی و فداکاری بیدریغ در راه پرولتاریا به پیش می راند. ولی روشن است که رسیدن به این آرمان مقدس نیاز به ابزار طبقه ای یعنی تشکل کمونیستی دارد. سازمان یا حزب ما رکیستی - لنینیستی ابزار جنگ و سلاح اصلی طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری است و بالطبع ایدئولوژی و مشی هدایت کننده این تشکل جز ما رکیسیم - لنینیسم چیز دیگری نمی تواند باشد. آنچه که اساس تشکل یک نیروی کمونیستی را تشکیل داده و سوسیالیسم علمی یا علم رها ئی طبقه کارگر است، جهان بینی ما تریالیسم دیا لکتیک که منطبق بر منافع تاریخی طبقه کارگر است، آن قوه محرکه و آن عامل تعیین کننده ای است که حرکت نیروی ما رکیست - لنینیست را جهت داده و آنرا در راه آرمان پرولتاریا به پیش می برد. پرواضح است که سه محور تشکل نیروی رویزیونیستی ای مانند حزب توده سه ما رکیسیم - لنینیسم و امرها ئی طبقه کارگر، بلکه مزدوری بورژوازی و خیانت به طبقه کارگر و انقلاب می باشد. آنچه که حزب توده را تحریک می بخشد و محور هستی آنرا مشخص می سازد چاکری و در پیوزگی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی، پاسخگوئی به منافع آن و تائید سیاست تجا وزگرا نه آنست.

ما رکیس می گوید: کمونیستها "هیچ گونه منافی که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند" (مانیفست) و دقیقاً همین منافع تاریخی است که کمونیستها را گرد آورده، متحد کرده و در مقابل بورژوازی و کلیه دشمنان طبقه کارگر به

جنگ و امنی دارند. اما سازمان چریکها این مسئله اساسی را آگاهانه برده بوشی می کند.

❖ تا شید وجود "اردوگاه سوسیالیسم" ونفی رویزیونیسم:
حال پرواضح است که اگر تحقق آرمان پرولتاریا تنها بسر اساس جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی میسر است، کمونیستها و پرولتاریا فقط در مبارزه علیه دشمنان رنگارنگ است که می توانند پیروزی نهائی برسند.

لنین می نویسد:

"شرط اساسی برای تدارک پیروزی کامل پرولتاریا، پیش بردن مبارزه ای طولانی، رزمنده و بیرحمانه بر علیه فرصت طلبی، رفرمیسم، سوسیال - شوونیسم و تاثیرات و جریانات دیگر بورژوازی است. این تاثیرات و جریانات بلحاظ آنکه پرولتاریا در معیشت سرمایه داری بسر می برد، اجتناب ناپذیر می باشد بدون پیترداین مبارزه، بدون آنکه از پیش پیروزی بسر اپورتونیسم در جنبش کارگری کاملاً مسلم شود، نمیتواند بهیچوجه صحتی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا در میان بیاشد."

اپورتونیسم یا رویزیونیسم دشمن طبقه ای پرولتاریا می باشد و به همین خاطر طبقه کارگر در راههای خود نمیتواند علیه رویزیونیسم مبارزه نکند، زیرا عدم مبارزه علیه رویزیونیسم مبارزه طبقه کارگر را به شکست حتمی می کشاند.

به بیان دیگر این درست است که مبانی اساسی سیاسی - ایدئولوژیک یک تشکل کمونیستی مارکسیسم - لنینیسم است، ولی مارکسیسم - لنینیسم جدا از مبارزه علیه رویزیونیسم نمی باشد. مبارزه در رویزیونیستی یکی از وظایف تخطی ناپذیر کمونیستها می باشد و حال آنکه سازمان چریکها ای فداکاری صحت

ار اردو کا ہوسیا لیم می کندو بدین نریب بدنی رویز -
یونیسیم می رسد . ما برای اینکه تشدید کراش رویز یونیسیم
این سازمان و کوشش آترادرسا بر روی یونیسیم سان دهم ، در
ایدا بطور خلاصه درک لنینی ار روی یونیسیم را مطرح مینمائیم .

روپرونیسم چیست؟

روی یونیسیم محصول دوران کننیدکی سرما به داری یعنی
مرحله امپریالیسم میبا شد . روی یونیسیم تکلی اراید ثولوسی
بورژوازی است که میکوتدما رکسیسم را از جوهر انقلابی خود تهی
سازد فرمیسم و لیبرالیسم بورژوازی میان بسید در در میان
طبقه و توده ها رواج دهد . آرنجا که امپریالیسم آستان انقلاب
پرولتری است و از آنجا که پرولتاریا بزرگترین نیروی محرکه
انقلابی ای میباشد که نظام بورژوازی را تهدید به مرک ونا بودی
میکند ، بورژوازی می کوشد تا مبارزه ایمن
طبقه انقلابی را به انحراف کشاند و بدین ترتیب نظام امپریا -
لیستی را از مرک محتوم خود نجات بخشد ، به انحراف کشانیدن
طبقه کارگر و مبارزه و یعنی نفی انقلاب پرولتری و نتیجتا
یعنی فراهم آوردن زمین بقای بیشتر بورژوازی .
برای این منظور بورژوازی میکوشد تا از راه فاسد کردن
تشری لای کارگری به هدف خود برسد این افراد بمشابه
عاملین بورژوازی در درون جنبش کارگری افکار و عقاید فری -
میستی ، بورژوازی و امپریالیستی را رواج می دهند . اینان
اپورتوننیستهای هستند که به سک نگیهان نظام سرما به داری
تبدیل شده اند و بقول لنین :

“اپوروسیستهای که با پرولتاریا بعنوان یک طبقه
یگانه بوده ، خدمت گزاران ، عاملین و وسیله اعمال
نعدو بورژوازی اند و اگر جنبش کارگری خود را از دست

استان نجات بدهد، یک جنبش کارگری بورژوازی باقی
خواهد ماند

ولنین اضافه می کند :

آنها اهل عقاید و نفوذ بورژوازی بوده و واقعا

مصدقین و عمال بورژوازی اند.

(امپریالیسم و انتقام در سوسیالیسم، تاکسیلات از

ماست)

هدف روبروئیستها چیست؟

هدف آنان تبدیل نمودن جنبش کارگری بیک جنبش

کارگری بورژوازی می باشد. هدف آنان نفی انقلاب سوسیال-

لیسی ، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و تکلیفاتی از نظام

سرما پیداری است .

بقول ولنین :

رفرمیسمها در تمام کشورها وجود دارند ، برای اینکه در

همه جا بورژوازی بطرق گوناگون ، بدنیا آید

ساختن کارگران و تبدیل آنها به بردگانی که تمام فکر

رهاشی از سردگی را رها ساخته اند می باشد .

(مارکسیسم و رفرمیسم)

حال زمانی که همین اپورتونیستها و روبروئیستهای

مرتد که دارای عقاید، سیاستها و مشی بورژوازی و ضد کارگری

می باشند، در درون یک حزب کمونیست بقدرت برسند - یعنی

در رهبری آن قرار گیرند - نتیجه چه خواهد شد؟ مگر نه اینکه

آنچه که تعیین کننده ماهیت یک حزب می باشد، ایدئولوژی

و جهان بینی و مشی حاکم بر آنست؟ مگر نه اینکه ماهیت مشی

و سیاست حاکم بر یک حزب مشخص می کند که این حزب برای کدام

طبقه و علیه کدام طبقه دیگر می جنگد؟

پس، از آنجا که رویزیونیسیم جز "عقاید و نفوذ بورژوازی"،
جزایده ثلوثی بورژوازی ضد انقلابی چیز دیگری نیست، اگر
چنانچه بر حزب کمونیست غلبه یا بد، آن حزب ما هیت کمونیستی
و پرولتری خود را از دست داده و عملاً تبدیل بیک حزب رویزیو-
نیست و اپورتونیست خواهد شد.

لنین در مورد "انترناسیونال دوم" می نویسد:
"خیانت به سوسیالیسم از طرف اکثریت رهبران انترنا-
سیونال دوم (۱۹۱۴-۱۸۸۹) به معنای "ورنگتگی"
ایدئولوژیک این انترناسیونال می باشد. علت اصلی
یک چنین ورنگتگی غالباً بود حقیقی اپورتونیسم
خرده بورژوازی که خطر ما هیت بورژوازی آن مدتها
پیش توسط بهترین نمایندگان پرولتاریای تمام
کشورها گوشزد شده بود می باشد."
("ترها ئی در باره جنک"، تاکیدازما ست)

هما نظیر که "انترناسیونال دوم"، به سبب غالب شدن
اپورتونیسم در آن به ارگانی در خدمت بورژوازی تبدیل گردید
حزبی نیز که در آن اپورتونیسم و رویزیونیسیم غلبه یا بد، به
ارگانی در خدمت بورژوازی تبدیل می گردد. چنین حزبی با
توجه به ما هیت بورژوا ئی اش از صف جنبش کمونیستی خارج
شده و دیگر مثلاً بیک ابرار بورژوازی در جهت منافع بورژوازی
علیه منافع پرولتاریا عمل میکند. چنین حزبی در حقیقت
دشمن طبقه کارگر و کمونیسم است. هر چند بطا هر با زهم دعسای
ما رکیسم بکند. لنین با زهم در باره تغییر ما هیت "انترناسیو-
نال دوم" می گوید:

"از سالهای ۷۰ قرن نوزدهم هگامیکه آلمان از لحاظ
اقتصادی هم از انگلستان و هم از فرانسه عقب تر بود.
همز موسی در انترناسیونال جنبش کارگری بدست آلمان
افتاد، و هگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی براس

کشورها پیشی گرفت، یعنی مقارن با دههٔ دوم قرن بیستم در راس حزب کارگری مارکسیستی آلمان که در مقیاس جهانی حزب نمونه است، مشتی از نابکارترین ارانل و پلیدتریی دون فطرتان که خود را به سرمایه داران فروخته اند، از شایدمان ونوسکه گرفته تا داد ویدولزین، این منفورترین جلادانی که از بین کارگران برخاسته و به خدمت سلطنت و بورژوازی ضد انقلابی کمر بسته اند، قرار گرفتند. . . . انترناسیونال ورشکستهٔ دوم اکنون در حال مردن است و زنده زنده متلاشی میشود. وی عملانقش خدمت گزار بورژوازی بین المللی را بازی می کند. ایس بتما م معنی انترناسیونال زرد است.

(انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ)

زمانی که دیگر به سبب ارتداد و خیانت اپورتونیستها انترناسیونال دوم به لاشه گندیده ای تبدیل شده بود، لنینس مبارزه پیگیری را علیه آن پیش برد که به انفراد همه جا نبه و اضلال کامل آن منجر شد. فقط یک ذهن بدورا ز آلودگیهای رویزیونیستی قادر بر درک این آموزش می باشد. رویزیونیستها آکاها نه بر جوهر این آموزشها پرده می افکنند و سازمان چریکیهای فدائی نیز که با تشدیدگرایش رویزیونیستی اش به رویزیونیسم رو کرده است نمیخواهد به این مسائل توجهی داشته باشد، گویا این آموزشها فقط بدردمبارزه با انترناسیونال دوم می خورد! این سازمان بجای برملا کردن چهره واقعی رویزیونیستهای معا صربه تطهیر و آرایش آنان میپردازد.



روپزونيسم خروشيچي چه بود؟

روپزونيسم خروشيچي در حزب بلشويک يا بديکرفت ورشد
ياست و با الاخره پيس ارمک رفيق اسالين بر حزب شوروي غالب
شد. خروشيچف آکا ها نه و خائنا سه به نفي ديکنا توري پرولتاريا
به نفي انقلاب قهرآمير، به نفي مبارزه طبقاتي و ... پرداخت
لنين مي نويسد:

مضمون سياسي ايورونيسم و سوال سو وسم يا بديکفر
هماست: همکاري طبقات، اسکا تاردکنا توري
پرولتاريا، اسکا ف از عمليا - انقلابي، اسکا نسي
بدون قيد و شرط فوانين بورژوازي، سي اعتمادی شد
به پرولتاريا و اعتماد به بورژوازي.

(اپورتونيسم و ورشکستگي انترناسيونال دوم)

خروشيچف نماينده يک جريان اجتماعي بورژوازي بود و
خط مشي او ضد مارکسيستي و روپزونيسيستي بود. زمانه ي کسه
خط مشي خروشيچف بر حزب مسلط شد حزب کمونيسم شوروي تبديل
به يک حزب روپزونيسم شد. براي کسي که آمورشهاي لنين
را درک کند روشن است که يک حزب روپزونيسم در راس يک
کشور نمي تواند يک مشي کمونيسيستي را به جراه درآورد. بهمين
خاطر زمانه ي که حزب شوروي استخاله روپزونيسيستي - بورژوازي
پيدا کرد، به تبعيت از آن، سيستم حکومتي و اعتمادی شوروي
هيچ راه ديکري نداشت جز اينکه در مسير خط مشي نيروي هدايت
کننده کشور يعني حزب روپزونيسم شده حرکت کند. در يک کلام
غلبه روپزونيسم بر حزب بمعناي غلبه بورژوازي بود و اس
امريکا کريبر کشور روسيا ليسيستي را تبديل بکشور روپزونيسي
نمود، کشوري که در مسير سرمايه داري بديسي رفت. بدستال
اين ارتداد روپزونيسيستي در جنبش مارکسيستي - لينيستي

در میان احزاب کمونیست انشعاب رخ داده و بدنبال تغییر ماهیت شوروی و یک سلسله از کشورهای اروپای شرقی در "اردوگا هوسیا لیسم" یا جبهه واحد کشورهای سوسیالیستی شکاف افتاده و در نتیجه این اردوگاه واحد از بین می رود.

حال سازمان چریکها ن فدائی تماما این تغییر و تحولات، تماما این خیانتها را ندیده می گیرد. این ندیده گرفتنها نتیجه انحراف اصلی این سازمان یعنی کرایش شدت یا فتنه رویزیونیستی است. این سازمان آنچنان در گرداب تفکرات رویزیونیستی اسیر است که به توجیه رویزیونیسم خائنانانه خروشقی دست زده و شوروی امروز را یک کشور "سوسیالیستی" قلمداد کرده و صحبت از "اردوگا هوسیا لیسم" می نماید و برای اثبات این احکام رویزیونیستی یک جوا استدلال منطقی نمی آورد. نتیجه انحراف رویزیونیستی و غریبان این سازمان جز ناسید رویزیونیسم و بنا گزیر بورژوازی و جز پشت کردن به پرولتاریا و ما رکسیسم - لنینیسم چیز دیگری نمیباشد. (۲)

سازمان چریکهای فدائی خلق بر اساس همین بینشش رویزیونیستی است که نیروهای کمونیست ضد رویزیونیست را

(۲) - البته سازمان چریکهای فدائی در عرصه این انحرافات تنها نیست. "راهکارگر" نیز دقیقاً در گرداب همین تفکرات رویزیونیستی قرار دارد. "راهکارگر" نیز اگر چه صحبت از مبارزه "در برابر رویزیونیسم" می کند ولی عمق تفکر، سیاست و عملکردش آلوده به انحراف بورژوائی رویزیونیسم میباشد. "راهکارگر" نیز صحبت از "اردوگا هوسیا لیستی"، "شوروی سوسیالیستی" کرده و آب تطهیر بر سر خروشچفیزم می ریزد. این گرایش شدید رویزیونیستی بنجوبسیا ربرجسته ای در کتساب "رویزیونیسم و ترسوسیا ل امپریالیسم" راهکارگر، تئوریکزه شده است. بررسی نظریات "راهکارگر" را به بعد موکول میکنیم.

جریان های انحرافی ارزیابی می کند و طبیعی است که این ارزیابی نه را رویه منافع پرولتاریا، بلکه درست برعکس از رویه رویزیونیسم و منافع بورژوازی می باشد.

۴ ردتز سوسیال امپریالیسم و نائید شوروی بمثابه یک کشور "سوسیالیستی" و اجرا کننده "انترناسیونالیسم پرولتری": ما در اینجا فرصت و امکان آنرا نداریم که به بررسی عمیق تحولات شوروی بپردازیم، ولی بطور خلاصه باید بگوئیم که با غلبه رویزیونیسم و خروشچی و تداوم و تعمیق آن توسط بانند رویزیونیستی بر ژنرال خاثن، بعد از اینکه مشی بورژوازی رویزیونیستی در شوروی تحکیم کردید و حزب و دولت این کشور کا ملا استحاله بورژوازی پیدا کردند، شوروی بمثابه یک کشور امپریالیستی در عرصه جهانی عرض اندام می نماید. صدور سرمایه و شرکت در استثمای پرولتاریا و خلقهای جهان (هند و اروپای شرقی...)، رقابت با امپریالیسم آمریکا و مسابقه تسلیحاتی با آن بمنظور داشتن سهم بیشتر، سرکوب جنبشهای انقلابی (اتیوپی...)، مداخله نظامی و انجام کودتاهای امپریالیستی (افغانستان...)، ایجاد دپایگاههای نظامی در کشورهای دیگر، فروش اسلحه به رژیمهای ارتجاعی جهت بدست آوردن سودا امپریالیستی (فروش اسلحه به رژیم شاه...). همه و همه نشانگر ماهیت سوسیال امپریالیستی قدرت مسلط در شوروی است. شوروی بیک قدرت سوسیال - امپریالیستی تبدیل می گردد، قدرتی که فقط پوشش سوسیالیستی دارد. حال روشن است که یک قدرت سوسیال امپریالیستی در سیاست خارجی خود نمی تواند جز سیاست غارت و چپاول و جز سیاست اعمال ستمگری و تجاوز، سیاست دیکتاتری داشته باشد. بنا بر این سیاست چنین کشوری نه انترناسیونالیسم پرولتری بلکه سیاست تجاوزکارانه و ستمگرانه است. با توجه به تمام این واقعیتها و با اتکاء به آموزشهای

لنین ، تمام مارکسیست - لنینیستهای جهان به مرزبندی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و مبارزه قاطع علیه آن برخاسته اند. ما رویزیونیستهای ما ضد حزب توده بدفاع از سوسیال امپریالیسم بلند شدند و کسانی که بیستون مارکسیسم و رویزیونیسم در سوسیال بودند موضع بینا بینی گرفته و با لایحه با تعمیق انحراف آشکارا بدفاع از سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم برخاسته و کاملاً بدام رویزیونیستها افتادند .

امروز سازمان چریکهای فدائی، ترووی سوسیال امپریالیستی را "میهن سوسیالیستی" بشمار آورده و سیاست توسعه طلبانه آنرا انترناسیونالیسم پرولتری قلمداد می نماید و کمونیستهای راستین را که معتقد به ترووی سوسیال امپریالیسم می باشند را "خطرناک ترین انحراف در جنبش کمونیستی ایران" ارزیابی می کنند. کسانی که در کمان به رویزیونیسم آلوده است طبیعی است که به مارکسیسم حمله کنند و رویزیونیسم را مداحی نمایند .

حال متوجه می شویم که سازمان چریکهای فدائی از چه زاریه های به نیروهای کمونیست برخوردار کرده و بر اساس کدام نگرش سیاست انتخاباتی خود را معین می کند. همانطور که بعداً مشروح تر نشان خواهیم داد این پایگاه فکری نتیجه های متناسب با خود را بیارمی آورد. صریحتر آنکه تفکر رویزیونیستی نمی تواند از آینده سیاست و عمل کمونیستی باشد .



مبارزه ضد امپریالیستی یا تکیه روی یک امپریالیست؟

سازمان چریکهای فدائی می گوید :
"پیکار همان ایدئولوژی ورشکسته و ارتجاعی خرد، -
بورژوازی عقب مانده و در حال تلاشی را که با شعار نه
شرقی، نه غربی به میدان آمده، بعاریت گرفته و میکوشد
رنگ و لعاب علمی و آکادمیک به آن بدهد."
(همانجا)

زمانی که درک پرولتری از مبارزه وجود نداشته باشد و
استیصال سیاسی - ایدئولوژیک با نگرش رویزیونیستی درهم
آمیخته شده باشد، نمی توان استدلالات تحریف آمیز اپورتونیستی
ارائه داد. سیاست سازمان ما چگونه قابل توضیح است؟
ما بر اساس درک لنینی خودشوروی را یک کشور سوسیال
امپریالیستی می دانیم و تضا دا این کشور را با کشورهای
امپریالیستی دیگر چون آمریکا، از مقوله تضادهای درون امپیر
- یالیستی بشمار می آوریم. ما همانگونه که امپریالیسم
آمریکا را از دشمنان غذا و جنایتکار خلقهای جهان در نظر
داریم، سوسیال امپریالیسم روسیه را نیز از دشمنان مکار و
تجاوزکار خلقهای جهان می دانیم. روشن است این سیاست
نافی واقعیت سلطه یک امپریالیسم در یک کشور معین نمسی -
باشد. چنانکه در ایران امپریالیسم اصلی امپریالیسم آمریکا
است و دیگر امپریالیستها دارای نفوذ و منافع محدودتری می -
باشند .

بنا بر این یک سیاست پرولتری و انقلابی چنین حکم می کند که باید علیه همه امپریالیستها مبارزه نمود و طبیعتاً آن مبارزه‌ای واقعی و انقلابی است که بدون چشمداشت و یا تکیه بیک قدرت امپریالیستی به پیش رود. این امر بمعنای نادیده گرفتن تضادهای درون امپریالیستی و تدقیق تاکتیک‌های لازم و مناسب نمی باشد. لیکن بر آن تکیه دارد که مسئله اصلی در این مبارزه اتکاء کردن بر پرولتاریا و توده‌های انقلابی و متکی بودن بر مشی صحیح و سیاست روشن و پیگیر است. ما برخلاف سازمان چریکها در پی آن نیستیم تا به مشاطه‌گری یک قدرت سوسیال امپریالیستی بپردازیم، ما چشم بقدرت لایزال پرولتاریای انقلابی جهان و توده‌ها داریم و علیه هرگونه سیاست انقیاد طلبانه و تسلیم طلبانه شدیداً مبارزه می نمائیم.

این مسئله‌ای است که سازمان چریکها نمی تواند آنرا درک کند. این سازمان در مورد سیاست ما در قبال افغانستان می گوید:

« شما در عمل همان کارهایی را می کنید که ارتجاع افغان و متحدین آن می کنند
ما از جنبه تهمت شرم‌آوری که نسبت به ما روا می دارند می گذریم. ولی نکته اصلی این است که در این مورد سازمان چریکها بر پایه نگرش رویزیونیستی خود قانونمندی مبارزه ضد امپریالیستی را نمی تواند درک کند. این سازمان بطرز مکانیکی و سفسطه‌رایانه می گوید: چون علیه دو قدرت تجاراً و گرا می‌ریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه میکنید پس از آمریکا دفاع می کنید.

ایراد تهمت، مبارزه ایدئولوژیک نیست بلکه نفسی و تخطئه ارتجاعی مبارزه ایدئولوژیک می باشد. ما استدلال می کنیم که در افغانستان دو قطب ارتجاعی و امپریالیستی،

یکی قطب شوروی و دیگر قطب آمریکا وجود دارد و همچنین قطب دیگری نیرو وجود دارد که قطب نیروهای آکا ه کمونیست و انقلابی و توده‌های آکا ه و یا قطب مبارزه طبقاتی و انقلاب است. موضع ما بر آنست که علیه دو قطب ارتجاعی باید مبارزه نمود و از قطب سوم حمایت و پشتیبانی کرد. هرچند این قطب در حال حاضر دارای فعلیت گسترده و وسیع نباشد ولی سازمان چریکها میگوید: حمایت از حرمینال امپریالیسم شوروی و مخالفت با امپریالیسم آمریکا.

در سالهای ۴۰ در ایران بین امپریالیسم انگلیس و آمریکا رقابت شدیدی درگرفته بود. آمریکا که در پی تسلط کامل در ایران بود به مقابله با انگلیس پرداخته و در پی عقب راندن رقیب اصلی بود. سیاست انقلابی چه بود؟ این سیاست نه سیاست قطب کرائی و حمایت از یک امپریالیسم، بلکه سیاست مبارزه علیه هر دو امپریالیسم بود. زیرا جنگ و رقابت میان امپریالیستها ما هیتا ضد انقلابی بوده و در جهت غارت بیشتر می باشد. لنین می گوید:

این وظیفه، حرمینالیستهاست که راهزن جوانتر و قوی تر را (آلمان) برای غارت راهزنان را خورده که تا گلبوی خوداریفها را بلعیده اند، یاری رسانند. سوئیا - لیسها با ندادار کتمکی بین راهزنان برای برانداختن همه آنها بهره برداری کند.

(سوئالیسم و جنگ)

به این ترتیب مشخص می شود که سیاست کمونیستها مبارزه علیه همه امپریالیستها می باشد و نه فقط علیه بخشی از آنها. ولی سازمان چریکها چه سیاستی پیشنهاد می کند؟ این سازمان سوئالیسم را سوئالیسم جلوه داده و عملاً خود را به خدمت یک سیاست ارتجاعی و سوئالیسم امپریالیستی درمی آورد. سازمان چریکها سیاست تسلیم را پیشنهاد می کند.

لنین می گوید :

"در حقیقت، سوسیال شوونیستها از یک سیاست ضدپرولتاریا-
یائی بورژوازی پیروی میکنند زیرا که آنها عملاً از "حق" این
یا آن قدرت "بزرگ" در غارت مستعمرات و سرکوبی
خلفهای دیگر حمایت می کنند" . (همانجا)
حال آیا سازمان چریکها همین سیاست رویزیونیستی-
راپیشنهدنی کند ؟

آیا دیدگاه بورژوازی و خرده بورژوازی با دیدگاه کمونیستها همگون است ؟

سازمان چریکهای فدائی میگوید :

پیکار همان شعار پیوج و عوامفربیا نه و خیالی سسه
شرقی و نه غربی را بزرگ کرده است . (همانجا)
برای هرنیروی آگاه و انقلابی روشن است که وقتی هیئت
حاکمه ضدانقلابی ایران و از جمله خرده بورژوازی شعار " نه
شرقی ، نه غربی" را در میان توده ها می برد ، قصد حمله بسسه
کمونیسم و بی اعتبار ساختن نیروهای کمونیستی را دارد .
واقعیت مبارزه طبقاتی جاری در جامعه و واقعیت عملکرد
هیئت حاکمه نشان داده است که صرف نظر از برخی شعارهای
تبلیغاتی ضد آمریکا و عوامفربیا نه قدرت سیاسی حاکم
بدلیل ماهیت ضدانقلابی اش نه میتواند و نه میخواهد ضدا مبر-
یالیست باشد . هیئت حاکمه در دفاع از سلطه سرمایه و دفاع از
مناسبات ارتجاعی سرمایه داری وابسته شعارهای " نه شرقی ،
نه غربی" خرده بورژوازی را برای فریب مردم دامن میزند . و
این شعار را پوششی برای اقدامات ضدانقلابی سرکوب کارگران و
توده های زحمتکش و نیروهای انقلابی می کند . خرده بورژوازی

مرفه نیز بدلیل ماهیت طبقاتی خود و در دنباله روی از بورژوازی
از ی ضد انقلابی با طرح شعار "نه شرقی و نه غربی" نه تنها
نتوانسته گامی واقعی در جهت ضدیت با امپریالیسم بردارد،
بلکه با این شعار بطور واقعی و عملی منظورش مخالفت با
انقلاب و ضدیت با طبقه کارگر و کمونیسم است.

اما از آنجا که بین امپریالیستهای غربی و ژاپن و در رأس
همه آمریکا از یک طرف و سوسیال امپریالیسم شوروی از طرف دیگر
تضاد منافع وجود دارد و بورژوازی ایران - چه وابسته و چه
لیبرال - در عرصه بین المللی طرفدار امپریالیستهای غربی
و ژاپن و آمریکا است و در تحلیل نهائی در جبهه این کشورهای
امپریالیستی قرار دارد. پس بنا بر این طبیعی است که با
سوسیال امپریالیسم شوروی نیز ضدیت داشته باشد. و "شعار نه
شرقی و نه غربی" در واقع مبین ضدیت بورژوازی ایران با سوسیال
امپریالیسم شوروی نیز می باشد. در عین حال که وابستگی و
حمایت خود از امپریالیستهای غربی را در پشت این شعار می -
پوشاند و طبیعی است که بورژوازی ایران در این راه خرده -
بورژوازی مرفه سنتی را نیز بدنبال خود می کشد.

اما در اینجا حقیقت دیگری نیز وجود دارد. این درست که
جناحهای مختلف رژیم کنونی از اقدامات ارتجاعی و سوسیال
امپریالیستی شوروی بهره می گیرند و هم علیه شوروی (کسه
آراسیل کمونیسم معرفی می کنند) و هم علیه کمونیستها و
آرمان طبقه کارگر اقدام می نمایند، اما در عین حال سلباً
رژیم با "حزب توده" و "سجھانی ها" را نیز بنا بر دید فراخترش
رژیم در برابر خود دیده مثال جنبش کارگری و جنبش کمونیستی از
وجود رویونیستهای توده ای و سجھانی سودمی بردارد و
دسته های رویونیستی نیز به خواستهای رژیم لبیک میگویند.
بی جهت نیست که ما پس از قیام شاه هدمکاریهای حزب توده با
حزب جمهوری اسلامی در جهت خفه کردن جنبش کارگری و همکاری

لیبرالها با رویزیونیستهای سه‌جهانی در همین زمینه بوده‌اند. در حالیکه در مورد کمونیستهای راستین و حتی انقلابیون دموکرات بهیچوجه چنین برخوردی متصور نیست. انقلابیون کمونیست و دموکراتهای انقلابی دزدانهای جمهوری اسلامی به‌بند کشیده میشوند، ترور می‌شوند، به‌جوخا عدام سپرده میشوند، مورد پیگرد و تعقیب قرار می‌گیرند و...

اما کمونیستها بر اساس منافع طبقه کارگر و مصالح انقلاب همان زمانی که دشمن اصلی خود در یک کشور را مشخص کرده، در سطح جهانی همه‌امپریالیستها و دشمنان پرولتاریا و توده‌ها در هر رنگ و لباس را انشاء کرده و قاطعانه علیه آنان و از جمله امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی میسازد. خویش را به پیش می‌برند. از نقطه نظر علمی شعار مبارزه هم علیه آمریکا و هم علیه سوسیال امپریالیسم شوروی منطبق بر قانونمندی مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی میباشد. پیش‌بردا این مبارزه یک وظیفه تخطی‌ناپذیر بوده و هر نیروئی به مبارزه علیه هر یک از این دو کم‌بها بدهد، بر مبارزه ضد امپریالیستی خلقها ضربه مهلکی وارد آورده است. هر نیروئی به این مبارزه انقلابی کم‌بها بدهد، مرز بین دوستان و دشمنان انقلاب را مخدوش کرده و به منافع خلق آسیب و زیان میرساند. هر نیروئی که گریه را می‌شود دهد توده‌ها را فریب داده و به دشمنان خلق خدمت کرده است. ما می‌گوئیم علیه همه دشمنان خلق در هر لباسی که می‌باشند، با مبارزه نمود. علیه بورژوازی یا بدجنانید، علیه امپریالیسم آمریکا که دشمن اصلی خلق ما است یا بدجنانید و علیه همه امپریالیستها و از جمله سوسیال امپریالیسم روسیه با یقین قاطعانه مبارزه نمود. سوسیال امپریالیسم روسیه، دیگر کشور سوسیالیستی لندن و استالین نیست. امروز این کشور همپای دیگر امپریالیستها به منافع خلقها تجاوز کرده و بمثابه یکی دیگر از سرکوبگران انقلاب پرولناریا

ونوده‌ها تبدیل شده است. مکرر کسوفیسمی و مسی صدامی پیریا - لیستی قاطع ما سما حکمی کند که علیه این نیروی سجا ورکار نیربا دیدون هیچگونه ترلرل مبارزه سرسختانه نمود . علت اینکه رویونیسمها هیچ موقع نمی توانند و اصفا علیه میربا لیسم ونه تنها علیه میربا لیسم بلکه علیه دوررواری نیز مبارزه کنند ، درجهان بینی و منی آثار نهضت است . ریرا رویونیسم که با سازش و آشتی طبقاتی را تا خود حمل میکند . نفی کننده جنگ و نبرد طبقاتی و صدامی ریرالیسی و نفی کننده انقلاب است .

حرب توده‌ها کربا آمریکا مخالفت می وررد ، این مخالفت
نه از راه مبارزه صدامی پیرالیستی و بر اساس یک مضمون
انقلابی است ، این مخالفت بخاطر دفاع از مافع قدرت
سوسیال امپریالیستی شوروی است ، دفیقیر آنکه این مخالفت
از زاویه طردهرگونه سلطه طلبی ، انشیا دوستم ملی نمی باشد ،
این مخالفت در جهت کنار زدن یک سلطه امپریالیستی ، بقیع
استقرار سلطه سوسیال امپریالیسم است .

اینکه حزب توده زمانی به نائید "فرم‌های امپریالیستی" انقلاب سفید بلند شد ، به نائید رژیم سلطنتی شاهشاهی بلند شد و در پی سازش با "جناح دوراندیش" سرمایه‌داری وابسته ایران برآمد ، ناشی از بینش و عشی رویونیستی و تسلیم - طلبانه آن بود و اینکه امروز حزب توده با هیئت حاکمه ایران سازش می کند و در برابر آن تسلیم میشود ، نیرنائی ارهمان خط مشی رویونیستی تمام عیار است .

و حال سازمان چریکهای فدائی خلق شعار و مبارزه ضد امپریالیستی نیروهای ضد رویونیست علیه سوسیال امپیر - بالیسم شوروی را "خیال تلقی می کند و معتقد است که سوسیال امپریالیسم همان سوسیالیسم است . سازمان چریکها - قدرت سجا و زکرتوروی را دوست خلقها جا می زند و بدین ترتیب آن به

آسیاب دشمنان خلق می ریزد. ما می گوئیم این ترانزول و کوتاهی عریان در مبارزه ضد امپریالیستی نتیجه منطقی درک رویزیونیستی سازمان چریکهاست. همانگونه که تئوری رویزیونیستی تقسیم هیئت حاکمه ارتجاعی به دو جناح "خوب" و "بد" دقیقاناشی ارگرایش قوی رویزیونیستی این سازمان می باشد. بعبارت دقیق تر نگرش رویزیونیستی سازمان چریکها نمی تواند ترانزول در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی نیانجامد.

بدین ترتیب متوجه می شویم که نگرش و کرایش قوی رویزیونیستی سازمان چریکهای فدائی قادر بر درک این مطلب نیست که بین دیدگاه هومبارها انقلابی کمونیستها علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دیدگاه هوشعارضد کمونیستی و عوامفریبانه "نه شرقی نه غربی" هیئت حاکمه فاسد کیفی و عمیقی وجود دارد. این سازمان قادر نیست مضمون پیگیرشعار کمونیستها را درک کند. سازمان چریکها عوامفریبی می کند و مضمون واقعی شعار و مبارزه کمونیستها علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم را وارونه جلوه میدهد و با این تحریف از یک مبارزه آیدئولوژیک کمونیستی بر روی این مسائل می گریزد. سازمان چریکها مبارزه کمونیستی علیه شوروی را تخطئه میکند. ولی خود در مقابل، این قدرت تجا و زکر را بزک می نماید. سیاست توسعه طلبانه آنرا تا آن حد می کند و در عرصه مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی موضعی تسلیم طلبانه اتخاذ می نماید.



آیا مشی سازمان ما

به مشی سازمان چریکهای فدایی نزدیک است؟

در ادامه توجیهات رویزیونیستی، سازمان چریکها به کمیات (۱۹) تازه‌ای رسیده است. این سازمان معتقد است که در "برنامه حداقل سازمان پیکار و بویزه در زمینه سیاست خارجی کرایش‌های نارهای بچشم می‌خورد"، زیرا در برنامهد حداقل صحبت از "کشورهای سوسیالیستی" گردیده است.

ما به چنین طرز برخوردی بهیچوجه شیوه برخورد کمونیستی نمی‌گوئیم. این طرز برخورد مبتنی بر تحریف بوده و یک شیوه برخورد بورژوازی در مبارزه ایدئولوژیک می‌باشد. این شیوه برخورد بجای آنکه واقعیات را مبنای کار خود قرار داده و انتقاد بر واقعیات زنده، منعکس در مشی و مواضع یک نیرو وارد آورد، مسائل تحریف شده و ناقص را نقطه حرکت قرار داده و سپس در ذهنیات خود شروع به بیکه‌تازی می‌کند. این نوع برخورد نه در پی مبارزه ایدئولوژیک، بلکه در پی پاسخگوئی به تما یلات ذهنی خود می‌باشد.

نه تنها سازمان چریکهای فدائی بلکه کل جنبش کمو - نیستی ایران نسبت به مواضع سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر در برخورد به سوسیال امپریالیسم شوروی آشنا می - باشند. تمام انتشارات و ارکانهای سازمان و یارکانهای دانشجویی و دانش‌آموزی وابسته به سازمان ما شا هدا بین مدعا - ست. ولی سازمان چریکهای فدائی دست به تحریف بورژوازی می‌زند. این سازمان عبارت موجود در برنامه حداقل بی‌عنسی "کشورهای سوسیالیستی و انقلابی" را تحریف کرده و به دروغ

مدعی است که "گرایشهای تازه‌ای" در مواضع سازمان ماسا نسبت به سوسیال امپریالیسم بوجود آمده است و این حکم بسی اساس را بر این تحریف استوار می‌کند که ما صحبت از "کشورهای سوسیالیستی" نموده ایم و سپس در پی آنست تا چنین الفبا کند که گویا منظور سازمان پیکار از "کشورهای سوسیالیستی" از جمله کشورهای اروپای شرقی و شوروی می‌باشد!

ما با رها اعلام کرده ایم که شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی بوده و اروپای شرقی در برگیرنده کشورهای رویزیونیستی می‌باشد که اقتضای آنان بر مدار سرمایه داری احیاء شده حرکت کرده و در آنجا بورژوازی نوخاسته در کار می‌باشد، و نیز اعلام کرده ایم که از زمان حاکمیت باندروبر - یونیستی هوا کوفنک و تنک سیا شوبینک بر حزب و دولت چیس، چین بیک کشور رویزیونیستی تبدیل شده است ولی چرا سازمان چریکها حقایق را وارونه جلوه میدهد؟ این نیرو حقیقت را می‌پوشاند تا استیمال خود در مبارزه سیاسی آید - ثولوژیک راستین را پنهان کرده و تمایلات شدت یافته انحطاطی و رویزیونیستی خود را توجیه و محقق جلوه دهد.

بر پایه همین شیوه تحریف آمیز، سازمان چریکها میگوید: "در سطح جنبش کمونیستی ایران برنامه حداقلی و سیاست و خط مشی پیکار در برابر حاکمیت (؟) و مبارزه طبقاتی و تحلیل این جریان از موقعیت فعلی نسبتاً منطقی و از سایر جریانات مدعی مارکسیسم، به برنامه و سیاست سازمان ما نزدیک تر است."

و بعلاوه می‌گوید:

"پیکار همان ایدئولوژی ورشکسته و ارتجاعی خرده بورژوازی و از عقب مانده و در حال تلاشی را ... بعاریت گرفته است"

و در آخر اضافه میکنند که نیروی ما نند سازمان پیکار که معتقد

به نروسیتال امپریالیسم است جزو جریان نانی است که "خطر-
یک ترین انحرافات در جنبش کمونیستی ایران را تشکیل
می دهد. (همانجا - همه تا کیدات از ما ست) .

در این گفته ها چند نکته حائز توجه است :

نکته اول اینکه، آیا سازمان چریکها به تناقض گوئی
عجیب و غریبی پیافتا ده است؟ چگونه سازمانی که جز جریانی
است که "خطرناک ترین انحرافات" را تشکیل می دهد و دارای
ایدئولوژی ورشکسته است می تواند یک خط مشی، برنامه و
ساست "نسبتاً منطقی" ارائه کند؟ مگر برنامه و سیاست یک
نروملهم و مناسرا از ایدئولوژی و بینش فکری آن جریان
سیاسی نمی باشد؟ و مگر مواضع سیاسی مادر عرصه های ملی و
بین المللی از ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی و بینش
فدرو بیرونیستی ما جدا می تواند باشد؟ این تناقض را سازمان
چریکها باید جواب دهد .

نکته دوم اینکه، همانطور که در فوق نشان دادیم ایسین
ایدئولوژی ورشکسته در حقیقت همان مارکسیسم - لنینیسم ،
همان مبارزه کمونیستی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریا -
لیسم است . کسانی که ذهنشان به اپورتونیسیم و رویزیونیسم
آلوده است ، نمیتواند تفاوت دیگری نسبت به مارکسیسم -
لنینیسم داشته باشد . رویزیونیستها همیشه به ضدیت با اید -
ئولوژی پرولتاریا بلند شده و میکوشند آنرا از جوهر انقلابی
خود خالی سازند و دنبال دروان رویزیونیستها ، کسانی که راه
رویزیونیستی های مرتد را در پیش گرفته اند ، نیز با درجای
"بیفراولان" خود می گذارند .

نکته سوم اینکه ، طرح این مسئله که خط مشی سازمان
ما با برنامه و سیاست سازمان چریکها "تزدیک" است جز ندیدن
واقعیت ها و محدودش کردن مرزها چیز دیگری نمی باشد . در اینجا
بحث بر سر سرفی دیدگاه وحدت طلبی نه در سطح جنبش کمونیستی

ایران نیست ، در اینجا بحث بر سر تفدیک دیدگاه‌ها انحرافی است . این دیدگاه همان دیدگاه دنفی مبارزه‌ایدئولوژیستک می باشد که از طریق پنهان کردن مواضع متضاد و مشخص ننمودن مرزها در تمام زمینه‌ها و روش‌ها تحت اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک حاد ، عمدتاً دست به تحریف و مارک زنی می زند و در مواردی نیز - مانند این مورد - باز بدون روشن کردن دلایل خود بطور کاذب اعلام "تزدیکی" مواضع مینماید .

بیشتر ضدرویزیونیستی سازمان ما نمی تواند در مجموعه سیاستها ، شعارها و عملکردهایش تا تیرنداشته باشد و کراپیش رویزیونیستی سازمان چریکها نیز نمی تواند در مجموعه برنامه‌ها و حرکتها ی این سازمان عمل نکند . ایدئولوژی و بیشتر جریان سیاسی در موضعی های مربوط به مسائل ملی و بین المللی آن جریان تا شرمشخص و روشنی میگذازد . اگر سازمان ما بر پایه تحلیل طبقاتی خود هیئت حاکمه را ارتجاعی و در شرایط کنونی حرکت خرده بورژوازی مرفه را ضد انقلابی ارزیابی می نماید ، اگر سازمان ما شعار استراتژیک جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر را مطرح می کند ، اگر سازمان ما حزب توده را یک حزب رویزیونیست و ارتجاعی بورژوازی و وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی قلمداد می کند ، اگر سازمان ما شوروی را یک کشور سوسیال امپریالیستی و کودتای افغانستان را یک کودتای ارتجاعی و سوسیال امپریالیستی بحساب می آورد ، و اگر سازمان ما در حرکت مبارزه انتخاباتی خود به کاندیدا های کمونیست و انقلابی رای می دهد و کاندیدا های طبقات مرفه جامعه را بایکوت انقلابی می کند ، ... هم این مواضع بر بیشتر کمونیستی و ضدرویزیونیستی سازمان ما استوار است . در یک کلام موضع سیاسی ، انعکاسی از ایدئولوژی و مشی حاکم بر ماست .

حال آنکه اگر سازمان چریکهای فدائی بر پایه تطبیل
 سیاسی خود در هیئت حاکم صدام انقلابی دوجناح "خوب" و "بد" و یا
 "مترقی" و "ارتجاعی" می بید، اگر سازمان چریکهای فدائی
 دولت بنی صدر رفسه و ارکان سرکوب بورژوازی مانند سپاه
 پاسداران را به دوجناح "خوب" و "بد" تقسیم می کند، اگر
 سازمان چریکها تا دیروز شعار "فرمیستی و لیبرالی" نبرد با
 دیکتاتوری شاه "و شعار روبریونیستی" حاکمیت خلق را طرح
 می کرد و امروز شعار "کنک و روبریونیستی" حاکمیت دموکراتیک
 نوده ها را مطرح نموده و بدین ترتیب رهبری طبقه کارگر در
 انقلاب را به طاق نسیان می گوید، اگر سازمان چریکها حزب
 بوده را روبریونیست فکرمندان کرده و آن را درون جنبش کمو -
 نیستی قرار میدهد، اگر سازمان چریکها شوروی را به دروغ
 کشور سوسیالیستی و انقلابی جا میزند و کودتای آنرا در افغانستان
 "عمل انقلابی" جلوه میدهد و اگر سازمان چریکها در سیاست
 انتخاباتی خود به کاندیداهای کمونیست رای نمی دهد -
 بلکه به نمایندگان اقطاع رفسه و مدافعان این نظام ضد
 انقلابی رای می دهد... همه این مواضع نیز دقیقاً انعکاسی
 از بینش حاکم بر سازمان چریکهای فدائی می باشد. این مواضع
 کاملاً انحرافی بطور منطقی ناشی از گرایش روبریونیستی و
 تمایلات لیبرالی موجود در مشی سازمان چریکهای فدائی است -
 بر همه روشن است که مواضع متفاوت و متضاد این دونیرو
 ناشی از دو تفکر متفاوت می باشد. مسئله اساسی این نیست
 که سازمان چریکها اعلام بکنند که طرفدار مارکسیسم است - مسئله
 اساسی این است که بینیم سازمان چریکها چه درکی از مارکسیسم
دارد - سازمانی که درکی القاطی و نیمه روبریونیستی
 از مارکسیسم داشته باشد نمی تواند دارای مواضع شفاف
 مارکسیستی - لینینیستی باشد -
 بدین ترتیب مقایسه مواضع سازمان ما با سازمان

چریکها خیلی سریع روشن می کنند که چه اختلافات بزرگی در مشی و مواضع این دو نیرو موجود است. مقایسه کوتاهی که در بالا تدابیر حقیقت بزرگ را نشان می دهد، ولی سازمان چریکها این اختلافات را بطور اپورتونیستی نمی خواهد ببینند و صحبت از "نزدیکی" می کند.

سازمان چریکها می گوید :

"اگر نزارنجاعی سوسیال امپریالیسم مانع نبود، ما رای دادن به این سازمان، حمایت از آن و همکاری در یک تران آن را محصا به سود جنبش کمونیستی می - سردیم (همانجا)

ما میگوئیم سازمان چریکها نمیتوان از ارائه یک تحلیل مارکسیستی است، زیرا رابطه دیا لکتیک پدیده ها را نسبت به یکدیگر نمی بیند. ما در بالا نشان دادیم که ریشه اختلاف مواضع در مشی و سیاست حاکم است. به عبارت دیگر مواضع یک سازمان انعکاس طبیعی یک مشی و بینش است. تحلیل ما از مسائل ملی و بین المللی نتیجه خط مشی حاکم بر سازمان است و بر این اساس واضح است که موضع ضد سوسیال امپریا - لیستی ما در رابطه دیا لکتیک با بینش ضد رویزیونیستی ما می باشد. ما معتقدیم که نیکه درک علمی و عمیق از ماهیت طبقاتی رویزیونیسم ندارند و نتیجتا از مرز بندی قاطعی علیه رویز - یونیسم برخوردار نیستند، بنا بر این می توانند در کمی مارکسیستی از مقوله سوسیال امپریالیسم داشته و از موضع پیرو لتری به مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم دست زنند.

بنظر ما سازمان چریکهای فدائیی در مقابل سوسیال امپریا لیسم زانومی زندگی در کمی علمی از رویزیونیستها به مثابه یک جریان طبقاتی - بورژوازی ندارد.

ولی سازمان ما علیه سوسیال امپریالیسم موضع دارد زیرا علیه رویزیونیسم مبارزه میکنند و بنا بر این موضع ضد

سوسیال امپریالیستی ما با زتاب نگرش ضدرویزیونیستی ما می باشد. سازمان چریکها این مسئله را درک نمیکنند که مبارزه علیه یک موضع مشخص (معلول) قبل از هر چیز مبارزه علیه پایه و بنیاد فکری (علت) آن موضع را طلب می کند. سازمان چریکها بطرز ایده آلیستی را بطنه بین علت و معلول را در ذهن خود مضمحل ساخته و در پی آنست تا نیروئی را وا داریه " پس گرفتن " یک موضع بنمایند و آنهم موضعی که ضدیت با رویزیونسم را مشخص می سازد .

سیاست و عمل چه کسانی به نیش سه جهانی نزدیک است ؟

سازمان چریکهای فدا دانی در ادامه استدلالات انحرافی خود می گوید :

" آنها (پیکار) هرکجا میخوابند تروسوسیال امپریالیسم را در عمل پیاده کنند، موضع "سه جهان" را خواهند پذیرفت . "سه جهان" یا "سوسیال امپریالیسم" تنها در حرف تفاوت میکند، در عمل این دو تفاوتی باهم ندارند، (همانجا) ۱ - در ابتدا ما این سؤال را طرح می کنیم که برای اولین بار مگر کمونیستهای معتقد به تروسوسیال امپریالیسم نبودند که به تحلیل و افشای تروسویزیونیستی و ارتجاعی "سه جهان" و افشای رویزیونیسم چینی بپردازند؟ (۳)

۲ - بعد اینکه ما از سازمان چریکها میخواستیم تا بسودن هیچگونه عوامفریبی نشان بدهند که موضعگیری عملی ما علیه سوسیال امپریالیسم به پذیرش "موضع سه جهان" ختم شده است .

(۲) - حرب کارآلبانی جزء اولین نیروهای بود که تروسویزیونیستی سه جهان را به نقد کشید .

این سازمان علی‌رغم تمام برخوردهای غیرمادانه و سحرین - آمیزش ناتوان از اثبات این امر است. ما در عین حال کسه علیه سوسال امپریالیسم شوروی درهمه جا و درهمه مواز رد دست به افتاگری و مبارزه می‌زنیم، علیه بورژوازی حاکم برای ایران و امپریالیسم آمریکا بمناب دشمن اصلی خلفای ایبران قاطبانه می‌جنکیم. ما در عین حال کد کودتای امپریالیستی و تاج و زنتای شوروی در افغانستان را افتاء و محکوم می‌نمائیم، توطنه‌ها و حرکت‌های ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و جین رویزیونیست در افغانستان را نیز بر ملا ساخته و محکوم می‌کنیم. خارج از تهمت‌های سازمان چریک‌ها، واقعیات نشان داده است که در ارتباط با مسائل ملی مانند برخورد به قدرت سیاسی حاکم و آرایش طبقاتی، برخورد به احزاب و شکل‌های بورژوازی و خرده بورژوازی و... و نیز مسائل بین‌المللی، تحلیل‌های ما، پراتیک مبارزاتی ما کاملاً متضاد با بینش، عملکرد و "مواقع سه‌جانی" می‌باشد.

۳ - ما در ارتباط با گفته فوق یک سؤال مطرح می‌کنیم و آن اینکه چرا بین نقطه نظرات و فعالیت سازمانی سازمان چریک‌ها و نقطه نظرات و عملکرد رویزیونیستها (چه توده‌ای، چه سه‌جانی)، مشابهت و نزدیکی‌هایی به چشم می‌خورد؟ برای اینکه این پرسش در حد یک حکم باقی نماند، مسئله را بیشتر توضیح می‌دهیم.

بنظر ما "تفکر سه‌جانی" و تفکر رویزیونیسم خرو و شجفایی ما هیتا هیچگونه تفاق‌وتی ندارند. این دو تفکر رویزیونیستی می‌باشند و بر نکرش و بینش سیاسی - طبقاتی یکانه‌ای متکی است. این بینش یک بینش بورژوازی و ضد پرولتری است. یعنی در واقع این "دو نوع" تفکر دارای یک فصل مشترک اساسی هستند و آن رویزیونیسم است. در درون هر دو در حریبان فکری درک سازش و آشتی طبقاتی و استسکا فام مبارزه طبقاتی -

انقلابی نهفته است و این امر همان رویزیونیسم است.

ویژه‌گی‌های ملی و تاریخی تئوریهای رویزیونیستی نفی کننده ماهیت واحد همه این تئوریها نمی تواند باشد. روبریو- نیسیم یک پدیده، واحد و بین المللی است. لنین میگوید:

“رویزیونیسم یک پدیده، بین المللی است... با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع کلیه این کشورها وجود دارد، باز هم ما از لحاظ ماهیت خود یکسان است.” (مارکسیسم و رویزیونیسم)

برپایه این استدلال، عدم مرزبندی با رویزیونیسم خروشچی و سوسیال امپریالیسم نمی تواند در عمل به ثابته شدن اتکال دیگر رویزیونیسم کشیده نشود. جوهر اشکال مختلف دیگر رویزیونیسم یکی است. به همین خاطر عدم موضع در قبال یک شکل از رویزیونیسم به عدم موضع در قبال جوهریکانه کشیده میشود. عدم موضع قاطع علیه رویزیونیسم خروشچی ما را در برابر رویزیونیسم “سه‌جانی” بی حفاظ مینماید و بالعکس.

از نظر ما هر موضعگیری علیه رویزیونیسم بمعنای موضع گیری مارکسیستی - لنینیستی و ضد روبریونیستی نمی باشد. شوروی و حزب توده نیز علیه چین رویزیونیست موضع میگیرند و رویزیونیستهای چینی و “سه‌جانی”های وطنی هم علیه شوروی موضع می گیرند. این موضعگیری ها کمونیستی نمی باشند، زیرا این موضعگیری ها نه مبتنی بر یک درک کمونیستی و در دفاع از انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا و منافع وآرمان پرولتاریاست، بلکه برعکس این موضعگیری ها از راه ویسند رقابت دوجریان بورژوازی صورت می گیرند.

سازمان چریکهای فدائی ادعا میکند با “سه‌جانی” مرز بندی دارد، ولی باید گفت که این سازمان علیرغم تمام تعارضاتی که علیه “سه‌جانی” ابراز می کند، در صورتیکه مواضعی همچنان روبه فقرا رود، در ادامه خویش بر همان ایدئولوژی -

ها ئی منطبق میشود که "سه جهان" برپا به آن کاملاً استوار است .
این سازمان علیه "سه جهان" موضع می خیرد ولی فرعی عمل و
سیاست به عمل و سیاست رویزیونیستی و باالطبع "سه جهانی"
نزدیک میشود. زیرا در خود دارای یک گرایش قوی رویزیونیستی
بوده و در مقابل رویزیونیسم شوروی موضع انقلابی ندارد .
این مشابهت و نزدیکی چگونه قابل تشخیص است ؟

سازمان چریکها تا غیل از قیام ترور رویزیونیستی "نبرد
با دیکتاتور توری شاه" را ارائه می داد، در همان زمان حزب توده
شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتور توری" را مطرح ساخته بود . در جنبی
مقطعی دو شعار استراتژیک این دو نیرو با هم تطابق می یافتند .
امروز حزب توده و سه جهانی ها از دولت فدا انقلابی حاکم
حمایت می نمایند و سازمان چریکها صحبت از "بخش منرقی"
هیئت حاکمه و حمایت از آن می کنند و در برخورد به بنی صدر
دارای یک سیاست مماشات جویانه می باشد .

امروز حزب توده و سه جهانی ها در مقابل دولت اصلاحی
آینده که باید مستقر گردد سکوت می کنند و سازمان چریکها صحبت
از شعار کتک "حاکمیت دموکراتیک توده ها" می کنند . هر چند که
اینجا و آنجا ، و در لایبلائی بطور معدودی از مقالاتشان شرمکینانه
از "جمهوری دموکراتیک خلق" هم نامی برده اند ، امروز حزب
توده و سه جهانی ها رهبری طبقه ، کارکر را خائنانانه بدست
فراموشی سپرده اند و سازمان چریکها درباره مسئله رهبری
پرولتاریا در انقلاب بطور صریح و روشن موضع نمیگیرند .

امروز حزب توده ، و سه جهانی ها در انتخابات مجلس تورا به
نمایندگان بورژوازی رای می دهند و به تقویت آن میپردازند
سازمان چریکها نیز کاندیدا های کمونیست را با یکوت نموده و
به کاندیدا های افسار مرفه جاعدرای می دهند .

بدین ترتیب متوجه میشویم که سازمان چریکها علیرغم
اینکه علیه "سه جهان" موضع اعلام داشته است ، ولی آنجا که

با رویونیسم و جوهر طبقه‌ای آن مرزبندی ندارد، در عمل به
کردار "بی‌شس سه‌جها نی" نزدیک می‌شود و با زمان چریک‌ها
علیه حزب توده اعلام موضع نموده است و بیان می‌کند که حزب
توده در ۲۸ مرداد خیانته کرد و سیاست تسلیم‌طلبانه اتخاذ کرد،
می‌گوید خط منی حزب توده زبان آور است، می‌گوید: "نباید
این حزب را نفی و حمایت نمود، بلکه سازمان چریک‌ها این
موضعگیری‌ها را علیه حزب توده می‌کند، ولی در عمل و سیاست
به موضع این حزب رویونیست نزدیک می‌شود. چگونه؟

سازمان چریک‌های فدائی حزب توده را بمثا بیدیک جریان
کاملاً رویونیستی و ارتجاعی و وابسته به یک قدرت موسیال
امپریالیستی ارزیابی نمی‌کند. این سازمان حتی از اعلام
اینکه این حزب رویونیست می‌باشد، اجتناب می‌ورزد (رجوع
شود به کاره ۵ و سایر نشریات سازمانی). حال ما سؤال می‌کنیم
چنین ارزیابی انحرافی از حزب توده آیا به معنای پساری
کردن این حزب نیست؟ آیا به معنای امتیاز دادن به رویز -
یونیسم و نزدیکی با موضع آن نیست؟

سازمان چریک‌های فدائی، حزب توده‌خائن را هم‌ردیف و
همپای نیروهای اصیل کمونیستی و انقلابی میهن‌گذاشته و
مطرح می‌کند، بهمان دلایلی که از کاندیدا های کمونیست
نباید حمایت کرد، از کاندیدا های حزب توده نیز نباید حمایت
نمود و سپس سازمان چریک‌های فدائی می‌گوید:

"ما حمایت از کاندیدا های سه‌جریایی (پیکار، راه‌کارگر،
حزب توده - تا کیدازماست) را که مردم به تنها در
عرصه کتورش زمینه‌های وحدت عمل کلبه‌نیروهای ضد
امپریالیست و مترقی سی تأییر می‌دانیم، بلکه در
مواردی نیز عمل کردیستبایی از آنها را علت بیاید و
واقعی که در ارزیان کسری آن رفته‌ها میدانیم.

(همانجا)

مفهوم گفته‌ا پورتونستی فوق روشن است : از نظر سر
 فدائی ها حرب توده در کنار نیرو وها ی انقلابی قابل ارزیابی
 می باشد . از نظر آنها بهم ان ترتیب که حمایت از کمونیستهای
 انقلابی در وحدت عمل ضد امپریالیستی بی تاثیر است ،
 حمایت از کاندیدا های حزب توده چون "پایگاه توده‌ای" ندارند
 بی تاثیر است . بمعنای دیگر حمایت از ضد انقلابیون و روبرو
 یونیست ، خیانت نیست ، بلکه "بی تاثیر" است . و آخر اینکه
 حمایت در "مواردی" زبان آوری باشد . بمعنای دیگر در
موارد دیگری همکاری و حمایت از حزب توده زبان آور نخواهد
 بود و شاید هم مفید و لازم نیر باشد !

سازمان چریکهای فدائی خلق با حیثیت بخشیدن به حزب
 توده رویزیونیست و مزدور ، بایشت یاردن به دستاورد هسه
 شهدائی که موضع قاطع علیه حزب توده داشتند ، بیاری حرب
 توده می شتابد ، و در اینجا ما با زهمسئوال می کنیم ، این یاری
 رساندن آیا بمعنای آن نیست که سازمان چریکها در عمل و
 سیاست به موضع حزب توده نزدیک میشود ؟

سازمان چریکها با حزب توده مخالفت میکنند اما موضع
 آنها در مورد افغانستان یکسان می شود ، موضع آنان در قبال
 سوسیال امپریالیسم شوروی یکسان میشود ، موضع آنان در
 قبال حزب دموکرات کم و بیش یکسان میشود ، موضع آنان در
 قبال قدرت سیاسی و تحلیل از اوضاع طبقاتی نزدیک میشود ،
 آیا واقعا این دلایل ، واقعیتهای انکارناپذیری جهت
 اثبات نزدیک شدن موضع سازمان چریکهای فدائی به موضع
 حزب توده رویزیونیست به تمام ر نمی آیند ؟



نتیجه گیری ما

درازیابی از سیاست رویزیونیستی سازمان چریکهای فدائی در عرصه مبارزه انتخاباتی، ما به این نتیجه میرسیم که این سازمان با عدم حمایت از کمونیستها ولی حمایت از کاندیدا های ائتلاف مرفه، یک کامدیگر بسوی بورژوازی سر می دارد .

لنین می گفت برای پی بردن به ماهیت یک جریان سیاسی نباید به گفتارها و رفتارها بلکه به بدین چیزی که این جریان بدان عمل می نماید توجه داشت. با دید به سمت گیری عینی طبقاتی این جریان دقت نمود. سازمان چریک های فدائی با سیاست انتخاباتی خود پستی فراهم کرد تا توده ها به جبهه بورژوازی نزدیک شوند. این سازمان با سیاست رویزیونیستی خود به نفوذ بیشتر بورژوازی در میان توده ها یاری رسانده، توهم آنان را نسبت به هیئت حاکمه بیشتر نموده و آنان را از پرولتاریا و کمونیستها دور نماید. حمایت از عناصری هویت و در عین حال متعلق به "پالائی ها" جز آب به آسیاب بورژوازی ریختن و برخلاف موضع پرولتاریا موضع گرفتن هیچ معنای دیگری ندارد. سازمان چریکها با اتخاذ این سیاست رویزیونیستی تمایل طبقاتی خود را نشان داد و در عمل مشخص کرد که با چه کسانی نزدیکی بیشتری دارد، این سازمان با حرکت خود نشان داد که نمیتوانند از منافع پرولتاریا حمایت کنند .

حرکت و مشی انحرافی این سازمان زنگ خطری برای تمام توده های سازمانی و طرفداران و هواداران این سازمان بشمار می آید و آنان را در مقابل وظایف بس خطیری قرار داده و از آنان هوشیاری انقلابی بسیاری می طلبد. ما

هما منظور که در قیل نیز گفته ایم، این سیاست انتخاباتی یک
امرافاقی و ناکهانی نیست، این سیاست انعکاس یک خط
منی و یک کرایش طیفاتی است، کسانی که فکر میکنند این
سیاست انحرافی جدا از سیاست و منی حاکم بر این نیرو است،
سخت در اشتباهند. کمی دقت به سیاستها و عملکردهای این
سازمان روشن می سازد که ریشه انحراف همان خط منی حاکم و
همان نکرش و کرایش حدت یافته رویزیونیستی سازمان چریک -
های فدائی می باشد. ما همان طور که با رها و بارها بدرستی
متذکر شده و هشدار داده ایم، کرایش قوی رویزیونیستی این
سازمان آتش نزدیک بس خطرناکی در برابر آن قرار داده است.
لنین در ارزیابی از انترناسیونال دوم و اپورتونیسیم و
رویزیونیسم حاکم بر آن نوشت:

"اپورتونیسیم در مسیر رشد خود سه مرحله گندیدگی رسیده و
بطور قطعی به اردوگاه بورژوازی گرویده و به سوسیال -
شوونیسم مبدل شده است، چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ
ساسی پیوند خود را با سوسیال دموکراسی گسسته است،
از لحاظ تشکیلاتی نیز پیوند خود را با آن خواهد گسست."
(اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم)

ما اعلام می کنیم که امروز سازمان چریکهای فدائی خلق
"بطور قطعی به اردوگاه بورژوازی" نیوسته است، ولی جهتی
که بخود گرفته نردیکی بیش از پیش به این اردوگاه میا شد.
آری، سازمان چریکهای فدائی راهی را در پیش گرفته
که سرانجام نزدیکش مرداب رویزیونیسم تمام عیار رویزیونیسم
به جبهه بورژوازی خواهد بود □

(۵۹/۱/۶)

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر

www.peykar.org

جنبش نوین کمونیستی ایران و
سازمان چریکهای فدائی خلق

عدم کشف تمام روایای ستوری انقلاب ایران، ضعف پیوند ارکانیک بین مارکسیست‌لیبیستها با جنبش طبقه کارگر و توده‌ها و خلاصه غیبت حزب کمونیست ایران، یعنی حزبی که حاصل پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش خود بخودی پروتاریای ایران میباشد به این توهم دامن زده که کویا مرزی بین مارکسیسم و ضد مارکسیسم وجود نداشته و هیچگونه معیار و محکی برای تعیین حدود جنبش نوین کمونیستی ما موجود نیست. دو آتش‌ترین مبلغین این توهم، ضد مارکسیستهای واقعی و دشمنان آشتی‌ناپذیر طبقه کارگر ایران یعنی رویزیونیستهای خائن حزب توده هستند که اصولاً وجود یک چنین "جنبش نوین" را منکر شده آنرا از اختراعات "ماژویستها" میدانند، ولی واقعیت چیست؟

لنین در توضیح تاریخچه جنبش سوسیال دموکراسی روسیه میگوید: "جنبش سوسیال دموکراسی در سال ۱۸۸۳ نمثابه یک گرایش ایدئولوژیک هنگامیکه نظریات سوسیال دموکراتیک در انطباق با روسیه برای اولین بار در خارجه توسط گروه "رهائی کار" بطور منظم تشریح میگردد، بپاخاست. تا اوائل سالهای ۱۸۹۰ سوسیال دموکراسی یک گرایش ایدئولوژیک بدون پیوند، با جنبش توده‌ای طبقه کارگر روسیه بود." ("سوسیالیسم و جنگ" - لنین)

در واقع سوسیال دموکراسی روس، بعنوان یک "گرایش

ایدئولوژیک در مبارزه با ایدئولوژی دهقانان —
نارودنیسم رشد یافت. حقانیت و جهان بینی یعنی روش
و تئوری سوسیالیسم علمی را در مقابل ایده آل‌لیسم
متافیزیکی سوسیالیستهای تخیلی روس نشان داد. این
جهان بینی هر چند که در محتوا حاصل مبارزه طبقاتی
پرولتاریا بود، ولی در آنوقت هنوز با جنبش خودبخودی
طبقه کارگر روس پیوند نیافته بود. معهذ این عدم
پیوند با جنبش طبقه کارگر باعث آن نمی شد که ماهیت
این گرایش ایدئولوژیک و مرزبندی آن با گرایشات
ایدئولوژیک دیگر انکار گردد. بعلاوه همچنان که جنبش
کمونیستی میتواند بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک ولی
بدون یک "بافت کارگری" وجود داشته باشد، یک حزب
کارگری (نه کمونیستی) نیز میتواند بدون ایدئولوژی
پرولتری وجود داشته باشد.

استالین در توضیح حزب کارگری بریتانیا یعنی حزبی
که پایه در اتحادیه‌های کارخانجات و کارگران دفتری
دارد، اما بدلیل حاکمیت ایدئولوژی غیر پرولتری در آن،
زائده بورژوازی است، میگوید: این امر توضیح میدهد
که چرا "حزب کارگر بریتانیا" عملاً "زائده یک حزب
بورژوالیبرال است، اگر چه در نوشتجات مارکسیستی به
آن حزب کارگری اطلاق میشود. این "تناقض" چگونه باید
توضیح داده شود؟ میتوان چنین توضیح داد وقتیکه این
حزب بعنوان یک حزب کارگری تعریف میشود منظور معمولاً
نه وضع واقعی امور در حزب در حال حاضر بلکه نوع ساخت
یک حزب کارگری است که از طریق آن، در شرایط معین،
این حزب میتواند در آینده بصورت یک حزب واقعی کارگری
در آید که در مقابل جهان بورژوازی می ایستد. ("گفتگو

با دانشجویان دانشگاه سون باسی استالین ا
 البته واضح است که نه آن گرایش ایدئولوژیک
 بدون این نوع سازمانی و نه این نوع سازمانی بدون آن
 "گرایش ایدئولوژیک"، نمیتواند نماینده دسته پیشقراول
 پرولتاریا باشد، اما بهر حال هر دو این مقولات دارای
 ماهیت مشخصی میباشند که در عین ارتباط با یکدیگر
 مستقل هستند. بافت تشکیلاتی کارگری مستقل از بافت
 تشکیلاتی خرده بورژوازی است و گرایش ایدئولوژیک
 پرولتری نیز مستقل از گرایش ایدئولوژیک غیر پرولتری،
 "جنبش نوین کمونیستی ایران" هنوز نتوانسته بافت
 تشکیلاتی کارگری یافته و با جنبش خودبخودی کارگران
 در آمیزد ولی از ابتدای پیدایش خود بعنوان یک "گرایش
 ایدئولوژیک" دارای ماهیت و تعریف مشخصی بوده است. این
 ماهیت چیست؟

مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی پرولتاریاست. حال
 آنکه رویزیونیسم ایدئولوژی بورژوازی است. همچنان که
 لنین میگوید: "رویزیونیسم نتیجه مستقیم جهان بینی
 بورژوازی و نفوذ آن در جنبش کارگری است." (مارکسیسم
 و رویزیونیسم - لنین) رویزیونیسم اصول تشکیلاتی
 مارکسیسم را وارونه میکند تئوری مبارزه طبقاتی و
 ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را به اسم "شرایط ویژه"
 نفی میسازد و بجای آن تئوری آشتی طبقاتی و دموکراسی
 تمام خلقی میگذارد. رویزیونیسم جنبش کارگری را بصورت
 زائده ارتجاع و لیبرالیسم خیانت پیشه درمی آورد. از
 این رو رویزیونیسم نه فقط انحراف از مارکسیسم، بلکه
ارتداد از آئین پرولتاریاست. بیهوده نبود که لنین
 کائوتسکی رویزیونیست را "کائوتسکی مرتد" مینامید.

رویزیونیسیم ارتداد در ایدئولوژی است .

حزب توده ایران که تا قبل از تسلط خروشچفیسیم در حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶، آلوده به انحرافات اساساً رفورمیستی و لیبرالی بود و مامن مناسبی برای رشد ایدئولوژیهای غیر پرولتری بوجود آورده بود، پس از ظهور دارودستهٔ رویزیونیستی خروشچف، جانب ارتداد از مارکسیسم لنینیسم را گرفته و با پشت پا زدن به اصول جاودانی سوسیالیسم علمی، به تجدید نظر در تئوری مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا دست زد. آن شرایط ویژه‌ای که به بهانه آن آشتی طبقاتی و دموکراسی تمام خلقی ترویج می شد، "کشف بمب هسته‌ای" بود که تر و خشک را با هم می سوزاند و هم بورژوازی و پرولتاریا و هم مبارزه این دو را از صحنه عالم حذف میکرد! در سال ۱۹۶۰ در کنفرانس ۸۱ حزب کمونیستی و کارگری جهان دو خط مشی ایدئولوژیک در جنبش بین‌المللی کمونیستی کاملاً نمایان شد و بمرور از یکدیگر جدا شده و بصورت آنتاگونیسم در آمد. انشعاب در جنبش بین‌المللی کمونیستی ، مارکسیست لنینیستها را در مقابل رویزیونیستها، مدرن ، یعنی فرزندان کائوتسکی ها و دیگر خائنین انترناسیونال دوم قرار داد. این شکاف و انشعاب در ایران پس از پلنوم چهارم در ۱۳۳۶ و بخصوص از ۱۳۳۹ به بعد در درون حزب توده منعکس گردید. بگروه‌های مختلف کمونیستی ، در مقابل انحطاط در جنبش کمونیستی موضع گرفته و راه خود را از مرتدین به ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژیهای بورژوازی سوا کردند .

رفیق احمدزاده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی هم تاکتیک" ، در توضیح این انشعاب چنین میگوید: "اگر

در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم لنینیسم از یک طرف و رویز - یونیسیم و اپورتونیسیم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسیم هم شده بود. اما اینک بنظر میرسد که مقام مارکسیسم لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود".

بدین ترتیب جنبش نوین کمونیستی ایران بعنوان یک "گرایش ایدئولوژیک" در مقابل ارتداد از مارکسیسم، در مقابل ایدئولوژی بورژوازی رویزیونیسیم قرار گرفت و بصورت معیار ایدئولوژیک حدود جنبش کمونیستی درآمد. جنبش کمونیستی، مستقل از جنبش کارگری، یک کنورخاص بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک قابل تعریف است و هر کس که بخواهد بجای معیار ایدئولوژیک برای حدود این جنبش، معیار دیگری بنماید، از مارکسیسم منحرف شده است. جنبش نوین کمونیستی ایران یک معیار ایدئولوژیک دارد و آن مرزبندی ایدئولوژیک با رویزیونیسیم خروشچفوسی (و اخیراً "رویزیونیسیم سه جهانی") و تمام انبساط رویزیونیسیم است.

اما جنبش نوین کمونیستی ایران در اولین قدم های خود اساساً "دچار اپورتونیسیم چپ یعنی آوانتوریسم" در سیاست و مشئ سیاسی شد. آوانتوریسم بعنوان کفساره، رفورمیسم مزمین و حاکمیت سیاست لیبرالی بر حزب توده ایران در سالهای قبل از ارتداد، دامنگیر جنبشی شد که هنوز نتوانسته بود به تجدید پیوند با جنبش کارگری ایران بپردازد و هنوز در این راه اولین تجربیات خود را می آزمود.

در سالهای چهل، کاستریسم بعنوان شکل جدیدی از

آوانتوريسم در جنبش انقلابی جهان رواج یافته بود. گروه احمدزاده از مشی سیاسی کاستر بسم تاثیر گرفت، ولی با انحراف ایدئولوژیک آن مرزبندی داشت... اما بنظر می رسد که رژی دبره از موضع کوبا (که علیرغم تصور دبره نه تنها لفظی بلکه عملی است) تاثیر می پذیرد. موضعی که در آغاز از وابستگی شدید اقتصادی کوبا به شوروی سرچشمه میگرفت که متاسفانه بنظر می رسد این وابستگی تاکتیکی شکل یک موضع ایدئولوژیک و سیاسی را بخود گرفته که در این جمله، فیدل "ما به هیچ فرقیه ای تعلق نداریم" انعکاس یافته... (همان کتاب ص ۶۲ و ۶۳ پا ورقی)

لنین در سال ۱۹۲۰ در دومین کنگره، بین المللی کمونیستی، در باره سیاست چپروانه بعضی از احزاب کمونیستی که در مقابل مرتدین از جنبش کمونیستی، یعنی رویزیونیستهای خائن بین الملل دوم، در سیاست به (چپ) افتاده بودند، نوشت: "کمونیستها نیز اشتباه میکنند. بعضی عقابها به سطح مرغ خانگی تنزل می کنند، لیکن مرغهای خانگی هیچگاه به بلند پروازی عقابها نمی رسند! بگذار رویزیونیستها با حسرت خیره شوند.

در مقایسه با این وضع، اصلاح اشتباهات گرایش "چپ" در کمونیسم وظیفه ای آسان خواهد بود. در کشورهای متعدد ما ضد پارلمانتاریستی را مشاهده میکنیم که تا آن اندازه بوسیله خرده بورژوازی بوجود نیامده که توسط بعضی گردانهای پیشرو پرولتاریا بخاطر نفرتشان بسه پارلمانتاریسم کهنه، بخاطر نفرت ضروری صحیح و مشروع آن ها علیه رفتار اعضاء پارلمان در بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورهای رشد یافته است. بین الملل

کمونیستی باید تعلیمات راه گشا بدهد، رفقا باید از نزدیک تر با تجربه روسیه و اهمیت حزب سیاسی واقعی پرولتری آشنا گردند. به انجام رساندن این وظیفه کار ما خواهد بود و مبارزه علیه این اشتباهات جنبش پرولتاریائی علیه این کمیوندها هزاربار آسان تر از مبارزه علیه بورژواهایی که در لباس رفورمیستهای متعلق به احزاب کهنه بین الملل دوم می باشند و فعالیت خود را با ماهیت بورژواشی رند پرولتاریائی به پیش می برند، می باشد. (شرایط بین المللی و وظائف اساسی انترناسیونال دوم، لندن).

رویزیونیسم در ماهیت با مارکسیسم متفاوت است، حال آن که انحراف "چپ" یا راست در مارکسیسم، تنها یک تطابق در مشی سیاسی بین مارکسیستها و غیر مارکسیستها است. عقابهای مارکسیست - لنینیست گاهی در اشهر انحرافات جایگاه خود را گم کرده و تا سطح مرغ خانگی بورژوا یا خرده بورژوا پائین می آیند، ولی هرگز ماهیت آنها تا هنگامیکه نسبت به اصول ایدئولوژیک پشت پا نزده اند، تغییر نیافته و کماکان عقاب هستند.

"سیاست" گو اینکه متولد از یک "ایدئولوژی" است، لکن از آن جداست. هر انحراف سیاسی، ماهیتا "چپ" انحراف از ایدئولوژی را در بطن خود دارد، ولی هرگز با ارتداد از ایدئولوژی یعنی بریدن کامل از تمام ایده های سیاسی، فلسفی، اخلاقی، و زیبایی شناسی و خلاصه جهان بینی طبقاتی برابر نیست.

استالین در مقاله "راجع به سه شعار اصلی حزب در باب مساله دهقانان" می گوید: "لنین می گوید که عمده ترین مساله در هر انقلابی مساله حاکمیت است."

(جلد ۲۱ ص ۱۴۲) عمده‌ترین مسأله هر انقلابی اینست که حکومت در دست کدام طبقه با کدام طبقات متمرکز است. کدام طبقه با کدام طبقات باید وازگون گردند، کسب‌ام طبقه یا کدام طبقات باید حکومت را بدست گیرند، " مسائل لنینیسم، جلد اول، ص ۶۶۴ - استالینسکی)

" سیاست " قسمتی از روبنا، قسمتی از ایدئولوژی و نشان دهنده محتوا و شکل حاکمیت دولتی است. مشی سیاسی، مشی ای است که برخورد ما را به این حاکمیت دولتی نشان می‌دهد. در انقلاب دموکراتیک، ارتجاع خواهان حفظ آن حاکمیت دولتی است که مانع رشد نیروهای مولده جدید است، لیبرالیسم خواهان سهم شدن در این حاکمیت دولتی است، دموکراتیسم غیر پرولتری خواهان سرنگونی این حاکمیت است ولی راه این سرنگونی را بدرستی نمی‌داند، دموکراتیسم پرولتاریائی یعنی سیاست مارکسیستی یا مشی سیاسی ایدئولوژی پرولتری در انقلاب دموکراتیک هم خواهان سرنگونی این حاکمیت دولتی ارتجاعی است و هم طریق علمی آن را می‌شناسد. لنین می‌گوید: " لیبرالها (کادتها) می‌کوشند قدرت سیاسی و امتیازات سیاسی را با پرویشکوویچ‌ها تقسیم نمایند و حال آن‌که نارودنیکها دموکرات هستند و علت آن هم این است که در لحظه فعلی می‌کوشند و باید هم بکوشند تا کلیه امتیازات مربوط به مالکیت بر زمین و کلیه امتیازات مربوط به سیاست را از بین ببرند. " (اجزای سیاسی در روسیه " لنین)

بگ مارکسیست لنینیست ممکن است در یک حرکت تاکتیکی دچار انحراف " چپ " یا راست گردد، و این انحراف ممکن است تا حد انحراف در مشی سیاسی، یعنی چگونگی برخورد به قدرت سیاسی حاکم رشد یابد، ولی تا هنگامیکه این

انحراف به سرحد ارتداد از مارکسیسم، یعنی رویزیونیسم نرسیده است، علی رغم تناقض و تضاد آشکاری که میان این سیاست و ایدئولوژی پرولتری وجود دارد، مانمی - توانیم این مارکسیست را خارج از جنبش کمونیستی - بخوانیم. در کشوری که هنوز عقب ماندگی اقتصادی و تفوق تولید کوچک از یک طرف و فقدان یک حزب کمونیست اصیل و سنت وفاداری به اصول در جنبش کمونیستی آن به چشم می خورد، ظهور جریانات سیاسی غیر پرولتری و بخصوص خرده بورژواشی امری ناگزیر بوده و دنباله - روی مارکسیست لنینیستهای که هنوز هم نتوانسته اند گرایش ایدئولوژیک " خود را به طبقه کارگر، در یک ساخت تشکیلاتی کارگری قالب دهند، امری طبیعی است. در چنین کشوری جریانات سیاسی خرده بورژواشی رشد می کنند و چون سیلی خروشان، م. ل. های نوپا و جدا از طبقه را در بر می گیرند و بدنیال خود می کشانند. اما با این وجود تا هنگامی که این مارکسیست ها به ارتداد از ایدئولوژی خود نرسیده اند هنوز می توانند به اصل عقابی خود بر گردند.

در سالهای ۴۰ جنبش نوین کمونیستی ایران که تازه پا گرفته بود همچون جنبش نوین کمونیستی در بسیاری از کشورها (آمریکای لاتین و ۱۰۰)، در سیاست دچار آوانتوریسم در اشکال مختلف آن شد. گروه احمدزاده و سازمان چریکهای فدائی خلق نیز تا وقتی که مشی ایدئولوژیک سیاسی احمدزاده در آن غلبه داشت بدین انحراف دچار بود. مارکسیست لنینیستهای که در این سازمان کرد آمده بودند، در تناقض آشکار با ایدئولوژی خود - یعنی مارکسیسم - لنینیسم - در سیاست منطبق با

دموکراتهای خرده‌بورژوا حرکت می‌کردند. آن‌ها نه مانند م.ل.ها از موقعیت عینی طبقات، بلکه مانند خرده‌بورژواها از روی توهمات ذهنی خود دست به عمل سیاسی می‌زدند. آن‌ها نه مانند مارکسیست‌لنینیست‌ها، بلکه مانند دموکراتهای خرده‌بورژوا، راه مبارزه فردی، راه مبارزه مسلحانه جدا از توده، راه فوران روحیه آتشین مزاج روشنفکران خرده‌بورژوا و راه تولیدکننده کوچک آسیمه‌سر و دیوانه شده را که در برابر فشار تولید بسررگ سر خود را به دیوار می‌زند، در پیش گرفت. چریک‌های فدائی خلق در آن زمان همچون عقاب‌های نوری بودند که در اثر توفان‌های سهمگین کوهستانی راه را گم کرده و تا سطح ماکیان‌های خرده‌بورژوا پائین آمده بودند. آنها در روش سیاسی دموکرات‌بورژوا، ولسی در ایدئولوژی م.ل. بودند. این تضادی بود که سازمان چریک‌های فدائی خلق تا پیش از غلبه قطعی مشی جزئی با آن روبرو بود.

سازمان چریک‌های فدائی خلق از همان ابتدا با این تناقض بین ایدئولوژی و سیاست روبرو بود، ولسی بجای برخورد انقلابی با آن و رد قاطع و صریح مشی سیاسی آوانتوریستی خود، به نقد رفورمیستی از آن دست زد و به ترمیم آن پرداخت. تئوری "مرحله تثبیت مبارزه مسلحانه پیش‌تازدر سطح جامعه" ساخته شد و به تئوری "مرحله توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه آذین گشت. اعدام "مصطفی فاتح" و یک سری عملیات دیگر، نمونه‌هایی از این ترمیم در فرم بود.

درست است که سیاست یک جزء مستقل از ایدئولوژی است، ولی با آن رابطه تنگاتنگ دارد. هم نشینی مدید عقاب‌ها

(بخصوص اگر این عقابها جوان و نورس باشند) با ماکیان ها ، آرام آرام هوای کوهستانهای پاک و سر بلند را از دماغ عقاب ها بیرون کرده و آن ها را بی دونه نشینی ماکیان ها خو خواهد داد. سیاست آوانتوریستی احمدزاده ها آرام آرام تضادهای شدید خود را با ایدئولوژی پرولتری آن ها نشان می داد. از آن جاکه مشی چریکی هرگونه ارتباط روشنفکر را با توده از بین میبرد نقش تئوری و عنصر آگاه را تحقیر می کرد اجازه به جریان افتادن مبارزه ایدئولوژیک را در درون سازمان نمی داد. مرزهای ایدئولوژیک ، آرام آرام کم رنگ تر و کم رنگ تر شده و معیارهای ایدئولوژیک اهمیت خود را از دست داد. معیار نه اصول م.ل. بلکه "پرستش تفنگ" ، خارج از زمان و مکان شد: "هرکس تفنگ بدست گیرد فقط آن کس انقلابی و م.ل است و باقی همه اپورتونیست بوده و از یک قماش هستند".

رویزیونیستها و مارکسیستها یکسانند، "جنبش نویسن کمونیستی" نه جنبشی است که از مرزبندی با رویزیونیسم خروشقی بدست آمده ، بلکه جنبشی است که از مرزبندی یک مشی سیاسی (آوانتوریستی) با مشی های سیاسی دیگر بدست آمده است * . بدینگونه بینش "تمام خلقی" بجای بینش استقلال صفپولتاریا نشانده شد و ایدئولوژی فدای سیاست گشت .

با وجود آن که چریک ها در این جریان در تضاد میان سیاست خرده بورژوازی و ایدئولوژی پرولتری ، ایدئولوژی را فدای سیاست کرده بودند، ولی این امر بمفهوم ارتداد

* - باورقی درضمیمه

مطلق از مارکسیسم لنینیسم و در غلطیدن به رویزیونیسم نبود. آن‌ها در آنتاگونیسم میان مارکسیسم و رویزیونیسم، "سانتریسم" را برگزیدند، سانتریسم در ایدئولوژی را. آن‌ها "راه ویتنام" (آن زمان) را در پیش گرفتند: نه مارکسیسم، نه رویزیونیسم و خواستار وحدت‌گرگ‌ها و میش‌ها شده و "میان دو صدلی" نشستند. سانتریسم در ایدئولوژی از لحاظ عینی همان موقعیتی را دارد که یک دموکرات خرده‌بورژوا در موضع گیری بینا بیننی خسود بین آنتاگونیسم پرولتاریا و بورژوازی. لنین در مورد اس. ار. ها که میان رویزیونیسم برنشتاینی و مارکسیسم موضع وسط می‌گرفتند و خواستار وحدت ——— نقدین با ارتدکس‌ها بودند چنین میگفت:

"از نظر سوبژکتیف انحلال طلبان و ناردنیکه‌ها، سوسیالیست و سوسیال دموکرات هستند، از نظر ابژکتیف آن‌ها چه از لحاظ مضمون ایده‌های خود و چه از لحاظ تجربه، جنبش توده‌ای، دسته‌هایی از روشنفکران بورژوازی هستند که اقلیتی از کارگران را از حزب کارگر جدا می‌سازند." (مدارک ابژکتیف در باره نیروی جریانهای مختلف در جنبش کارگری - لنین)

چریک‌های فدائی که در این دوران در ایدئولوژی موضع میانه (سانتر) می‌گرفتند، تنها از لحاظ ذهنی م. ل. بودند، ولی از لحاظ عینی در موضع یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا قرار داشتند که "دعوی بین مسکو و پکن" (در آن زمان) را یک امر مزاحم "ولی قابل رفع میدانند و به اسم نفی "قطب‌گرایی" مانند یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا، انترناسیونالیسم پرولتری را نفی میکنند. ما نمونه روشن این سانتریسم در ایدئولوژی را که بقیمت

پاک کردن مرز بین مارکسیسم - لنینیسم با رویزیونیسم، به قیمت همتراز قرار دادن رویزیونیستهای ضد خلقی حزب توده با م. ل. بدست آمده است، در اعلامیه توضیحی اعدام عباس شهریاری که در سال ۵۴ نوشته شده است می یابیم:

" حزب توده در نهایت امر یک سازمان محدود سیاسی روشنفکری ضد رژیم است."

جالب اینجاست که رویزیونیستهای حزب توده که پسا "شم حساس بورژوازی" خود جریان این چرخش به سوی ساشتریسم را بخوبی حس کرده و سعی در کانسالیزه کردن آن می کردند. آن ها در نامه ای که برای چریکهای فدائی خلق فرستادند، چنین نوشتند: "... یک روند تجدید اندیشه در سازمان شما در حال گسترش است. آیا این پدیده شادی انگیز ... " (همان کتاب)

فدائیان سانتریست در این زمان در جواب پسه رویزیونیستهای حزب توده چنین نوشتند: " اگر ایشان (رهبران حزب توده) شکل خود را با محتوای خود همگون سازند، تابلوی "حزب توده" را که بتاريخ پیوسته است بدور اندازند و عناصر صدیق دوروبر خود را که علائمند به کار انقلابی هستند رها کنند و آن گاه خود به عنوان یک سازمان روشنفکری ضد رژیم به سهم خویش به مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما از طریق افشای رژیم و اربابان امپریالیستی اش و کمابیش ترویج شناخت علمی در میان نیروهای از خلق (حتی روشنفکران خارج از کشور) بوسیله ترجمه و تالیف کتاب و مجله و غیره کمک کنند. بی شک مورد حمایت مقرر خواهند گرفت." (همانجا ص ۷۸)

بدینگونه سانتریستها که از لحاظ عینی همان موضع

دموکرات‌ها را دارند، از رویزیونیست‌ها که دشمنان طبقاتی طبقه کارگر هستند می‌خواهند که با تالیف وترجمه کتاب به مبارزه این طبقه کمک کنند! این "تمام خلقی" مشی سیاسی آوانتوریستی، نمی‌تواند جز این هم عنوانی داشته باشد، یعنی م.ل.ها را تبدیل به ناسیونالیست‌های خرده بورژوا کند.

ما انعکاس همین طرز تفکر سائتریستی در ایدئولوژی را در موضع گیری "میانه" چریک‌ها در سطح جنبش کمونیستی ما بین مارکسیسم-لنینیسم و رویزیونیسم هم می‌بینیم!

"در باره برخورد عملی با سیاست خارجی چین و شوروی هم به نظر ما نباید موضع گیری حاد به وجود آید. اگر منصفانه نگاه کنیم می‌بینیم که به سیاست خارجی اغلب کشورهای سوسیالیستی انتقاداتی وارد است. ما باید شجاعانه از آن‌ها انتقاد کنیم و در این مورد خود را به طرف خاصی وابسته نسازیم. در ضمن باید بیاد داشته باشیم که آه و ناله بی‌پشتوانه تاشیری ندارد و نه در دوست رخنه میکند و نه در دل دشمن. ما باید شرایطی بوجود آوریم که عملاً "حمایت کشورهای سوسیالیستی از رژیم ایران امکان پذیر نباشد. این مساله‌ای است که رشد جنبش آن را حل خواهد کرد. دوستان باید مجبور شوند روی ما حساب کنند، رویهم رفته در برخورد با کشورهای سوسیالیستی در درون جنبش کمونیستی ایران می‌توانند نظریات مختلفی وجود داشته باشد و بحث در این باره هم ادامه یابد، ولی این بحث باید مقید به ضوابط تاریخی باشد که به وحدت جنبش کمونیستی ما بطور اخص و جنبش انقلابی ایران بطور اعم لطمه‌ای نزنند. ما باید در این

مورد از حزب کمونیست ویتنام و کره درس بگیریم همان جا ص ۸۵ و ۸۶ تاکید از خود مؤلف)

آیا این سیاست برارنده یک کمونیست است یا یک ناسیونالیست؟ آیا برای یک کمونیست می تواند انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی و مرزبندی میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم یک امر بی ارتباط به مسائل درونی جنبش کمونیستی میهن خود شمرده شود؟ این "موضعی" است درخور یک دموکرات خرده بورژوا و نه یک مارکسیست - لنینیست. لنین در سال ۱۹۰۲ در مورد اس. ارها که همین موضع میانه را در مورد انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی می گرفتند چنین نوشت: " ... چریانی که در تفکر اجتماعی ما تحت عنوان " سوسیال رولوسیونر " معروف است از یگانه تئوری سوسیالیسم انقلابی که امروز وجود دارد، یعنی مارکسیسم، در حقیقت منحرف می شود و هم اکنون منحرف شده است. این جریان در ارتباط با انشعاب بزرگ سوسیال دموکراسی بین المللی به جناح اپورتونیستی (پرنشتینی) و انقلابی، موضع کاملاً نا روشن، غیر مجاز و دو رویانه ای مابین دو صندلی اتخاذ نموده است. " (" مبارزه " مسلحانه جدا از توده " ص ۱۴، لنین)

بدینگونه سازمان چریکهای فدائی خلق، در اواخر سال ۵۳ و اوائل سال ۵۴ که داشت اولین تجربیات خود را در توده ای کردن مبارزه " مسلحانه " پشت سر می گذاشت، رسماً از قالب یک سازمان با ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی و مرزبندی مشخص با رویزیونیسم مدرن خارج شده و بصورت یک جریان سانتریستی در آمد. البته این تغییر و تحول به نحو پیچیده ای صورت گرفت، در همان

زمان که سازمان فدائی ها اعلام موجودیت کرد، علی رغم آن که مشی ایدئولوژیک - سیاسی آن تا همین سال (اواخر ۵۳) رسماً مشی ایدئولوژیک سیاسی احمدزاده - نابدل بود، ولی در بطن آن انواع جریانات فکری غیر یرولتیری و از جمله اعضای گروه جزئی که از مکتب حزب شده جدا شده ولی هرگز به یک مرزبندی قاطع با رویزیونیسم نرسیده بودند، وجود داشتند. این جریان تا این سال تحت هژمونی مشی ایدئولوژیک - سیاسی احمدزاده - نابدل بود، ولی از این پس به هژمونی گروه سانتریست "جزئی" درآمد و حتی وجود مارکسیست لنینیستهای صدیقی چون رفیق حمید مومئی در درون این سازمان نیز نتوانست چریکهای فدائی خلق را از در غلطیدن به دامان ناسیونالیسم خردهبورژوازی باز دارد.

ولی اتحاد موقع سانتریستی در ایدئولوژی در سازمان چریکهای فدائی خلق فقط جزئی از پروسه‌ای بود کسه در تغییر ایدئولوژی و سیاست این سازمان داشت. جزء دیگر تغییر مشی سیاسی سازمان چریکهای فدائی خلق از مشی آوانشوریستی به مشی - لیبرال - آنارشستی (یا لیبرال - ناردئیکی) جزئی بود. در مواقع مشی ایدئولوژیک سیاسی جزئی که با اسم و عنوان در سال ۵۶ (در سومین شماره "پیام به دانشجو") غلبه خود را بر سازمان اعلام داشت در ایدئولوژی سانتریست و در سیاست لیبرال - آنارشستی بود. جریان از چه قرار بود؟

در اواخر سال ۵۵ با فرا رسیدن اعتلاء انقلابی که در متن یک بحران اقتصادی - سیاسی در حال رسیدن بود و قبل از آن که جنس مردم قهرمان خارج از محدوده در صاف "بالائی"ها شکاف اندازد، بورژوالیبرال ها که فرا رسیدن

موج نوین انقلاب را "حس" کرده و از سقوط سیستم سرمایه‌داری وابسته به وحشت افتاده بودند، به تفرقه افتاده و سعی کردند تا با عریضه نویسی به پیشگاه "اعلیحضرت همایونی" بالائی‌ها را سفارش به نرمش در عمل و پائینی‌ها را نصیحت به حرف‌شنوی و صبر نمایند. این موج بورژواالیبرالی لایه‌های معینی از نیروهای روشنفکری را در بر گرفت در همین زمان رویزیونیستهای حزب توده‌ای که بعنوان رویزیونیست وظیفه تاریخی خود یعنی تثوریزه کردن طرح‌ها و برنامه‌های ارتجاع و لیبرالیسم خیانت‌پیشه را بعهده دارند، ناگهان تغییر موضع داده و شعار استراتژیک خود را که کمک به جنبه‌های "مثبت و مترقی" سیاستهای اقتصادی و سیاسی رژیم شاه از طریق مساعدتهای "اردوگاه سوسیالیستی" بود، با یک شعار تاکتیکی "ایجاد جبهه" واحد ضد دیکتاتوری از طریق اتحاد خلق با جناح دوران‌دیش طبقه حاکمه ایران مزین کردند. البته شیوه این "مبارزه" کماکان از طریق همان "گذار مسالمت‌آمیز" و آن هم در چهار چوب "نظام مشروطه سلطنتی" بود، (تا شهریور ۵۷ که حزب توده شعار "دولت ائتلاف ملی" را داد، همچنان حکومت مشروطه سلطنتی کمال مطلوبش بود!) خیانت‌های حزب توده بی‌اثر نبود. این حزب علاوه بر آن که توانست بخشی از سازمان چریک‌های فدائی خلق را بصورت "گروه منشعب" یکسرد از مارکسیسم و خلق جدا ساخته و به اردوگاه رویزیونیسم و ضد خلق متصل سازد، تزه‌های بورژواالیبرالی را که داشت بر کل سازمان چریک‌های فدائی خلق مسلط می‌شد، نیز تثوریزه کرد. بدین سان "شعار استراتژیک نبرد با دیکتاتوری فردی شاه" که فرموله‌کننده آن بیژن جزینی بود،

بر سازمان مسلط گشت. این شعار، بجای آن که بیه
 ماهیت حاکمیت رژیم که وابستگی به امپریالیسم بود
 بپردازد، پیکره در دامان لیبرالیسم افتاده و مانند
 رویزیونیستها، لیبرال‌ها و خائنین به خلق، مساله
 دیکتاتوری فردی شاه را عمده میکرد. غرض لیبرال‌ها از
 طرح این شعار آن بود که دیکتاتوری فردی شاه تعدیل
 یافته و سهمی هم از قدرت سیاسی بدان‌ها داده شود، حال
 آن که غرض حزب‌توده از طرح این شعار سوار شدن بر
 جنبش و کشاندن آن به سمت وابستگی به سوسیال‌امپریالیسم
 شوروی بود. بدین‌گونه مشی سیاسی چریکهای فدائی خلق
 از یک مشی چپ‌آوانتوریستی اما دموکرات و انقلابی،
 بیک مشی "اساساً لیبرال‌آنارشیستی" تغییر یافت، گوا اینکه
 در شکل، به اصطلاح "ترمیم" شده و به "تاکتیکهای توده‌ای!"
 آذین گشت. ویژگی این مشی لیبرال‌آنارشیستی که بیه
 اشکال جدید آذین‌گشته بود آن بود، که در پوشش بظاهر
 زیبا، سموم رویزیونیستی را به‌کام جوانان انقلابی مسا
 می داد. از این لحاظ خدمت بزرگی به رشد رویزیونیسم در
 درون جنبش کمونیستی انجام داد.

مشی جزئی در پوشش انتقاد از "چپ‌روی" احمدزاده، که
 فقط به شکل نظامی مبارزه اهمیت میدهد، تئوری "ایجاد
 هسته‌های صنفی و سیاسی" و "تئوری مبارزه مسلحانه"
 بعنوان محور" را پیش‌کشیده و می‌گوید: "مبارزه مسلحانه
 ترکیبی است از اشکال سلامت‌آمیز و نظامی مبارزه که
 شکل نظامی نقش محوری و عمده را در آن بعهده دارد."
 ("نبرد با دیکتاتوری" ص ۷۶ جزئی) اما این انتقاد
 از "چپ‌روی" در شکل، راست‌ترین انحراف در مشی سیاسی
 است: "تضاد عمده، تضاد خلق با دیکتاتوری رژیم‌بصورت

دیکتاتوری فاشیستی فردی شاه است." (همان کتاب - ص ۱۵۲) "باید از روشنفکران و خرده‌بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری، خواه ترقی خواه، خواه مرتجع برای بسیج زحمتکشان، یعنی نیروهای عمده انقلاب دموکراتیک نوده‌ای استفاده کنیم." (همان کتاب - ص ۱۵۵)

کتابهای جزئی مشی سانتریستی ایدئولوژیک اخیس فداثیان را نیز فرموله کرده و بدین گونه از اختلافات ایدئولوژیک بین مارکسیست‌لنینیستها و رویزیونیستها در سطح جهانی یاد می‌کند: "حتی اختلاف نظر بر سر مسبر انقلاب یا مسیر ساختمان سوسیالیسم، ناشی از مقدرات متفاوت این کشورهای سوسیالیستی و برنامه‌های اقتصادی متفاوت و استراتژی جهانی آن‌هاست." (همان کتاب - ص ۲۰۰)

یعنی اختلافات ایدئولوژیک مل‌ها و رویزیونیستها فقط بر می‌گردد به "منفعت مادی" طرفین و هیچ گونه ریشه طبقاتی ندارد. با این وجود، این جریان هنوز هم از این کشورهای که فقط بخاطر "مقدرات متفاوت"، اصول ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را که با هیچ چیز نمی‌توان عوض کرد می‌فروشند، انتظار بذل مساعدت داشته و کماکان از آن‌ها بنام "دولتهای سوسیالیستی" نام می‌برد! "باید شرایطی را بوجود آورد که دولتهای سوسیالیستی علیرغم تضاد خود به حداکثر وظایف خود در قبال جنبش‌رهای بخش عمل کنند. مشی‌ای که بنظر مارهبری خلق ویتنام پرکزیده و آن را با موفقیت به کار بست تجلی جتین سیاسی است." (ص ۲۰۲ همان کتاب) استنباط این جریان از مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری تا حد استنباط یک فرد مذهبی است: "...ولی (کشورهای سوسیالیستی) برای توجیه این راه‌حلهای نادرست اعلام می

کند که دیگری نه اینکه انحراف یا اشتباهانی دارد بلکه اساساً تغییر ماهیت داده و دیگر یک کشش — سوسالیستی یا دموکراتیک محسوب نمی شود و بنابراین فنلس اساساً واجب است. عجیب نیست که ما بیساید حنکهای شیعه و سنی بیافتیم که با مجوز مذهبنتی " مسلمانان " یکدیگر را کافر شناخته، قتل عام بکنند" (ص ۲۰۱ - همان کتاب) و عجیب نیست که ما با خواندن ابی اباغیل ناسیونالیستی بیاد سوسیال رولوسیونرها بیافتیم که مانند 'کاسه گرم تر از آتش' برای حفظ وحدت بین برنشتاینی ها و ارتدکس ها می کوشیدند!

بسار اینکه مشی ایدئولوژیک سانتریستی و مشی سیاسی لیبرال آنارشیستی جزئی بر سازمان چریکهای فدائی خلق مسلط کردید ما با تعمیق جدائی چریک ها از توده خلق رویرو هستیم.

در آذر ماه ۱۳۵۷، درست یک ماه قبل از فرار شاه از ایران، چریکهای فدائی در یک اعلامیه (" هر سازی با رژیم خیانت بد آرمان مردم است ") شعار استراتژیک خود را تغییر داد، و یواشکی بطوری که کسی متوجه نشود مالد، اهمیت تاکید بر جنبه فد امبریا لیستی جنبش خلق را مطرح کردند. آن ها هم چنین در جزوه " وظائف اساسی ما (آبان ۵۷) بطور غیر صریح مساله کار سیاسی - تشکیلاتی را مطرح کردند: " در شرایط کنونی پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر را بنماید، و طبقه عمده تمام م.ل. های طرفدار جنبش مسلحانه می دانیم ". (ص ۱۳) ولی شاید تصور بکنید که همه این رفو کردن های زیرجلکی بقصد آن است که شعار دموکراتیک بجای شعار لیبرالی و مارکسیسم بجای سانتریسم و رویزیونیسم نشانده شود؟!

حسرت این همه فقط برای آن صورت می‌گردد تا سراسر
استرازیبک نبرد با دیکتاتوری ما سوار استرازیبک
حاکمست خلقی عوض بود، سعاری که بدول حرکتیای فدائی
ناشد بخای سوار آنارکستی و پروانه حمیـــــرری
دموکراسک خلق بساید، زیرا که اس سعار در مرحله
کنونی سیها نه شدید نمادهای حرابئیای غیر پرولتاری با
جنیش کارگری منجر خواهد شد. (سارجم و طاشفاسی
ص ۶۴ در ۵۷) سعار حاکمست خلقی حسری حر تک سعار
سفایدلسرالی نبود؟

لنین می گوید: «بورشویسم بنابر ماهیت خود همسند
از طرح صریح و قطعی مسأله احتراز می جوید و همیشه در
حستجوی نقطهء منتهه، فوا است و مثل مار بین نظریاتی که
یکی ناسخ دیگری است می پیچد و می گوید هم به این و
هم به آن دیگر موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به
اطلاعات جزئی و اسرار تک و تردید و تمایلات خروها هاند
و بی ربا و نی علی هدامنجر ساردم. (تیک کام به پیش
نوگام به پس لنین)

ما تصور می کنیم که اگر قیام بهمن ماه پیش نمی -
آمد و در آن جرئکیهای فدائی شرکت نمی کردند دیگر این
گونه حرکات باتکاء برخی آمادگیهای نظامی و عمدتاً
بصورت خودبخودی امکان رشد نداشته و به سرحد بلوغ
نمادهای درونی خود رسیده بود، ولی قیام معادله را
عوض کرد. حرکت مسست فدائی ها، بحران درونی این
سارمان را موفقتاً سربوش نهاد و بر آن مهارد، بمرور
بایگاه بوده ای جرئکیهای فدائی وسع ترنده و بطور عمدتاً انار
مختلف خرده سوزواری غیر سنتی را در سر گرفت (مانند
کارمندان، اسنادان، و سایر بوروکرات ها و تکنوکرات

ها) این سازمان در شرایط فقدان حزب پرولتاریا بعنوان سمبل "جنبش چپ" شناخته شده و محبوبیت یافت.

در نبر ماه ۵۸ فدائی ها طی یک اعلامیه تلویحاً مشی سیاسی - تکنیلاتی را پذیرفته و به "پارهای از اشتباهات خویش معترف شدند. اما این بار نیز برای آنکه موضع ماشی خویش را حفظ کرده و کماکان وظیفه " جاده صاف کردن برای رویزیونیسم" را بعهده گیرند، به رد تئوری به اصطلاح ارتجاعی " سوسیال امپریالیسم " پرداختند.

این موضع گیری جدید، اگر بخصوص با توجه به خلست طبقاتی خرده بورژوازی غیر سنتی که عمدتاً پایگاه توده‌ای چریکهای فدائی است در نظر گرفته شود، بسیار معنا می یابد. خرده بورژوازی غیر سنتی از آن جا که در امور "خدمات" یا امور فنی تولید کار می کند نسبت به " سرمایه داری دولتی" هواداری دارد. از این رو قابل تصور است که سوسیال امپریالیسم شوروی که اساساً بر سرمایه داری دولتی تکیه میکند، بر این قشر تکیه بزند (همچنان که در کشورهای دیگر مثل افغانستان ، عراق ، مصر ناصری از طریق نظامیان که وابسته به نظام دولتی هستند نفوذ خود را گسترش داده است). این خطر، بخصوص وقتی بیشتر خود را نمایش می دهد که ناتوانی رژیم جمهوری اسلامی در تثبیت اوضاع در نظر آورده شود. از آن جا که در بحران جدیدی که هم بالائی ها و هم پائینی ها را در بر گرفته است و آلترناتیو (جمهوری دموکراتیک خلق) نیز منوط به ایجاد حزب طبقه کارگر میباشد، لذا آلترناتیو یک سیستم (سرمایه داری دولتی) با کمک سوسیال امپریالیسم و احزاب رویزیونیست یا نیمه رویزیونیست حامی آن در ایران میتواند مطرح باشد. این

حظری است که نین ار همه باید رد کنندگان آتزارتجاعی
سویال امریالسم به آن توجه کنند.



در شرایط امروز وضع سازمان حرکتی فدائی خلصی
به گونه‌ای است که اس سازمان تنها مینواند با یک
مبارزه اندولوزیک قاطع و انقلابی که ماجر به مرستی
قاطع با رویروسم مدرن و نو با و انحرافات لبرالی
گردد، به سود مارکسیم لنینسم و به سود خلصی و
رحمنکنان تغییر باید. اس مبارزه به این بستگی دارد
که کدام یک از جریانهای زیر در اس سازمان غلبه یافته
و دیگران را به زیر سلطه خود کشیده و یا طرد کند، زیرا
آنچه که تا به امروز ما شاهد آن بوده‌ایم نوانی بیس
جریانهای مختلف و ائتلافی بین کرایشات اندولوزیک
سیاسی بکلی متناقض بوده است.

۱ - جریان اول یک جریان لبرال - رویزیونیستی از
نوع حزب توده‌ای است. موضع گیری اسی این جریان
رویزیونیستی که آن را از دیگر جریانات موجود در سازمان
حدا می سازد این توهم است که شوروی دولتی است
سویالیستی و حزب کمونیست شوروی نیز حزبی است
کمونیستی که ننها گرایشات رویزیونیستی دارد.

اگر در نظر بگیریم که امروزه حتی دارودسته، خائن
کنوسی حاکم بر شوروی نیز به فکر انتقاد از برخی راست
رویهای خروشف مرت، برآمده و برای تحمق توده‌ها
خواستار رفرم است، عمق رویزیونیستی اس جریان بیشتر
به ما روشن می گردد. این جریان را باید افسا و طرد کرد.

۲ - جریان دوم یک جریان دموکرات لبرال از نوع
جربی است که کماکان همان موضع سانسریستی را در

ایدئولوژی تبلیغ می کند. این جریان نیز، هم چنان که در گذشته نشان داده شد تنها وظیفه اش "جاده ماف کردن" برای رشد رویزیونیسم است.

۳- جریان سوم یک جریان مارکسیستی با انحرافات و التقاطات تئوریک و ایدئولوژیک است. این جریان شوروی را امپریالیسم نمی داند، ولی حزب آنرا رویزیونیست می خواند این جریان هنوز نتوانسته است به التقاط تئوریک خود (یعنی عدم ارتباط ماهیست رویزیونیستی حزب حاکم با سیستم دولتی) فائق آید. بخصوص این التقاط تئوریک هنگامی که با برداشتهای تروتسکیستی مبنی بر اینکه در شوروی یک قشر بوروکرات حکم می راند بدون آنکه نظام اقتصادی - سیاسی آن امپریالیستی شده باشد آغشته گردد، می تواند منشاء انحرافات و زیان های سنگین تری برای جنبش کمونیستی و انقلابی ما گردد. ما از این رفقا می خواهیم که بجای برخورد پراگماتیستی به مسائل، با حفظ اصول ————— مرزبندی قاطع و صریح با رویزیونیسم مدرن پرداخته و بدین طریق راه را برای وحدت جنبش کمونیستی همسوار سازند.

اینک لازم است که به جمع بندی آنچه که تا به حال مورد بحث قرار گرفته بپردازیم:

سازمان چریکهای فدائی خلق، از هنگام تاسیس خود تا بحال علی رغم آن که در اساس سازمانی مبتنی بر "مشی چریکی" شناخته شده و گره، ائتلافی در آن، ائتلاف جریانهای مختلف مارکسیست لنینیستی یا نیمه ————— رویزیونیستی بر سر این مشی آوانتوریستی بوده است (ائتلافی که هنوز هم علی رغم ادعای مرزبندی با اپن

مشی کماکان به صورت پوشیده‌تری در زیر پرچم "فدائی" ادامه دارد، اما بنابراین که کدام یک از این جریان‌ها بر این سازمان غلبه داشته و دیگر جریان‌ها را تحت تسلط خود در آورده باشد، اشکال مختلفی بخودگرفته است.

در دوره اول که تا اوایل سال ۵۴ بطول می‌انجامد، مشی احمدزاده که در ایدئولوژی مارکسیست ولی در سیاست آوانتوریست می‌باشد بر سازمان غلبه دارد. اما غلبه این مشی در سازمان نباید مانع آن شود که ما از حضور جریان‌های دیگر در آن غافل باشیم. بخصوص از آنجا که مشی چریکی با تحقیر تئوری و عنصر آگاه، نقش مبارزه ایدئولوژیک را در تحولات درون سازمانی به‌صفر تقلیل می‌دهد، ما شاهد آن هستیم که با نابودی فیزیکی حاملین یک مشی، کفه ترازو بنفع حاملین مشی‌های دیگر سنگین‌تر می‌شود، موضوعی که پس از شهادت اکثریت رفقای گروه احمدزاده - نابدل در سال‌های اولیه عمر این سازمان و غلبه مشی گروه جرنی - حمید اشرف در آن رخ می‌دهد. بخصوص که آن بخش پیشرو جنبش نوین کمونیستی ایران که دارای مرزبندی صریح و قاطع با رویزیونیسم و آوانتوریسم است هنوز نتوانسته بدلیل ضعف‌های خویش آن قدرت لازم را بدست آورد که با پیش‌بردن یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع علیه سازمان چریک‌های فدائی خلق، به جریان مارکسیست - لنینیستی درون این سازمان و هواداران آن کمک نماید تا با پیش‌بردن یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع علیه انحرافات رویزیونیستی و لیبرالی در درون سازمان، خود را از آلودگی‌های ایدئولوژیک رهائی دهند.

دوره سوم که از اوائل سال ۵۸ شروع می‌شود، نشان

دهنده غلبه ائتلاف دوشمی اساسا "آنتاگونیستی بر رهبری سازمان است. خصوصیت این دوران از اینجا ناشی میشود که برخلاف دوره قبل تنها یک مشی بر سازمان غلبه نداشته و سه مشی راست رویزیونیستی، لیبرال - آنارشیستی و جریان نسبتا "سالم در کنار یکدیگر بر سازمان رهبری میکنند و هر زمان گرایشات مختلف یکی از این مشی ها بر دیگر گرایشات غلبه می نماید. مثلا" کافی است برای درک این موضوع اعلامیه ای را که چریکهای فدائی در ارتباط با سالگرد شهادت خسرو روزبه در اردیبهشت ۵۸ منتشر کرده اند، با مقاله ای که اخیرا" راجع به مواضع "کنفرانس وحدت" در باره حزب دموکرات کردستان در روزنامه "کار" چاپ شده مقایسه کرد. در نوشته اولی، مواضع نسبتا" محکمی در مقابل رویزیونیسم خروشچفای اتخاذ شده است و علی رغم آن که این مبارزه جوئی اساسا" به ریشه نپرداخته و در سطح حرکت میکند، ولی بهر حال در حد خود قابل اتکاء است. برعکس در نوشته اخیر ما با غلبه همه جانبه گرایش راست رویزیونیستی روبرو بوده و از نظر ایدئولوژیک گویا خود را بایک "حزب توده" دوم روبرو می بینیم.

امروزه در برخورد با سازمان چریکهای فدائی خلق ما در میان مارکسیست - لنینیستها با دوگرایش راست و "چپ" روبرو هستیم.

گرایش راست، وجود نقطه ضعف این سازمان و خطری که امروزه چریکهای فدائی با آن روبرو هستند، یعنی خطر در غلطیدن تام و تمام به اردوگاه رویزیونیسم را نمی بینند. امروزه نشانه های گرایش راست از نوع حزب نوده ای در سازمان چریکهای فدائی پدیداد میکند، و خطر تفوق آن بر

سازمان زیاد است. "حزب توده" نیز این امر را درک کرده و با جنبه تهاجمی بخشیدن به " مبارزه ایدئولوژیک" خود با فدائیان گام میزند که به تفوق این مشی در سازمان کمک نماید. اگر وضعی را که حزب توده در اوان به اصطلاح "پیام به مازیار" هایش شروع کرد و بیشتر سال ۵۳ با "اقتناعی داشت" با حالتی که امروزه در جنبه تدافعی و اقناعی بیشتر میگذرد، به عمق مقابل آنها در پیش گرفته است مقایسه کنیم، خواهیم برد. خطری که در این موضوع شک نیست که مبارزه صورت گیرد. این در فدائی ها باید از جنبه اقناعی صورت گیرد. باید با مبارزه قویار دادن آن انحراف عمده ای که امروزه بیش از هدف قویار فدائی ها را در خطر بلعیدن قرار داده همه سازمان فدائی ها را در عین حال رفیقانه را با آنها (یعنی رویزونیسم خروشنجفی) یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع، صریح، بی پرده و در عین حال رفیقانه را بر این سازمان پیش برد. ما اگر غلبه رویزونیسم را بر این سازمان انجام شده بدانیم، در واقع به امری که رویزونیستهای خائن حزب توده در ورق پاره های خویش شبانه روز سعی در رسیدن و پروردن آن میکنند، گردن گذاشته ایم، در غیر برعکس، ما باید با کار اقناعی در جهت غلبه مشی مارکسیست-لنینیستی بر سازمان کمک نمائیم. در غیر اینصورت ما به، ژرفیه با فان چپ نمائی شبیه خواهیم شد که بجای یک مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه و معین فقط به بر چسب زدن اکتفا میکنند.

☆ ☆ ☆
 شرایط بیرونی این سازمان در حال حاضر، (فقطاً

حزب کمونیست که بهر حال این سازمان را در پیش توده‌ها
بصورت "صمبل چپ" در آورده و غیره) در یک دوره مهین
باعث به عقب افتادن حل این تضادهای آنتاگونیستی درونی
شده است، ولی بدون شک ما امروزه نمیتوانیم از فشاری
که خود این شرایط بیرونی سازمان و مقتضیات عینی مبارزه
طبقاتی برای مبارزه ایدئولوژیک قاطع بشی مارکسیست-
لنینیستی با مشی‌های روبریونیستی و مرزبندی با آن‌ها
در درون این سازمان بوجود آورده غافل باشیم. لازم است
که کمونیست‌ها به آن گرایش سالم که امروزه در درون
سازمان چریک‌های فدائی خلق (و بخصوص بخش هواداران
متشکل آن، یعنی "پیشگام" و... که انحراف آن‌ها نه
ریشه‌دار و ایدئولوژیک بلکه غالباً صرفتی است) وجود
دارد کمک کنیم که به مبارزه ایدئولوژیک خود بر علیه
گرایشات انحرافی بسفزاید، امری که اساساً منوط به
مبارزه ایدئولوژیک در درون کل جنبش نوین کمونیستی
ایران بوده و جزئی از پروژه ایجاد حزب کمونیست ایران است.



۱۳۸۷

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر

www.peykar.org

(۱) - برای اینکه اشتباه نشود تذکرات این مطالب در اینجا لازم است که مطلب بالا بهیچ وجه بمعنی حقانیت دادن به آن جریانی که از موضع پاسیفیستی و اکونومیستی به مشی چریکی انتقاد می نمود، نیست. بنظر ما این جریان هم یک جریان اپورتونیستی بود که کانونش در خارج از کشور بود. توضیح بیشتر این که بنظر ما، انتقاد از مشی چریکی از پایگاههای مختلفی تا کنون صورت گرفته است. در گذشته عمدتاً از دو پایگاه برای مشی انتقاد وارد شد. یکی از پایگاه رویز - یونیستی همانند لجن پراکنی ای که حزب توده از موضع رویزیونیسم و بطور کلی نفی مبارزات قهرآمیز بر علیه بور - ژوازی، به این مشی و انقلابیون ایران می نمود. و دیگر انتقادی بود که از موضع بی عملی و پاسیفیسم به این مشی می شد. این جریان اخیر هم علیرغم اینکه از نظر ایدئولوژیک بطور کلی با رویزیونیسم مرزبندی داشت، خود یک جریان اپورتونیستی بود که بی عملی و پاسیفیسم خویش را با نفی مشی چریکی می پوشاند و تقریباً کوچکترین اقدام عملی هم در جهت تئوریهائی که ارائه می داد، نمی کرد.

بني صدر از دیدگاه
سازمان چریکهای فدایی خلق

توضیح : این مقاله در اردیبهشت ماه ۵۹، یعنی قبل از تحولات اخیر در درون سازمان چ.ف.خ تهیه شده است .

۲۶۲

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقهء کارگر

www.peykar.org

... زیگزاگهای تاکتیکیهای پورژوازی روی میز میزیم را در داخل جنبش کارگری تشدید می کند و غالباً اختلافات درون جنبش را تا حد اشعاب مستقیم تشدید میکند ... (لنین)

موج نوین مبارزات فدا میپریالیستی توده ها، اکنون وظایف مبرمی پیش روی کمونیستها قرار داده است. آنچه در این روند حائز اهمیت است شرکت فعال کمونیستها با هدف سازماندهی، ارتقاء و پیشبرد این مبارزه است. طبیعی است که هدف و شیوه های شرکت ما در این مبارزه نمی تواند جدا از چگونگی ارزیابی و برخورد ما به ترکیب و ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه باشد. حرکت هیئت حاکمه با رها و بیارها مورد تجزیه و تحلیل تشکیلهای کمونیستی قرار گرفته است. و این تحلیل زوایای متفاوتی از دیدگاهها را به نمایش گذاشته است. تحلیل از قدرت سیاسی که در عین حال جدا از ارزیابی ما از جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نیست شکاف عمیقی در جنبش کمونیستی میهنمان ایجاد کرده است و با حدت بیش از پیش مبارزات طبقاتی در ایران، دامنه آن گسترده تر خواهد شد. قبل از پرداختن به مبحث اصلی لازم است تحلیل مختصری از عملکردهای سیاسی هیئت حاکمه داشته باشیم :

سیاست سرکوب و کشتار خلقها، کارگران، بیکساران، دانشجویان و دهقانان... محور مشترکی است که جناحهای هیئت حاکمه علیرغم اختلافاتی در برخی شیوهها حول آن اشتراک عمل دارند. این سیاست سرکوب ریشه در سلطه سیستم سرمایه داری وابسته و گره خوردن منافع طبقاتی قدرت سیاسی با این سیستم دارد و به اعتبار اعمال همین سیاست است که هیئت حاکمه همچون سدی در مقابل راه جنیش تودهها بر علیه سیستم سرمایه داری وابسته قرار گرفته است. در حالی که پیشرفت انقلاب در این مرحله منوط به نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و تصرف قدرت سیاسی توسط زحمتکشان بهره‌بری طبقه کارگری باشد. روشن است که موضع گیری ما در مقابل هیئت حاکمه و ارزیابی از آن رابطه مستقیمی با مشی سیاسی و ایدئولوژیک ما داشته و این امر تا شير مشخص و معینی در چگونگی تحقق برنامه‌های تاکتیکی و استراتژیک ما باقی خواهد گذارد. طبیعی است که موضع گیری ما در قبال قدرت حاکمه با توجه به ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه و سیاستهای آن، بهیچوجه نمی تواند نه تا نئید مستقیم و نه تا نئید قسمتی از آن باشد. در غیر این صورت حرکت ما مبین یک گرایش رویزیونیستی خواهد بود که سرانجامی جز خیانت به طبقه کارگر و توده‌ها به پارتی نخواهد آورد. همان گرایشی که اکنون سازمان چریکهای فدائی خلق در بر خور دبه ماهیت هیئت حاکمه، تقسیم بندی آن به جناح خوب و "بد" و عملکردهای آن و بالاخره در بر خور د چندگانسه و تزلزل آنها به بنی صدر تعقیب می کنند. گرایش غیر مارکسیستی و خطرناکی که شتابان به پیش می رود. تعویض مهره‌ها در قدرت سیاسی، سیاستی است که هیئت حاکمه زیر فشار جنبش در ادامه رسوایی‌های پی در پی خود اتخاذ نموده است و روی کار آمدن بنی صدر در تداوم همین سیاست است و موضع ما در قبال بنی صدر جدا از تحلیل از هیئت حاکمه نمیتواند باشد.

بنی صدر بورژوازی لیبرالی است که جوهر همان سیاست
 اسلاف خود یعنی بازرگانها را دنبال می کند. او در یک دست
 چماق و در دست دیگر سیرینی دارد، او با مطرح کردن شعارهای
 "وحدت ملی"، "بازسازی اقتصادی"، "امنیت و معنویت" می -
 کوشد تا تمام جناحهای هیئت حاکمه را به وحدت و در واقع به
 تبعیت از خود بکشد. بنی صدر از یکطرف برای فریب مردم از
 به اصطلاح رفرم با نکی حرف می زند و از طرف دیگر خلق کرد را
 سرکوب می کند. از سویی وعده آزادیهای سیاسی می دهد. از
 سوی دیگر دانشجویان انقلابی را به رکبای می بندد، دفا تر
 سازمانهای انقلابی را تعطیل و نشریات آنها را توقیف می -
 کند. او از یک جهت صحبت از استقلال میکند و از جهت دیگر
 مناسبات وابستگی را حفظ کرده و پیمانهای امپریالیستی را
 دست نخورده نگه می دارد. (۱)

بله، بنی صدر از یکسو در تلویزیون نان قندی میدهد
 و از سوی دیگر در صحنه مبارزه طبقاتی به سرکوب انقلاب و تشبیت
 بورژوازی و سرمایه داری وابسته دست میزند. بنی صدر به
 اعتبار این ویژه گیها در سیاست در مقابله با اسلاف خود ضمن
 اینکه بخشی از توده های نا آگاه را دنبال خود کشیده، بخشی
 از نیروهای دموکرات را بخود خوشبین ساخته است. در ضمن
 این تحولات در قدرت موجب شده تا در جنبش کمونیستی گرایش
 و بینش رزیزونیستی تقویت گردد. بقول لنین: "زیگزاکهای
 تاکتیک های بورژوازی رزیزونیسم را در داخل جنبش کارگری
 تشدید می کند و غالباً اختلافات درون جنبش را تا حد شعلاب
 مستقیم تشدید می کند". (اختلافات درون جنبش کارگری) و ما
 امروز شاهد آنیم که سازمان چریکهای فدائی تا حد کرنس در

(۱) - توضیح و تحلیل مشروح ما را از بنی صدر در شماره های
 ۴۵ و ۴۶ پیکار بخوانید.

مقابل سیاستهای بنی صدر به پیش رفته است. چگونه ؟
حال برای اینکه ببینیم ریگزاگهای سازمان چریکهای
فدائی به حول یک زاویه دید لیبرالی چگونه انعکاس می یابد
یکسری ارمواضع این سازمان در مقابل دولت و شخص بنی صدر
را مورد بر خورد مختصر قرار می دهیم .

سازمان چریکها "شورای انقلاب را در اختیار سرمایه داران
لیبرال" (کار ۴۴) میدانند، بورژوازی لیبرال را "بخش لیبرال
سرمایه داری وابسته" (کار ۴۷) بحساب می آورد، جنگ در کرد -
ستان و یورش سرکوبگرانه هیئت حاکمه به نیروهای چپ و انقلابی
را "عملکرد خرد بورژوازی" (کار ۴۷) ارزیابی می کند و یورش
مسلحانه به دانشگاه ها را "بهره بری حزب جمهوری اسلامی و
شورای انقلاب" میدانند (کار ۵۵) و در ادامه همین مسئله میگوید:
"بنی صدر خودش خوب می داند که چه دستهایی و چگونه و در
کجا نقشه کشان دانشجویان را کشیده بودند، اما این حقایق
را تماما از مردم پوئیده داشت" . (همانجا)

تمام مواضع فوق بیان درک مغشوش و لیبرالی سازمان
چریکها از ماهیت مجموعه هیئت حاکمه و سیاستهای آنان در
قبال جنبش انقلابی مردم است . این سازمان هما هنگی سیاست
بخشهای مختلف قدرت حاکمه در سرکوب جنبش خلق را نمی بینند و
بویژه در بر خورد به جناح بنی صدر موضعی مماشات جویانه و
تسلیم طلبانه اتخاذ می نماید . بنی صدر ناظر و فایع نبوده و
نیست ، او خود یکی از نرفته ریزان موشر توطئه های سرکوب علیه
جنبش خلق بوده است و روشن است که از توطئه گران نمی توان
انتظار داشت که در مقابل خلق را هر سان دیگر را افشاء کنند .

اختلافی هم اگر هست ، در این نیست که جنبش انقلابی
نوده ها و از جمله جنبش خلق کرد و یا جنبش انقلابی دانشجویان
سرکوب شود و دستاوردهای انقلابی آنان باز پس گرفته شود ،
بلکه در آن است که بنی صدر خواهان آن است که در مرحله اول ،

این سیاست بشکل آبرومندانانه ترو قانونی اعمال شود. و شیوه‌های عوامفریبانه‌ای همچون بسیج توده‌های ناآکس‌ها بکار برده شود و البته آن زمان که این شیوه‌ها عدم‌کاری را بی خود را نمایان سازد هیچ تردیدی در سرکوب مستقیم و بلاواسطه بخود دراه نمی دهد. کردستان و ترکمن صحرا شاخه‌های مدعاست. اما حزب جمهوری اسلامی شکل را بر هدف مشترک، از همان ابتدا منطبق می کند. راه را مستقیم (!) می پیماید. شیوه سرکوب این جناح، عربیان است و از هرگونه پوشش و گردوغبار عوام-فریبانه‌کاری است و پانزهم اگر اختلافی هست در آن است که چگونه بکار بر یک شیوه در سرکوب و اعمال یک سیاست معین، تعادل قدرت را به زبان جناح رقیب بهم زند. آری اختلاف را با بددروشها و شیوه‌های مختلف یک هدف مشترک جستجو نمود. بر اساس ارزیابی صحیح از اختلافات فوق است که می توان سیاست صحیح و درستی بمنظور بهره‌برداری از این شکافها، در عرصه مبارزه طبقاتی اتخاذ نمود.

حال ما بطور اجمالی جنبه‌های مختلف سیاست پنی صدر را از دیدگاه فدائیان مورد ارزیابی قرار می دهیم.

بنی صدر و خلقها

مروری بر جنبشهای ملی نشان می دهد که اطلاق "تجزیه - طلبی" به حق خودمختاری خلقها، سیاستی است که همواره برای سرکوب اپین جنبشها مورد استفاده طبقات ارتجاعی حاکم قرار گرفته است. شیوه برخورد بنی صدر به حق خودمختاری خلقها نیز از این قاعده مستثنی نیست. سازمان چریکهای فدائی خلق در کار ۴۲ می گوید:

طرح مسئله (مسئله خودمختاری - پیکار) بصورت تجزیه - طلبی تنها نا دیده گرفتن خواست میلیونها ایرانی

است... آقای بنی صدر بدانند که کسانی در عمل وحدت خلقهای ایران را به مخاطره می اندازند که حق خود - مختاری خلقها را نادیده می گیرند - (تاکید از ما ست)

این عصاره برداشت فدائیان از سیاست بنی صدر در قبال خلقهاست. فدائیان خلق از دشمنی هیئت حاکمه با خلفها - بطور عام و از جمله شخص بنی صدر سخن نمی گویند، آنان قتل - عام در قارنا و قتل عامها - در کردستان را نادیده می گیرند که از چه ماهیت طبقاتی نشأت گرفته است. اما ضدیت بنی صدر با خود مختاری خلقها را نادیده گرفتن " تلقی می کنند. این زبان توهم و زبان لیبرالیسم است، نه زبان انقلابی!

خصوصت سوز و آزی با خود مختاری خلقها مبتنی است بر دفاع و حمایت از خواسته های آزمنده، خود، تحکیم سرما پیه داری و وابسته، تنبیت موقعیت هیئت حاکمه با سرکوب و استثمار رحمتگشان خلقهای سراسر ایران و اعمال همزبونی سوز و آزی حاکم بر ملیت ها و این آخری همان علتی است که پنا یسه آن نه تنها توده های محروم بلکه حتی قشرهای از سوز و آزی ملیت - ها نیز به مبارزه و مخالفت با دولت مرکزی برخاسته اند. سازمان چریکهای فدائی در کار شماره ۴۴ بار دیگر لیبرال منشا نه از موضع بنی صدر در مورد خلقها اظهار نکرا نی میکنند و میگویند:

" او با عنوان کردن تجزیه طلبی و نپیره حرقهای گذشتگان را تکرار کرد."

هر کمونیستی می داند که سیاستها، شیوه ها و پیرناده های بنی صدر خارج از مجموعه سیاست و عملکردهای هیئت حاکمه نیست. دلیل تکرار حرف گذشتگان توسط بنی صدر برای کمو - نیستها امری واضح و بحد کافی روشن است. فدائیان خلق با برخورد رویریونیستی خودستان می دهند که به غلط بنی صدر را از بازرگان ها، چمران ها و شورای انقلاب جدا کرده و توقعاتی خارج از ظرفیت طبقاتی اش را دارند. لنین از سیاست حکومت

موقت در مسئله ملی بعد از انقلاب فوریه چنین یاد میکند:

"ملاکین، سرمایه داران و خرده بورژوازی بمنظور حراست امتیاز طبقاتی خویش و ایجاد افتراق بین کارگران ملیتهای مختلف از سیاست ستمگری ملی که میسر است حکومت ورزیم سلطنت است، پشتیبانی می نمایند."

امیرالایسم معاصر که پرکوشش خودپرای تابع نمودن ملل ضعیف می افزاید عامل جدید تشدید ستمگری است."

(قطعاً مه در باره مسئله ملی - تاکید از ما است)

زیرالهای ارتش جمهوری اسلامی بفرمان آیت الله خمینی، شورای انقلاب و دولت بازرگان، با همکاری فئودال های منطقه و تحت رهبری مهره های نظیر چمران دست به دست هم دادند تا بخیال خود آرا مش گورستانی را برکردستان حکم فرما سازند، زیرا آنان تشبیت هیئت حاکمه را در سرکوب جنبشها و اینجا جنبش خلقها میدادند. این است سیاست و ادهیئت حاکمه در مورد مسئله خلقها که از فردای پس از قیام دنبال شده و علیرغم جا بجائی مهره ها از بازرگان تا بنی صدر همچنان ادامه دارد. از همین روست که می گوئیم بنی صدر از سلاله بازرگان است. در حقیقت جوهر طبقاتی این سیاست است که پیوند مستحکم و ذات یگانه را بنمایش می گذارد. خصومت بنی صدر به حقوق خود مختاری خلقها از کینه طبقاتی او نسبت به ملیت ها از نوعی ناسیونالیسم بورژوازی و دفاع از امتیازات بورژوازی ایران ریشه می گیرد.

اما فدائیان خلق بدلیل عدم درک از ماهیت طبقاتی بنی صدر و نداشتن تحلیلی عملی از آن تحت تاثیر تاکتیکهای متنوع حکومت، گرفتار نوسانهای گاه به چپ و گاه به راست می شوند و چنین است که در کار ۴۸ می خوانیم:

"بنی صدر هم درست مثل حزب جمهوری اسلامی راه سرکوب

خلقها و راه مقابله با کمونیستها را در پیش گرفته است.
(تاکید از ما ست)

این رمانی است که هیئت حاکمه در ترکمن صحرا چوی خون بر راه انداخته و با توپ و تانک به دستا وردهای خلق ترکمن بیورش پرده است. در واقع می بایست قتل عام چهار رفیرزند خلق ترکمن و حمله و حشیا نده به ترکمن صحرا صورت می گرفت تا این چرخش پراگماتیستی در سیاست اتفاق افتد. لکن بسیار خاسم خیال حواهم بودا اگر این زیگزاکها را بمعنای تحول درمی و بسمت رادیکالیزم بنیادی در نظر بگیریم، نا هدا بن مدعا اینست که هنوز چند صا حی از این کشتار نگذشته که سا ز مسان چریکهای فدائی در کار شمار ه ۵۳ بطور تلویحی "حل مسئله ملی" را از دولت بنی صدر انتظار دارد. در این مقاله سا زمان چریکها به حول مسئله قطع رابطه آمریکا با ایران و در چهار رچوب حرکت هیئت حاکمه مطرح می کند که :

"گسترش مبارزه ضد امپریالیستی دموکراتیک به شرطی که بر اقدامات عاجل زیر منکی یا تدمی تواند یک مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم جهانی باشد".
در اینجا چریکهای فدائی مبارزه ضد امپریالیستی توده ها را با حرکت تاکتیکی و عوام فریبانه هیئت حاکمه در قبال آمریکا مخدوش نموده و سپس این انتظار را باقی می گذارد که دولت بنی صدر برنا مه هفت ماده ای در کار ۵۳ را انجام دهد و در همین ارتباط مطرح می کند :

"حل مسئله ستم ملی در جهت تامین و تحکیم وحدت انقلابی خلغهای ایران بر اساس به رسمیت شناختن و تامین خود مختاری کامل همه خلغهای تحت ستم ایران (همانجا) مشی های انحرافی و اپورتونیستی از آنجا که فاقد صراحت پرولتری می باشند، اغلب خود را بطور ضمنی، با کنایه و با ابهام مطرح می سازند تا هر زمان "لازم" بودا مکان ما نور موجود باشد.

آنچه در این متنی هائمی توان مشاهده نمود همان سنیزگسی صریح و آشکار با حکومت ارتجاعی است و از ملرومات چنیسن مشی هائی است که در شرایطی که توده ها ره نمود واضح و روشن می طلبند، آنها مرا به آنان انتقال دهد و از شکوفائی انرژی انقلابی آن جلوگیری نماید .

مشی سازمان چریکها بر همین منطق عمل می کند، در شرایط سرکوب و کشتار خلقها و پامال شدن تما می حقوق خلقها توسط بورژوازی بطور ضمنی این انتظار را باقی می گذارد که همین بورژوازی به فریا دخلق برسد !

بني صدر و مسئله دموکراسی

ما در تحلیل های خود از هیئت حاکمه، مجموعه سیاست ضد دموکراتیک آنها مورد ارزیابی قرار داده ایم. نمودهای مشخص این سیاست ضد دموکراتیک، برهم زدن تظاهرات، میتینگها، اجتماعات نیروهای انقلابی با بسیج چماقداران و قسد ارده بندیان، دستگیری انقلابیون، آزار و شکنجه و اعدام آنها، غارت دفاتر نیروهای انقلابی و... می باشد. این سیاست نتیجه اجتناب ناپذیر عملکردهای ضد انقلابی او در مقابل جنبش انقلابی خلقهای ایران است. چه هیئت حاکمه بقا و موجودیت و زمینه ادامه سیاست ضد خلقی خود را در پرتونا بودی نیروهای انقلابی بویژه انقلابیون کمونیست می بیند و بر این اساس هرگونه آزادی فعالیت برای نیروهای انقلابی را با تاکتیکهای ضد انقلابی خود در جهت تامین منافع طبقاتی اش در تضاد می بیند. بنا بر این تما می نهادهای دموکراتیک را مسورد بورژوازی دهد. این قاعده عمومی سیاست بورژوازی در قبال نیروهای کمونیست و انقلابی است. با توجه به ماهیت

پورزوانی بنی صدر بدبیهی است که او نه می‌خواهد و نه اصولاً می‌تواند به آزادی‌های سیاسی برای نیروهای انقلابی و توده‌ها فراتر از آن حدی که حتی اشدکی نظام اجتماعی و سیاسی موجود را مورد تخطا و زقرارد دهد، کردن شهید. اما ببینیم نویسندگان کار با این مسئله چگونه برخورد می‌کنند:

"شکته مثبت در سخنان بعضی صدر تا کیدا و بر آزادی‌های سیاسی است که بدون شک یکی از خواسته‌های مهم توده‌هاست. ما از آزادی فعالیت‌های سیاسی بیرونی‌های شرقی‌خواه حمایت می‌کنیم و اعتقاد داریم که آتقاسی رئیس‌جمهور یا پیدگامهای عملی در این زمینه بردارد"

(کار ۴۴، تا کیدا زماست)

توهانات ناشی از گرایش رویزیونیستی فدائیان خلق در سطر سطر این گفته موج می‌زند. تردیدی نیست که کمونیست‌ها آزادی‌های سیاسی را بعنوان یکی از خواسته‌های مهم توده‌ها و یکی از ملزومات تشدید مبارزه طبقاتی ارزیابی کرده و بغاظر آن بیش از هر نیروی سیاسی دیگری مبارزه می‌کنند، ولی در عین حال همواره و بطور جدی پرهیز دارند از القای این فکر که گویا بورژوازی پایبند به دموکراسی ادعائی اش بوده و حقوق توده‌ها را محترم خواهد شمرد. طبقه کارگر و توده‌ها از آزادی حتی بطور جزئی برخوردار نخواهند بود مگر این‌که در پروسه مبارزات طبقاتی خود پیدان دست یابند. و یا بعبارت دیگر این آزادی‌ها را از حلقوم پورژوازی بیرون بکشند. با اینحال وظیفه کمونیست‌هاست که در عمل، چهره ضد دموکراتیک بورژوازی را به توده‌ها نشان دهند. فدائیان خلق با ایجاد خط فاصل بین بنی صدر و باندهای دیگر هیئت حاکمه همان توهمی را دامن می‌زنند که بنی صدر خواهان آن است. آن‌ها خوشبینانه انتظار دارند که، با توجه به سیاست عمومی هیئت حاکمه در گذشته و حال با توجه به تمام سیاست‌های سرکوب‌کننده

نوسط هیئت حا کمه۔ علییر غما ختلافات درونی اش۔ کما کسان
 ادا۔ مدد ارد، با توجه بیه واقعیت عملی سیاست بینی صدر بیا توجه
 بیه دھیما شامل دیگر: فدائیان خلق بیه توده ها شمی گریخت کسه
 آزادی کرفتنی است و نه دادنی۔ این بینش بیا تطبیق مضمون
 سرکوبگر حرکت بینی صدر، جوهر ضد دموکراتیک بورژوازی و بیه
 طریق اولی بینی صدر را می پوشاند، و بیا "اعتقاد" بیه دموکرا۔
 تیسم قلبی و کاذب بینی صدر توده ها را بیه بر چتر این بورژوا۔
 لیبرال خراف می کشاند۔ لنین می گوید :

"بورژوالیبرالها عموماً و روشنفکران بورژوالیبرال
 خصوصاً... مجبورند باری دموکراتیسم را پیشه خود
 سازند تا توده ها را بسوی خود جلب کنند، حال آنکه کاملاً
 ضد دموکراتند، و کاملاً با جنبش توده ها، با ابداع آنها،
 با ابتکار آنها و با لایحه با آن شیوه، هجوم بیه عرش اعلی
 کد زمانی ما رکن دربار یکی از جنبشهای توده ای
 اروپا در قرن گذشته اظهار کرد، خصومت دارند."
 (دوستویی، تاکید زمانه است)

حرکت سیاسی و عملکردهای بینی صدر در طی حدود پنج ماه
 ریاست جمهوری، برای دیدگاه لیبرالی سازمان چریکیسای
 فدائشی خلق غلط بطلان کتیده است، صدر فرمان حمله بسوسد
 دانشگاهها، کشتار دانشجویان انقلابی و برچیدن دفاتر آنها
 از جانب دولت بینی صدر بیا تصمیم شورای انقلاب و سردمداری
 حزب جمهوری اسلامی (درا بین مورد)، یکی از نقاط خرابستان
 این سیاست است، بینی صدر بیا سرکوب و کشتار دانشجویان، بیا
 سرکوب تخصصها، بیا برهم زدن نظامها و اعتصابات کارگران،
 بیا کشتار روحشیا نه خلقهای کرد و ترکمن ما هیئت فدائ انقلابی و ضد
 دموکراتیک خود را بخوبی بنمایش گذاشته است و در این روند
 از هرگونه عوامفریبی بیه رجسته است، فدائیان خلق رشتسه
 بی اشتها ی دویلهلویی، دروغ، تزویر و خدعه های جیوبانه" (دو

اتوپی، لنین) خاص سیاست لیبرالی بنی صدر را نادیده گرفته
و با اینکار بر لیبرالسمی صحه می گذارند که با "دروع و تزویر
و خدعه" سرکوب خلقها و کشتار انقلابیون را در دستور کار خود
فرار داده است .

بنی صدر علیه امپریالیسم یا چاره صاف کن امپریالیسم؟

از آنجا که سازمان چریکهای فدائی بد تبعیت از تحلیل
انحرافی جناحهای "خوب" و "بد" هیئت حاکمه، جناحی از
آنرا ضدا میریالیست میدانند، و از آنجا که هنوز رسماً موضوع
طبقاتی بنی صدر در رابطه با تعلق اش یکی از این دو جناح
را مشخص نکرده اند و یا از صراحت لازم در این مورد بیزخوردار
نبوده اند، لذا موضع طبقاتی بنی صدر را گاه در آن
جناح قرار می دهند و چنین است که از لایله شوشته‌ها ایشان ،
اعتقاد به ظرفیت "ضدا میریالیستی" بنی صدر مشاهده میشود .
فدائیان خلق می نویسند :

"اگر واقعاً ایشان (بنی صدر) خواستار وحدت نیروهای
مرفقی و ضدا میریالیست هستند، بهتر است از تکرار
انواعی (منظور افسانده ۹۹٪ آرای مردم - پیکار) که
امروز اعتبار خود را از دست داده است دست بردارند"
(کار ۴۴)

برده‌های این خام خیالی را کنار برنید، رشد خطرناک
لیبرالیسم و عمق گرایش رویزیونیستی را خواهید دید: اگر
چنانچه آقای بنی صدر از ادعای اینکه گروههای مترقی فقط
۱٪ هستند دست بردارند، این امر بدین معنی است که ایشان

خواهان وحدت همه نیروهای انقلابی هستند! و اگر بهمیستند
 ترتیب ادا مدهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که: چون آقای
 بنی صدر خواهان وحدت همه نیروهای ضد امپریالیست هستند
 پس الزاماً می توانند ضد امپریالیست هم باشند! ولی واقعیت
 این است که آنها بهمین اعتبار مرز انقلاب و ضد انقلاب را
 مخدوش می نمایند. آنها برای بنی صدر خصی قائلند که با
 تکذیب یک گفتار و فقط یک گفتار که البته آنها فاسادهای
 بیش نیست درصفا انقلاب فرامی گیرد و مبشر وحدت همه نیرو -
 های ضد امپریالیست می شود! جریان حوادث فدائیان رابه
 این سوآن سومی کشاند و آنها نیز بی آنکه انتقادی کم -
 نیستی به مواضع گذشته خود داشته باشند، همچنان به حرکت های
نوسانی و پراگماتیستی بی پایان خود ادامه می دهند. کار
 ۵۲ نمونه دیگری از این چرخش را بنمایش می گذارد. در این
 شماره کار، فدائیان پدرستی پیام کارتر را بمثابه آرمان
 بنی صدر ارزیابی می کنند اما درست یک هفته بعد از دولتست
 بنی صدر برخی اقدامات ضد امپریالیستی را خواستار میشوند!
 البته بدون اینکه برای توده ها مطرح نمایند که هیئت حاکمه
 بطور اعم و بنی صدر و دولت او بطور اخص نه میتوانند نندونه می -
 خواهند در انجام این اقدامات گامی بجلو بردارند.

مقاله "زحمتکشان اتحاد، علیه امپریالیسم" (کار ۵۲)
 ضمن تشریح برخورد به جناحهای "خوب" و "بد" هیئت حاکمه،
 و در حالیکه بطور ضمنی تحقق یکسری از خواسته های ضد امپریا -
 لیستی در چهارچوب رژیم ضد خلقی کنونی را میسر می دانند،
 می گوید:

"قطع ارتباط با آمریکا و گسترش مبارزه ضد امپریالیستی
 و دموکراتیک به شرطی که بر اقدامات عاجل زیرمتکی
 باشد میتواند نزدیک مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم
 جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا باشد: ۱- محاصره

انقلابی همه‌رمایه وابسته و سلب مالکیت از سرمایه -
 داران و زمین داران بزرگ، ۲- به رسمیت شناختن و
 تحکیم شوراهای انقلابی در تمام سطوح، ۳- بازسازی
 اقتصاد در جهت بدست آوردن استقلال اقتصادی... ۴- ...
 فدائیان این اقدامات عاجل را در ۷ ماده تنظیم کرده -
 اندک‌ه‌ما فقط به برخی از آنها می‌پردازیم :

۱- مصادره انقلابی همه‌رمایه‌های وابسته ...

نویسندگان مقاله مشخص نکرده‌اند که این مصادره توسط
 چه کسی باید صورت گیرد؟ طبقه کارگر و توده‌ها یا هیئت حاکمه؟
 این یکی به میخ و یکی به نعل زدن برای چیست؟ چرا مقالات
 "کار وفاق" صراحت انقلابی می‌باشند؟ برای اینکه فدائیان
 خلق درک درستی از ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی حاکم ندارند
 و پیوسته بحول یک گرایش رویزیونیستی دارائی زیگزاگ راست
 و گاه "چپ" می‌باشند. بیش از یکسال از سرگونی رژیم شاه
 می‌گذرد و هیئت حاکمه کنونی طی این مدت بخوبی نشان داده
 است که چگونه با خواسته‌های ضروری مردم روبرو می‌شود: بگلوله
 بستن زحمتکشان بی مسکن که آپارتمان‌های سرمایه‌داران را
 مصادره می‌کنند، "ضد انقلاب" و "اخلالگر" خواندن کارگزارانی
 که دست به مصادره صنایع وابسته زده‌اند، سرکوب دهقانانی
 که قصد بازپس گرفتن زمینهای غصب شده‌شان را دارند، و ...
 اینها هستند گوشه‌هایی از کارنامه‌سیاه حکومت. حال آیا
 باز هم میتوان از چنین حکومتی انتظار "مصادره انقلابی" را
 داشت! فدائیان خلق برای قطع نفوذ و سلطه امپریالیسم
 و سرمایه‌داری وابسته دست به دامان پاسداران این نظام
 شده و از آنها می‌طلبند که با دست خویش خود را نابود سازند.
 فدائیان با در نظر نگرفتن انواع سیاستها، بخشنامه‌ها،
 فتاواها، تکفیرنامه‌های هیئت حاکمه و مهمتر از آن مخالفت
 عملی و سرکوبگرانه با مصادره انقلابی از جانب توده‌ها

انجام اقدامی را از بورژوازی خواهانند که
وازنکردن بدان هم‌گريزان است! نويسندگان "کار" از
یکسوتوهم‌توده‌ها را به حکومت‌داری می‌زنند و آنان را در نوعی
انتظار معجزه‌هیئت‌حاکمه قرار می‌دهند، از سوی دیگر گاه
می‌گویند:

"بنی صدر هر طور شده می‌خواهد زمینه را برای عادی کردن
روابط با آمریکا فراهم کند". (کار ۵۲، مقاله آرمسان
بنی صدر ۱۰۰۰)

یا اینک می‌گویند:

"این سیاست (سیاست شورای انقلاب - پیکار) مصمم است
برای حفظ نظام سرمایه‌داری و فرونشاندن مبارزات ضد
امپریالیستی توده‌ها ثمرات انقلاب مردم‌دوست به پای
امپریالیسم آمریکا بریزند". (همانجا)
فدائیان در قضاوتی گوی و اغتشاش فکری عجیبی گرفتار
و سردرگم شده‌اند، از یک طرف می‌گویند بنی صدر برای تجدید
رابطه با امپریالیسم تلاش می‌کند از طرف دیگر اقدامات عاجل
ضد امپریالیستی را از او انتظار دارند.

۴ - بازسازی اقتصادی جهت تأمین استقلال اقتصادی،
یکی دیگر از مواد برنامه پیشنهادی فدائیان به هیئت حاکمه
است. فدائیان باید بدانند که بنی صدر و دولت او، شوروی
انقلاب و تمام جناح‌های هیئت حاکمه در امر بازسازی اقتصادی
حداکثر تلاش خود را بکار خواهند برد، اما نه در جهت تأمین
استقلال - آنطور که این سازمان گمان برده است - بلکه
بنا بر جهت تحکیم مناسبات سرمایه‌داری وابسته. گام‌های
شتابان بنی صدر در جهت عقدات با امپریالیست‌های اروپایی
غربی و ژاپن مقوله‌ایست که خود فدائیان خلق در کار شماره ۵۴
بدان اشاره کرده‌اند. اما آنان از درک این مسئله عاجزند که

هیئت حاکمه صرفنظر از جناح بندی های آن نمی تواند در چهارچوب سیستم مسلط سرمایه داری وابسته، مبنی بر استقلال اقتصادی باشد و اقداماتی در این زمینه معمول دارد. چه، زمینیه موجودیت و ضمان بقای حکومت بورژوازی بنی صدر را داشته سلطه همین سیستم مسلط است که با دهها رشته پنهان و آشکار بدان وابسته است. عدم توجه بدین حقایق غیرقابل انکار، خیالبا فی محض می باشد. لنین می گوید:

از حکومتهای بورژوازی میتوان انواع رفرمها را طلب نمود ولی تا شخص به مائیلوفیم و رفرمیسم دچار نشده باشد نمی تواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته به سرمایه میرالیستی بسته شده اند بطلبد که این رشتهها را بگسلند" (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - تاکیداز ماست).

بنابراین انتظار تا مبنی استقلال اقتصادی از حکومت فعلی، انتظاری پوچ و ساده لوحانه است که در عمل چیزی نیست جز کشاندن توده ها به زیر چتر بورژوازی و هر چه بیشتر متوهم کردن آنها نسبت به هیئت حاکمه. اشاعه عدم صراحت انقلابی و نیز چنین انتظاراتی از هیئت حاکمه، ابتر کار عمل انقلابی توده ها را منجمد و کور می گرداند و آنان را بطور مداوم در برابر لیبرالیسم ضد انقلابی بورژوازی بی حفاظ میکند. این امر توده ها را به دنیا له روی از هیئت حاکمه وادار میکند، هیئت حاکمه ای که در مهار کردن جنبش رویه اعتلای توده ها و سرکوب زحمتکشان از هیچ جنایتی فروگذار نمیکند.



بنظر ما، این نوسانهای پراگماتیستی سازمان چریکها در مقابل بنی صدر به حول همان تفکر قوی رویزیونیستی موجود در سازمان چریکهای فدائیان است و بطور مشخص انحرافات و یکزاکهای فوق رابطه مستقیمی با تقسیم بندی هیئت حاکمه

به دو جناح "خوب" و "بد" دارد بر خورد غیر صریح و تسلیم طلبانه در قبال بنی صدر تیلوری از این مجموعه تفکرات است. مرور مکرر بر نظریات این سازمان در مورد بنی صدر و جمع بندی آنها با تما مریکزا کهایش، روش نمینا زد که بنی صدر از نظر ما هیست طبقاتی به کدام جناح از هیئت حاکمه تعلق دارد: به جناح "بد" یا جناح "خوب"، به جریانهای فاشیستی یا جریانهای ضدا میر - یالیستی، "بد" بورژوازی یا خرده بورژوازی؟ به اعتبار این آشفتنکی است که فدا ثیان نمی توانند، موضعی قاطع و اصولی در مقابل سیاستهای بنی صدر اتخاذ کنند، و به همین خاطر سیاست آنها معمولا دنیا لهر سیاستهای هیئت حاکمه میباشند.

امرو ر بنی صدر، این بورژوا لیبرال مکار در پیی آنست تا بخشهایی از جنبش را رام خود سازد و طبیعا برای نحقق این امر نظریدان نیروهای دار د که زمینه را م شدن را در خود دارند. سیاست نزدیکی بنی صدر در قبال سازمان مجاهدین با توجه به گرایش لیبرالی رشد یافته مجاهدین مفهوم می یابد و چشمک - های بنی صدر به سازمان جریکها نیز نظر بر تما یلات سازشکارانه این سازمان دارد.

اردیبهشت ۵۹

رویزونیسم را در هرپوششی افشا و طرد کنیم

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

از انتشارات سازمان :

- جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها
- نقدی بر "پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ... " نوشته چریکهای فدائی خلق
- نگاه‌های به‌زمینه‌های اقتصادی - سیاسی قیام بهمن ۵۷
- تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۵۴ - ۵۲)
- مبارزه دهقانی در ارومیه
- قانون کار انقلابی
- جنبش دانشجویان و مسئله "دانشجویان مبارز" (۱ و ۲)
- مسئله ملی
- درباره نیروهای سیاسی ترکیه
- خلق کرد چه بیگوید و چه می‌خواهد؟
- بیکار رگران پای درزنجیر (مجموعه شعر)
- شورای انقلاب و قانون "سودویژه"
- انحلال طلبی در پوشش شعارهای وحدت
- جنبش نوین کمونیستی ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق

نگه‌سراز:

اتحادیه جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی

در خانه ازکسرو

سوادار

• سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر

بها معادل ۱۰ مارک